تاریخ راقم

تألیف میر سید شریف راقم سمرقندی

به کوشش دکتر منوچهر ستوده

هشت کتاب دیگر

۷۶ ـ *مکاتبات سنائی*: به کوشش نذیر احمد

۷۷ ـ *بوستان سعدی*: به خط شکسته نستعلیق احمد قوام‌السلطنه

۷۸ ـ *غازان‌نامهٔ منظوم*: (سرودهٔ نوری اژدری) به کوشش دکتر محمود مدبری

۷۹ ـ *پیراستهٔ تاریخنامهٔ هرات*: به کوشش محمد آصف فکرت

۸۰ ـ *دفتر تاریخ* (مجموعهٔ اسناد و منابع تاریخی): جلد اول، به کوشش ایرج افشار

۸۲ ـ *پژوهشهای ایرانشناسی* (ناموارهٔ دکتر محمود افشار): جلد سیزدهم

بزودی منتشر خواهد شد

۸۳ ـ *جستارهای شاهنامه‌شناسی*: مجموعهٔ مقالات از محمود امیدسالار

شابک ۷ ـ ۹۴ ـ ۶۰۵۳ ـ ۹۶۴
ISBN: 964-6053-94-7

بها: ۲۱۰۰ تومان

تاریخ راقم

تألیف

میر سید شریف راقم سمرقندی

به کوشش دکتر منوچهر ستوده

تهران ۱۳۸۰

راقم سمرقندی، میر سید شریف، قرن ۱۲ ق.
تاریخ راقم/ تألیف شریف راقم سمرقندی؛ به کوشش منوچهر ستوده. ــ تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰.
۲۳۶ ص.: (مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی؛ شمارهٔ ۸۱)

ISBN 964-6053-94-7

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. شیبانیان ماوراءالنهر، ۹۰۷ ـ ۱۰۰۸ ق. ۲. خراسان ــ تاریخ. ۳. ایران ــ تاریخ ــ تیموریان، ۷۷۱ ـ ۹۱۱ ق. ۴. ایران ــ تاریخ ــ سربداران، ۷۳۱ ـ ۷۸۸ ق. ۵. نثر فارسی ــ قرن ۱۲ ق. الف. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. ب. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ج. عنوان.
۲ ت ۲ ر/ ۴/ DS ۳۲۹ ۹۵۸
کتابخانه ملی ایران ۲۱۴۵۷-۸۰ م

شابک ۷ ـ ۹۴ ـ ۶۰۵۳ ـ ۹۶۴
ISBN: 964-6053-94-7

تعداد یکهزار و دویست نسخه از چاپ نخستین کتاب راقم سمرقندی در مؤسسهٔ گوهر حروفچینی و در چاپخانهٔ گوهرگرافیک چاپ و صحافی شده است.

مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شمارهٔ ۸۱

بنام پروردگار

یادداشت واقف

اول: طبق مادهٔ ۲۳ وقفنامهٔ اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه.ش. (... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجلهٔ آینده و در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوائز به نویسندگان بشرح دستور این وقفنامه گردد.)

دوم: هدف اساسی این بنیاد ملی طبق مادهٔ ۲۵ وقفنامه (... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با بودجهٔ این موقوفات منتشر میشود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم: طبق مادهٔ ۲۶ (مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجهٔ این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود...)

چهارم: چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق مادهٔ ۲۷ وقفنامه به هیچ (و هیچ) کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و قیمت گذاری شود...) این افزایش ۲۵ درصد بواسطهٔ حداقل حق الزحمهٔ فروشندگان و هزینه‌ایست که برای پست و غیره تحمیل میشود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبهٔ تجارتی ندارد با یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم: براساس موافقت‌نامهٔ دوم مورخ ۱۳۵۲،۴،۱۲ که میان واقف و دانشگاه تهران به امضاء رسید، قسمتهای مهمی از رقبات مانند جایگاه سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان‌شناسی بطور رایگان به دانشگاه تهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم در برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوائز ادبی و

نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار بگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق مادهٔ ۳ موافقت نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یکنفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف بعضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی امور جوائز و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز بعضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده و بسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطهٔ کبرسن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدفهای این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هریک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذر ماه ۱۳۵۸ ه‍.ش.

محمود افشار

تکملهٔ سوم

کتبی که با بودجهٔ این موقوفات طبع و توزیع میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همهٔ تألیفات و مجموعه‌هائیکه به قلم واقف منتشر شده یا می‌شود صد در صد این مطابقت را دارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت ولی زمانیکه دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهدهٔ بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگران را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجهٔ آن چاپ خواهد شد که هدف عالی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در بر داشته. کتبی که بوئی از ناحیه‌گرائی، جدائی‌طلبی، و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روشها و سیاستهای فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجهٔ این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکتهٔ دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامهٔ فارسی که دایره‌مانند یعنی. انسیکلوپدی. باشد، و تاریخ کامل ایران که ادوار زیاد و هزینهٔ بیشتر دارد، درآمد ماهیانهٔ بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد میتوان با اندوختهٔ بانکی این موقوفات چاپ نمود به شرط آنکه اجازهٔ واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم‌مقام آنها باشد.

در تکملهٔ دوم، یادداشت واقف منتشره در جلد سوم. افغان‌نامه. نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجهٔ این موقوفات چاپ میشود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافهٔ پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی.... و در پایان آن تکمله افزودم. بیم داشتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما نخواسته و ندانسته، بوسیلهٔ این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.. عمدهٔ مخاطب این یادآوریها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسندهٔ این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه میباشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. ان شاء الله.

اردیبهشت ۱۳۶۲

تکمله و تبصره

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت، ۲۸ آذر ۱۳۶۲ برای اطلاع نویسندگان

کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع میشود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد، و مروّج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه گرایی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی، به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافهٔ پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتب تاریخی و ادبی، عالمانه، خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه میشود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود و قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابلهٔ عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفتهٔ منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه، شانتاژ. و هوچی گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفتهٔ نظامی گنجوی:

چو نتوان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمیخواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز میپردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن، از کاغذ و چاپ و غیره، از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معاملهٔ مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ میخرید دانه ای دو شاهی، می پخت و رنگ می کرد و می فروخت یک شاهی! عقیدهٔ ما بر اینست که اگر در این سو ضرر مادی و مالی می کنیم سود معنوی که منظور ماست می بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می دهیم. این زیان را به حساب مصارف وقف در راه ایده آل و هدف ملی خود محسوب میداریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهایی که با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذر ماه ۱۳۶۲

ای همه هستی ز تو پیدا شده

سرآغاز

تاریخ راقم از نگاه محمد قزوینی

«تاریخ راقم مُؤلَفِ در سنهٔ ۱۱۱۳ ولی حاوی وقایع از سنهٔ ۷۳۶ (یعنی سال ولادت تیمور) الی سنهٔ ۱۰۵۴ ... است. این کتاب حاوی وقایع مشهور تاریخی و مخصوصاً وفیات مشاهیر را و بالاخص مشاهیر خراسان و به‌نحو خصوصی وفیات مشاهیر و وقایع ماوراءالنهر و بخارا و سمرقند و آن نواحی را محتوی است، در ظرف مدّت مزبوره چون خودش از اهل آنجا بوده است و برای اطلاع از تاریخ صحیح اغلب وقایع تاریخی شیبانیهای ماوراءالنهر و روابط صلح و جنگ آنان با تیموریه و صفویه فی‌الواقع در باب خود عدیم‌النظیر است و اطلاعاتی که در این مواضیع یافت می‌شود در هیچ‌یک از مآخذ دیگر به‌دست نمی‌توان آورد.»

هدف راقم سمرقندی در نوشتن این کتاب

هدف راقم نوشتن کتابی بوده است که سوانح زمان پیش از خود و حوادث دوران خود را با ذکر تاریخ گردآوری کند. در این کار حد و حدودی برای خود قایل نیست و سوانح و حوادث ایران‌زمین خصوصاً خراسان بزرگ و وراروَد (ماوراءالنهر) و خوارزم را در این کتاب گنجانده است. ضبط و ثبت تاریخها اغلب به شکل ماده تاریخ است که شعرا سهم بزرگی در ساختن آنها داشته‌اند ولی با خواندن متن متوجه می‌شویم که ذهن مؤلف بیشتر متوجهٔ «وفیات» است. چون استخوان‌بندی کتاب براساس سنوات فوت افراد است. زیرا پس از ذکر نام متوفی و آوردن مختصری از احوالات او چون به تاریخ فوت می‌رسد معمولاً از قول شاعران ماده تاریخهایی را که برای شخص ازدست‌رفته ساخته‌اند ذکر

می‌کند و در تاریخ فوت این افراد اگر مسجدی یا بازاری یا کاروانسرایی یا خانقاهی توسط آنها ساخته باشد، از آنها نیز یاد می‌کند.

تاریخ تحریر کتاب

در متن حاضر سه‌بار از تاریخ تنظیم کتاب ذکری بدین شرح شده است:

۱ـ «تا این تاریخ که هزار و صد و بیست هجری است» صفحهٔ ۶۲.

۲ـ «در این فرصت که تاریخ ۱۱۰۸ هجری است» صفحهٔ ۵۴.

۳ـ «الوقت هزار و صد و بیست هجری» صفحهٔ ۱۶۴.

تاریخ ختم کتابت نباید بالغ بر ۱۱۲۵ قمری باشد.

راقم چنانکه از سلسله‌نسب او پیداست، همه قبیلهٔ او عالمان دین بوده‌اند و فضل و ادب در خاندان او رواج داشته است. راقم خود از رجال علم و دانش و از علوم و فنون زمان خود مطّلع و آگاه بوده است. او اهل قلم است و در نظم و نثر توانا است و فکری رسا دارد.

برای اینکه نمونه‌ای از نویسندگی او را بخوانید به صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰ همین کتاب نگاهی به دقّت بیندازید. در صفحهٔ ۱۷۱ ابیاتی در انذار و تحذیر گفته که نقل آن برای نشان دادن قدرت طبع شاعرانهٔ او لازم است:

ای شده مغرور جهان خراب — چند نهی دیدهٔ غفلت به خواب
عمر گرانمایه سبک همچو باد — رفت، تو از مرگ نیاری به‌یاد
خیز سرانجام سفر ساز زود — دست گزیدن ز ندامت چه سود
نادره‌طبعان دقایق‌اساس — نکته‌ربایان برون از قیاس
مجمعهٔ علم چو اوراق پاک — دست قضا کرد به صندوق خاک
دار فنا هیچ ندارد ثبات — برگ بقا نیست به نخل حیات
با شجر عمر تمنّا مکن — صرصر مرگت کَنَد از بیخ و بن
رنگ بقا نیست به عالم پدید — بوی وفا در گل انسان که دید
نطق در آن خفته به کام لحد — همچو لب گور خموش ابد
همسفر خانه به‌دوشان شدند — قافلهٔ شهر خموشان شدند
عادت و خوی فلک کینه‌کوش — سرمه کند خاک تو یعنی خموش
صاف‌دلان زیر زمین صدهزار — مانده چو آیینهٔ زیر غبار

هرکه کَشَد جرعه ز شهد حیات | نوش کند زهر ز کأس ممات
کنج لحد همنفس مار و مور | تا دم مهلت‌گه یوم‌النشور
می‌کشد از جاذبهٔ کهربا | شد نفس گور دم اژدها
گر بخورد مغز کسان باک نیست | خاک کم از افعی ضحّاک نیست
خون کسان را پی هم روز و شب | پاک خورد خاک بمالد به لب
راقم از این عُجب و ریا پاک باش | پیشتر از خاک شدن خاک باش
گِرد سرافرازی و آزادگی | خاک‌صفت باش به افتادگی
یاد عزیزان تو بکن هر نفس | تا که ز بعد تو کند یاد کس

نثر راقم مسجّع است و مقفّیٰ و کمی به مُغلَق‌نویسی متمایل است اما در شرح و توصیف چیره‌دست است.

راقم در سرودن اشعار طبعی توانا دارد. دوسوم اشعار متن این کتاب از خود اوست. بیشتر ابیاتی که متعلق به اوست با ذکر «لمؤلفه» مشخّص شده است ولی در پاره‌ای از آنها ذکری از سراینده ندارد. ابیاتی‌که او سروده است بیشتر مثنوی و در بحر تقارب است.

گاهی راقم ماده تاریخ نیز می‌ساخته، چنانکه در مقدمه گوید: «و این نوع تاریخ را «تاریخ تام» گویند و این نزد فضلا بسی مستحسن است چنانکه راقم این سواد در بعضی از تاریخات وفات وغیره گفته» (همین کتاب، ص ۱).

به مطلبی که ضرورت دارد درینجا اشارت برود دربارهٔ رابطهٔ فرزندی راقم ـ مؤلف کتاب ـ و همچنین جدّ او مولانا محمود گیلانی است. در همین کتاب می‌نویسد:

«راقم سواد هیچمدان را که چون طفل نوباوهٔ دبستان، بیاض لوح ضمیرش از رقم فضل و هنر ساده و پیشِ برق‌تازانِ آتش‌عنان میدان معانی، چون کودک نی‌سوار پیاده و از یاد معلم عقل پوشیده و پنهان، بلکه از لباس خرد عاری و عریان، به چند واسطه نسبت فرزندی است با آن ملجأ و ملاذ عالمیان «حضرت مولانا عصمت‌الله» هرچند نسبت دادن به فرزندی عین بی‌ادبی و کمال بی‌خِرَدی «کمند ذرّه کجا، قصر آفتاب کجا» مگر از آن شجرهٔ پرثمر علم، شاخچهٔ پستی که از نسیم عمیم بهار فضل مأیوس و محروم دمیده و از صرصر خزان جهل خشک و بی‌برگ در مقام خویش گردیده و یا ریشهٔ فسرده که نمی‌از ترشّح بحرِ بی‌کران علم و هنر نرسیده، بلکه نسبت این عدم به آن مَلَک مصداق کریمهٔ

«یُخرجُ المیّت من‌الحیّ» خواهد بود.»[1]

جای دیگر از کتاب حاضر آمده است:

«و نیز منقول است از حضرت عزیزان و از زمانی که معتکف بودند به حضرت اعلم‌ـالعلما و مرجع‌الفضلا، مفسّر آیات کلام ربانی، محدّث احادیث حضرت رسالت‌پناهی، باللفظ والمعانی مولانا محمود گیلانی ـ جد راقم‌اند ـ خطاب کرده فرموده‌اند که ایمان موالی مبنی بر کتاب است. اگر ایشان را اشتباهی روی دهد، رجوع به کتاب نمایند. درین آیت بادرایت «الا آن اَوْلیاءاللهِ لاٰ خَوْفٌ علیهم ولاهُم یَحزَنون» سخنان به خاطر می‌رسد معنی فرمودند و حضرت مولانا محمود مقوّی آن معانی آیات و احادیث و منقولات از اکابر فرمودند. بعد از آن حضرت معنی دیگری فرمودند و همچنین حضرت مولانا محمود نیز سخنان مؤیّد و مروّج آن می‌کردند. پاسخ نوبت چنین واقع شده، بعد از آن مبدأ فیّاض معنی دیگر بر ضمیر صفانظیر آن حضرت وارد شده. چون بیان این معنی فرمودند، حضرت مولانا متحیر شده، فرمودند که فهم ما نرسد بر معانی دیگر.»[2]

و در جای دیگر از همین کتاب آمده است:

جدّ والد راقم حضرت امیرفتحی ابن امیر سید ابراهیم که اصل ایشان از ولایت «اندگان» است و مناسبت به سادات ولایت تاشکند یافته، تاشکندی گردیده‌اند.

عالم علم لدنی عصمت‌الله ولی	چون ز عالم رفت در عالم دگر عصمت نماند
از وفات آن فریدالعصر، آن یکتای دهر	عالمان را قدر رفت و علم را قیمت نماند
سال تاریخ وفاتش «فتحی» ماتم‌زده	ناله‌ها کرد و بگفتا «در جهان عصمت نماند»[3]

ماده تاریخ «در جهان عصمت نماند» = ۹۱۳ قمری است.

بالاخره مؤلف کتاب دربارهٔ پدران خود ذیل احوالات خواجه عبیدالله احرار می‌نویسد:

«بسی از اولیای کبار و علمای تألیف‌شعار، تصنیف‌اقتدار در جوار مزار فیض‌آثارند. ازآن‌جمله آبای عظام و اجداد کرام راقم‌اند. مفسّر آیات بیّنات ربانی، مبیّن احادیث

---

۱. صفحهٔ ۱۷۱ متن.
۲. ص ۱۵۱ متن.
۳. قافیه تکرار شده است. صفحهٔ ۱۷۱ متن.

حضرت نبوی به لفظ والمعانی مولانا محمودگیلانی ابن مولانا نعمت‌الله. دیگر از علمای دین و هادیان راه یقین بسیارند[1] (برای اطلاعات دیگر مراجعه شود به کتاب استوری).

نسخه‌های شناخته شدهٔ تاریخ راقم

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ عینی (شهر دوشنبه) این نسخه اصل قرار گرفت:

آغاز نسخه: بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ بر ضمایر ارباب دانش و خواطر اصحاب بینش واضح و لایح است که در تواریخ ایام و نوایب انام الخ.

پایان نسخه:

بهر مکتوب کتاب ارجمند — رنجها بردم بسی ای هوشمند
للـه‌الحمد چهرهٔ تحریر او — جلوه در آیینهٔ «تمّت» فکند

۱۳۳۲ هفتم ماه رمضان‌المبارک بود که به دست محمد عاشور بن نورمحمد به عنایت حضرت واجب‌الوجود اتمام پذیرفت، اللهمّ صلّ علی سیدالخلق محمّد و آله وسلّم.

غرض از طالبان [نسخه خواهم] — کنند از لطف بر کاتب دعائی
غرض نقشی است کز ما باز ماند — که هستی را نمی‌بینم بقائی

۲ـ تاریخ میرسید شریف راقم تألیف آخوند ملاشرف‌الدین معروف به اعلم اندجانی در قطعه‌های تاریخ راجع به ملوک و عرفا و فضلا وغیره که از زمان تیمور ۷۳۶ ه تا ۱۰۵۴ می‌زیسته‌اند (استوری، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۱۱۱۶). در کتاب تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، نگارش سید علیرضا تقوی، ۱۳۴۳ شمسی، چاپ علی‌اکبر علمی، تهران.

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس (تهران) ـ تاریخ کتابت قرن ۱۲ قمری، شمارهٔ کتاب ۱۴۴۲۹، قطع جلد خشتی، تعداد برگها: ۲۵۰، شمارهٔ ثبت: ۸۹۹۲۷، خط نستعلیق ولی با قلمی درشت‌تر از معمول، نوع جلد: مقوای رنگی.

آغاز نسخه:

نــاله و زاری خـطاب آمـد ز چـرخ — کای خداوندان جاه الاعتبار الاعـتبار

ابن یمین نیز در فوت سلطان گوید:

---

۱. صفحهٔ ۶۵ متن.

چون گذشت از سال هجرت هفتصد با سی و شش
وز ربیع‌الآخرین هم سیزده بگذشته بود

پایان نسخه:

... الدین بن شیخ علاءالدین شیخ قطب‌الدین بن زین‌الدین شیخ بن شیخ الش و هو شهاب‌الدین سهروردی صدیقی تمّت.

این خط که به صفحه یادگار است
از کلک نیاز خاکسار است

«زیراکسی» از «فتوکپی» این نسخه که در کتابخانهٔ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است به همت آقای دکتر محمدحسن سمسار و آقای عنایت‌الله مجیدی در اختیار این ناچیز قرار گرفت. از الطاف و مراحم این دو بزرگوار ممنون و متشکرم.

هنگام مقابلهٔ متن رونویس شده از نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس متوجه شدم که در نسخهٔ مجلس ظاهراً کسی قصد تهذیب داشته، یعنی مطالب و فصول و تقسیم‌بندی کتاب را که بر پایهٔ «وفیات» است برهم زده و آنها را پس و پیش کرده یا دست در تواریخ متن برده یا پاره‌ای از مباحث را حذف کرده است یا دنبالهٔ بحثهایی را که به‌نظرش ناقص بوده گرفته و شرح بیشتری داده است.

نگارنده قصد داشت مطالب اضافی نسخهٔ مجلس را داخل متن اصلی کند. چند صفحه‌ای که این کار را مداومت دادم، دیدم تمام طرح اصلی کتاب به‌هم می‌ریزد. به‌طور مثال درمواردی معدود به‌شرح زیر در نسخه دست برده شد:

در ص ۲۷ حدود یک صفحه از روی نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به متن اضافه شد. شروع آن این عبارت است:

درآن وقت شاه منصور بن مظفر حاکم شیراز بود.

و ختم آن این عبارت است:

و به ملازمت صاحبقران رسید.

در ص ۳۴ قبل از بیت:

ز تیر نی آتش برافروختند
نیستان میدان کین سوختند

در حدود پنج صفحه از روی نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس اضافه شد و ختم آن به این عبارت است:

در مرغزارکان گل سمرقند طوی بزرگی داده، نبیره‌ها را با یکدیگر تزویج کردند.

در ص ۵۹ پیش از تاریخ وفات خواجه ابونصر پارسا سه صفحه از روی نسخهٔ

کتابخانۀ مجلس افزوده شد و به عبارت:

در بیت‌المغفرۀ مهد علیا گوهرشاد به خاک سپردند. ختم شد

دو فقرۀ دیگر نظیر این عمل اجرا شد. سپس متوجه شدم که با این تصرفات استخوان‌بندی کتاب به‌هم می‌ریزد و درهم کردن دو نسخۀ متغایر درست نیست و مطالب تکراری هم نوشته می‌شود. پس از این کار هم انصراف خاطر پیدا کردم.

۴ـ نسخۀ کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران

ضمن کار آقای دکتر محمد حسن سمسار خبر دادند که نسخه‌ای دیگر از این تاریخ در کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران است. از آقای عنایت‌الله مجیدی خواستم تا «زیراکسی» از این نسخه تهیه کنند. نسخۀ دانشگاه را با خانم آناهیتا امیرلطیفی مقابله کردم. این نسخه هم مانند نسخۀ مجلس با متن اصلی اختلاف داشت اما با این مقابله موارد گنگ و مبهم نسخۀ خود را تصحیح کردم و مفردات و ترکیباتی را که از قلم افتاده بود، از روی آن رونویس نمودم و به خیال خود نسخه‌ای منقّح و شسته‌رفته برای چاپ آماده کردم. با این‌همه کار تصحیح و تنقیح آن کامل نیست. از خوانندگان تقاضا دارم از اغلاط و اشتباهات متن مصحح را بی‌خبر نگذارند.

۵ـ تاریخ راقم به‌نام تاریخ کثیره و مجموعۀ سلیمی (ذیل تحفةالاحباب فی تذکرة الاصحاب) تألیف میرزاسلیم فرزند میرزارحیم تاشکند در یک مجلد، ۱۳۲۲ قمری، سنگی، رقعی، ۴۳۲ صفحه به چاپ هم رسیده است (فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف خانبابا مشار، جلد اول (الف تا تاء)، بهمن ۱۳۵۰ ص ۱۲۲).

۶ـ تاریخ راقمی اثر میرسید شریف راقم، قرن سیزدهم، به شمارۀ Or. ۵۳۳۵ کتابخانۀ موزۀ بریتانیا نیز وجود دارد (نسخه‌های خطی، دفتر چهارم، نشریۀ کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران، زیرنظر محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار).

۷ـ نسخۀ انجمن همایونی آسیایی لندن (فهرست رزن، ص ۱۱۵).

۸ـ نسخۀ پترزبورگ شمارۀ ۱۷، مورخ ۱۲۵۳ (فهرست رزن، ص ۱۱۴).

۹، ۱۰، ۱۱ ـ سه نسخۀ دیگر در همین شهر پترزبورگ (رزن، ص ۱۱۵ـ۱۱۶).

۱۲ـ نسخۀ کتابخانۀ ملی پاریس، ش ۱۱۹۰ به ترکی.

۱۳ـ نسخۀ شمارۀ ۲۳۲۰ فارسی، در همان کتابخانه، فهرست بلوشه، که تا حوادث سال ۱۰۴۷ را دارد و مورخ ۱۲۱۷ است.

۱۴ـ نسخۀ معرفی‌شده به شمارۀ 472 فهرست بلوشه S. P. 1548 به‌نام تاریخ

ترکستان از محمد امین بن میرزامحمد زمان بخاری است و این متن مانند تاریخ راقم است (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، مهرماه ۱۳۳۹).

همچنین احمد گلچین معانی در این باره یادآور شده است: «به‌نظر می‌رسد که تاریخ راقم انتحال ترکستان تألیف محمد امین‌بن میرزا زمان بخاری باشد. (تاریخ تذکره‌های فارسی، جلد دوم، تألیف احمد گلچین معانی).

ضمناً گفته شود که مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه ذیل عنوان «مجموعه» در فهرست کتابخانهٔ مرکزی می‌نویسد:

تواریخ کثیره: میرسید شریف راقم (ادبیات ۱:۶۶). (فهرست نسخه‌های خطی، کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، جلد شانزدهم، تهران ۱۳۵۷).

درخاتمه از آقایان دکتر محمد حسن سمسار و عنایت‌الله مجیدی و خانم آناهیتا امیرلطیفی صمیمانه تشکر می‌کنم. همچنین از اولیای امور بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار که این کتاب را جزء کتب چاپی خود پذیرفته‌اند سپاس فراوان دارم. خداوند یار و یاور کسانی باشد که به‌نوعی به فرهنگ این آب و خاک یاری می‌رسانند. آمین یا رب‌العالمین.

منوچهر ستوده

اول خردادماه ۱۳۸۰ درگلور

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

بر ضمایر ارباب دانش و خواطر اصحاب بینش واضح و لایح است که در تواریخ ایام و نوایب انام علمای عظام و فضلای کرام و ظُرفای ذوی‌الاحترام تاریخ مقام را بلآلی نظم و جواهر نثر وانموده‌اند. درین اسلوب دَرِ گنجینهٔ فضل و افضال بر روی محتاجان دَرِهای معانی و طالبان زیور الفاظ خوش‌بیانی که به اصناف متّصف است گشوده‌اند و اینهمه تواریخ بعضی ازان مجرّد عدد سال و ماه و روز را در سلک نظم ظاهر کرده‌اند و این تاریخ نزد ظُرفای وقت، بیان زیاده تحسینی ندارد. چنانچه در عدد سال در تاریخ مقتدای امم امام اعظم گفته:

تاریخ

سال هفتاد بوحنیفه بزاد — در جهان داد علم فقه بداد
سال عمرش رسید با هشتاد — درصد و پنجه‌اش وفات افتاد

و جمعی به طرز دیگر ادا کرده‌اند لفظاً و معناً عدد تاریخ گردیده چنانچه در تاریخ فوت میرزا محمد یادگار ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا بای‌سنغر ابن میرزا شاهرخ گفته‌اند:

تاریخ

شد شهر صفر شهید هم «شهر صفر» — از سال شهادتش دهد باز خبر

و این نوع تاریخ را تاریخ تام گویند و این نزد فضلا بسی مستحسن است چنانچه راقم این سواد در بعضی از تاریخات وفات و غیره گفته و فوجی از ظرفا به نام آنکس بی واقعه واقع

است گفته و جماعتی از شعرا وصف و یا وصف نام و نام منزل و یا زمان و یا مکان و یا اوصاف کثیره و غیره آورده‌اند و گاه چنان لفظی آرند که همان لفظ تاریخ تولّد شود و لفظ دیگر تاریخ وفات همان کس گردد و گاهی آرند که دلالت بر مدت عمر داشته باشد. احسن تاریخ آنکه به طریق تعمیه ادا یابد و این نیز از قواعد معما تواند بود ولیکن در تاریخ فوت طریق اسقاط نیکوتر است و بعضی به طریق تبدیل و یا ترکیب و جمعی به طریق تشبیه نوشته‌اند. راقم اوراق تواریخ کثیره از ظهور صاحبقران امیر تیمور گُرکان تا سنهٔ کذا هجری که سال اختراع سواد است ایراد می‌نماید و اینکه هر یک به کدامین طریق مذکوره ادا یافته بر ناظران و نازک‌خیالان مستمع وا می‌گذارد.

تاریخ وفات سلطان ابو سعید که آخر پادشاهان چنگیز خانی است

سلطان ابو سعید ابن خدای بنده سلطان ابن ارغون‌خان ابن هلاکوخان ابن تولی‌خان ابن چنگیزخان بعد از وفات پدران نیکبخت خوش‌اختر بر تخت کامرانی و به سریر شادمانی متمکن شد و همای بلندپرواز دولتش سایهٔ اقبال بر سر اهل سعادت انداخت و از ابر شمشیر آبدار گوهربار شررکردار برق‌آثار از ارض روم تاکنار جیحون محیط گشت. سکّه از نام نامی او مزیّن و چوب منبر از اسم گرامی او چون نخل وادی ایمن شد. امّا هنوز از ثمرهٔ شجرهٔ کامرانی مذاقش شیرین نگشته بود که تلخ‌کام در ایّام جوانی از این جهان فانی به ریاض جاودانی رحلت کرد. خواجه سلمان در مرثیهٔ او نوشته:

نظم

گر بنالد تاج سوزد بخت کی باشد بعید　　در زمان دولت سلطان عادل بوسعید

و عزیزی در تاریخ رحلت سلطان گوید:

قطعه

ثالث عشرین ربیع الآخر اندر نیم شب　　هفصد و سی و شش از هجرت به حکم کردگار
شاه عادل و العلی و الحق و الدین بوسعید　　شد ازین دنیا ملول و کرد جنّت اختیار
با هزاران ناله و زاری خطاب آمد ز چرخ　　کای خداوندان جاه الاعتبار الاعتبار

بعد فوت سلطان که تاریخ ۷۳۶ است چرخ بوقلمون، انقلاب در مملکت انداخت چون ولیعهدی نداشت که بر مسند خانی و مستقرّ جهان‌بانی قرار گیرد بالضرورت هر سرداری

سلطانی شد و هر ستمکاری جهان‌بانی گشت و هر شحنهٔ به امیری دهر و هر ناخردمندی به وزیری قناعت نمی‌کرد. ملوک طوائف عبارت ازین است.

مثنوی

چو بگذشت سلطان دین بوسعید — جهان با ملوک طوایف رسید
ز شیروان ببردند سلطانیه — بخواندند در ماتمش مرثیه
در آنجا سپردند او را به خاک — که پاک آمد و رفت در خاک پاک
در ایران و توران خللها فتاد — ز هر گوشه سَر کرد طوفان عاد
بهر شهر زد شهر یاری نفیر — یکی گفت مان و دگر گفت گیر
درختان خودروی در هر دیار — کشیدند سرها بدعوی یار

نعش مبارکش را از ولایت شیروان در جنب پدران به سلطانیه بردند.

بعد از مدتی که میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گُرکان به تخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آوردند و به گنبد ابواب‌البرّ پهلوی الجایتو دفن کردند.

شهر سلطانیه از بنای الجایتو سلطان است و خدای بنده لقب اوست. سلطان ابوسعید چهل سال از متکفّل حیات عمر یافت و مدّت پادشاهی و کشورگشایی او به سیزده سال رسید.

ذکر بعضی از فرزندان هلاکوخان و تولیخان و پادشاهی ایشان بر سبیل اجمال

تاریخ خامهٔ عنبر شمامه در انشاء نامه چنین تعداد می‌نماید که بعد از سلطان ابوسعید، اوپاخان که از اولاد تولیخان ابن چنگیزخان است لوای کامکاری و عَلَم شهریاری بر فراز چرخ اطلس رسانیده یک چندی مُلک مساعد و معاون دولت او بود. بعد از آن روزگار بیمدار، عنان اختیار از دست او ربوده، به قبضه و تصرف موسی سپرد و او تاج شاهی بر سر نهاد.

نظم

بسر افسر پادشاهی نهاد — در خانهٔ کامرانی گشاد
هم او چند گاهی چو خانان پیش — زده کوس در دهر با نام خویش
گذشت و بجایش محمد نشست — گرفت آسمان چون زمین زیر دست

بعد از آنکه موسی‌خان از فراز طور دولت فرود آمد محمد بر معراج سلطنت برآمد. او را نیز چند روزی دولت درین بساط بوقلمون رخ آورده، اسب سبکرو مراد در میدان اقبال می‌دواند آخر پیر کج‌باز بدقمار سپهر به اندک منصوبه در فرزین‌بند اجل انداخت. شاه جوان بخت طوغان تیمور در بساط نشاط نشست.

نظم

به عالم طوغان تیمور آمد پدید [کذا] — در ایوان خانی علم برکشید
هم او بود اولاد چنگیزخان — بگشتی زمین تخت تاج آسمان

طوغان تیمور بر سریر حکومت و مستقرّ شوکت آرام یافت. پاره وقتی فلک مشعبد طرح بازی داد. نقش طالعش را در بساط بسیط اغبر درست نشاند. زمانی که کعبتین بخت او بر تختهٔ مراد واژون غلطید پاکباز قضا بیک لعب در شش دَرِ فنا گرفتار کرد. جهان تیمور بر تخت پادشاهی نشست و او لوای والا بچرخ اطلس رسانید و شقهٔ عَلَم به سپهر مقرنس برابر کرد.

نظم

به شوکت جهان تیمور سعدبخت [کذا] — شده پادشاه و نشسته بتخت
گرفته تمام بلاد عراق — نموده به بخت جوان اتفاق
دو سه روز زد کوس شاهنشهی — شد آخر ز گیتی به دست تهی
پس ازو یکی شاه عالی نظام — ز آل هلاکو سلیمان به نام

بعد از آن کوس دولت جهان تیمور که از اولاد چنگیزخان است از صدا فرو نشست، نوبت سلطنت به سلیمان که از اولاد هلاکوخان است رسید او نیز افسر پادشاهی بر سر و انگشترین فرمانروایی در انگشت کرد چون سلیمان رخش بخت در رکاب و طایر دولت سایه‌افکن بر سر آنجناب بود. زمانی که هدهد تیزپر پیک اجل پیام مرگ به گوش او رسانید در همان فرصت قضا مهلت نداد تخت سلطنتش را به باد فنا داد. ملک اشرف بر سریر کامرانی تمکّن یافت و بر تخت جهان‌بانی قرار گرفت قبای بابقای عدالت از بر بیرون کرده، جوشن جور و ظلم درپوشید.

نظم

ولی جور بیرون ز اندازه کرد — ستمکار گشت و ستم پیشه کرد

دو سه روز او هم بوپیمود باد | بـه بـاد فـنا رخت هستی بـداد
پس از وی شده شاه سلطان اویس | به حق کشته آگاه سلطان اویس
قدم ماند بر تخت شاهی درست | شـرف‌نامهٔ اشـرفی را بشست

در اندک زمان مُلک از قبضهٔ تصرّف بیرون شد و از اولاد هلاکوخان در عرصه کسی نماند. سلطان اویس جلایر بر تخت نشست. سلطان اویس ابن شیخ حسن نویان ابن امیر حسین ابن اقبوقا ابن ایلکانویانست. او در خدمت هلاکوخان از امرای معتبر بود و ایلکان ابن جوجی ترمله از قبیلهٔ جلایر است و جوجی نیز از امیران اعتمادی چنگیزخان بود. مجمل آنکه سلطان اویس بر سریر عزّت متمکّن گشت. زمانه صلای تهنیت و مبارک باد به هر جانب می‌داد. علما و فضلا از رعایت بی‌نهایت و از انعام بی‌غایتش محظوظ و بهره‌مند بودند بلکه جمهور انام آسوده و خرسند می‌گشتند و خواجه سلمان ساوجی از مدّاحان سلطان است که از ساوه در بغداد آمده ملازمت اختیار کرد. چون اجل موعود رسید قرةالعین خویش سلطان حسین را بر مسند شاهی نشاند و خود راه آخرت پیش گرفت.

نظم

چو بر تخت بنشست سلطان حسین | پدروش برو عدل شد فرض عین
چو بغداد را ساختی پای تخت | نشستی چو پرویز بالای تخت

الحاصل هر چند روزی به نوبت بر تخت سلطنت نشستی و تاریخ هر کدام در موقع خود ورود خواهد یافت.

ذکر خروج آل مظفر به حکم مَلِک اکبر

مظفریان هفت تن‌اند که حکومتشان در یزد و کرمان و فارس و اصفهان و مدّت ملکشان هفتاد و دو سال بود. جدّ ایشان امیر غیاث‌الدین حاجیست و او سجاوند خواف است و او سه پسر داشت ابوبکر و محمد و منصور. از ابوبکر و محمد نسل نماند و منصور را سه پسر بود امیرمحمد و امیرعلی و امیرمظفر و امیرمظفر بغایت پاک‌دامان و پاکیزه‌اعتقاد بود. یوسف شاه ابن علاءالدّوله او را تربیت می‌کرد. بعد از آن دبیران زرّین‌قلم و محرّران یاقوت شیم و وحشی‌خیالان مشکین رقم آهوی خامه را در دشت صحیفه چنین به جولان درآوردند، که مظفر ابن منصور در اوان جوانی و در بهار زندگانی به

ملازمت سلطان خدای‌بنده کمر خدمت در میان جان بسته داشت از ارادت و بندگی از رعایت و سرافکندگی هیچ دقیقهٔ نامرعی نمی‌گذاشت. ربقهٔ عبودیت و رشتهٔ خدمتکاری و رقیّت از رقبهٔ اطاعت و انقیاد نمی‌داشت. توسن بدرام بی‌آرام طغیان و عصیان را به تازیانهٔ اخلاص و اعتقاد مطیع و رام می‌ساخت. مدت سی سال سر ارادت از فتراک ملازمت بیرون نکرد چون زمان مدّت حیات سر آمد، مرکب سبک‌جولان هستی را از این تنگ میدان دنیا بیرون جهانید. محمد ابن مظفر ازو یادگار بماند سلطان او را به الطاف تازه و اعطاف بی‌اندازه نوازش می‌فرمود تا به آنجا که صاحب طبل و عَلَم و مالک خزینه و درم و والی خیل و حشم گردید.

نظم

چو سلطان خدابنده طبل و علم ببخشید او را شده محترم

بعد از آنکه سلطان خدای بنده بندگی خود را انقیاد کرد و از طور بشریّت به ذروهٔ طور روحانیّت رسید، سلطان ابوسعید را خلف و یادگار گذاشت. خان سعید در تمهید قواعد جهان‌بانی و در تأسیس ضوابط و روابط شهریاری چون دولت روزافزون خود می‌افزود. به مضمون حدیث صریح: «السعید من سعد بطن امه». آثار انوار سعادت از چهرهٔ احوالش پرتو ظهور می‌انداخت. محمد مظفر در عساکر ظفر مآثر با امیرالامرائی منصوب و مقرر بود تا آن زمانی که حکومت و ولایت یزد بدو بخشید.

نظم

پس آنگاه سلطان دین بوسعید ز دنیا به عقبی چنین آورید

بعد از وفات سلطان جم‌نشان محمد مظفر خروج کرده آهنگ جهانگیری پیش گرفت. نخست شیراز را به چنگ درآورد و در آنجا مقام ساخت. به اندک شعبه(؟) حصار اصفهان را نیز گرفت قاعده و قانون عدالت را به نوعی پیشنهاد خاطر کرد که کوچک و بزرگ عراق بی‌گوشمال سیاست چون چنگ، سر تسلیم در پیش انداختند و از راه مخالف در اندیشه گشته جادهٔ مستقیم را در پیش گرفتند. یک چند لوای ظفر محمد مظفر در مملکت عراق افراشت و ماهچهٔ رأیت جهانگشا را برابر سر عَلَم خورشید بر اوج رفعت برداشت. گویند در سیاست به نوعی مفرط بود که هزار کس به دست خود کشته بود. چهل و دو سال حکومت کرد. بیست و دو سال در یزد و سینزده سال در کرمان و پنج سال در فارس و عراق اما

پسرانش شاه شجاع و شاه محمود خوفی ازو داشتند. اتفاق کردند تا در روزی در خانه تنها بود قرآن می‌خواند او را گرفتند و محبوس کردند. در شب جمعهٔ نوزدهم رمضان المبارک بود که شاه شجاع که نور دیده‌اش بود چشم جهان‌بین پدر را به میل بی‌رحمی سرمهٔ سواد کشیدند. نور دیده پدر را پسر بی‌بصر تاریک و مکدّر کرد.

نظم

به چشم منیرش کشیدند میل | فشاندند از نرگسش آب نیل

یکی از فضلای فارس درین معنی گوید:

و شعر

یک چند شکوه همتش پیل کشید | یکچند سپه ز هند تا نیل کشید
پیمانه دولتش چو شد مالامال | هم روشنی چشم خودش میل کشید

خواجه حافظ شیرازی درین باب گویند:

دل منه بر دنیی و اسباب او | زانکه از وی کسی وفاداری ندید
کس عسل بی‌نیش ازین دوکان نخورد | کس رطب بی‌خار ازین بستان نچید
شاه غازی خسرو گیتی نشان | آنکه از شمشیر او خون می‌چکید
گه به یک حمله سپاهی می‌شکست | گه به هویی قلبگاهی می‌درید
از نهیبش بچه می‌افکند شیر | در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق | چون مسخّر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بود جهان‌بینش بدو | میل در چشم جهان‌بینش کشید

شاه شجاع مدتی در ملک فارس به تخت شیراز پادشاهی کرد. او نیز جهان بی‌مدار را بدرود کرد. شاه زین‌العابدین به جای پدر نشست. بعد از آن شاه منصور پسر عم او مظفر شده در شیراز به اکرام و اعزاز قرار یافت. الحاصل پنجاه سال در ایران زمین ملوک طوایف یکدیگر را گردن نمی‌نهادند و جماعت سر بداران در اکثر بلاد حکومت به نوبت می‌کردند. ذکر هر کدام در محل خود ایراد خواهد یافت.

و در همین تاریخ بسی از اولیای کبار و علمای نامدار نام‌دار بودند. سرآمدان آن جمله حضرت شیخ علاءالدّوله صمدانی.

ذکر تاریخ حضرت علاءالدوله قُدِّس سِرّه عالم علم ربانی محقق ثانی قطب دایرهٔ ارشاد ابوالمکارم علاءالدولة و الدّین احمد بن المحمد البیابانکی المعروف به علاءالدوله سمنانی

اصل از ملوک سمنان بوده بعد از سن پانزده سالگی آن سلطان الاولیا در میدان مجاهده با نفس امّاره مقاتله کرده از معرکه قتال منهزم گردانید و آن سپهسالار تحقیقی از پادشاه حقیقی به سلطنت مجذوبی منصوب شد. حجابات دنیا و مافیها از پیش چشم بصیرتش برخاست و شرف صحبت خضر علیه‌السلام دریافت و از ظلام ظلمات هستی درگذشته به سرچشمهٔ حیات نیستی در رسید و سنهٔ ۷۳۵ در خانقاه سکّاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و صد و سی خلوت متفرقه نشست. چون عمر شریفش به هفتاد و هفت سال و دو ماه و چهارده روز رسیده بود که در بیست یکم ماه رجب المرجب معتکف زاویهٔ خاک گردید. در تاریخ ۷۳۶ در صوفی‌آباد در حظیرهٔ قطب‌الاقطاب خواجه عمادالدین عبدالوهاب مدفون گشت. مولانا شاه‌علی شبستانی این تاریخ نظم فرمود:

نظم

تاریخ وفات شیخ اعظم　　سلطان محقّقان عالم
مرد حق بین علای دوله　　بر مسند خود نشسته خرّم
بیست و یکم مه رجب بود　　اندر شب جمعهٔ مکرّم
از هجرت خاتم‌النبیین　　هفتصد بگذشت سی و شش هم
بر بوی وصال یار جان داد　　صد جان جهان فدای آندم

از مصنفات آن مستجمع الکرامات قواطع السواطع و شرح رساله ذوی الاعتبار و رسالهٔ فتح‌المبین است.

ذکر جماعت سربداران

بباید دانست که اصل ایشان از موضع باشتین است و آن قریه‌ای است از قرای بیهق و در آنجا خواجهٔ بوده در غایت رعایت ملقّب و موسوم به شهاب‌الدّین فضل‌الله. نسبتش از جانب پدر منتهی می‌شود به امام حسین رضی‌اللّه عنه و از طرف مادر به یحیی ابن خالد برمکی می‌رسد و خواجه را پنج پسر بوده. امیر امان‌الدین و امیر عبدالرزاق و امیر

وجیه‌الدین مسعود و امیر نصرالله و امیر شمس‌الدین و ازین جماعت دوازده کس به سلطنت رسیدند و مدت حکومتشان در خراسان سی و پنجسال بود. لیکن آنچه مشهود از جماعت سربداران است هفت تن به نوبت چون سبعهٔ سیّاره در سپهر جلال و آسمان کمال به استقلال کامرانی کردند. اوّل عبدالرزاق، دویم مسعود، سیوم خواجه شمس‌الدین، چهارم پهلوان حیدر قصاب، پنجم یحیی کراتی، ششم حسن دامغانی، هفتم خواجه علی مؤید. عبدالرزاق یک سال و دو ماه حکومت کرده در تاریخ ۷۳۸ به حکم رازق العباد دست از خوان نعمت الوان دنیا کشیده، روی به جنّات النعیم عقبیٰ آورد.

تاریخ وفات خواجوی کرمانی

غواص بحرالدّرر و معانی خواجهٔ کرمانی از قعر بحر دانش گوهرهای معانی به‌آسانی استخراج کرده قطرات لآلی آبدار بیان را از مکمن باطن به ظهور آورده و در نظر جوهریان تحقیق و تدقیق برنگی هر لحظه در جلوه‌گری درآورده و خمسهٔ حضرت نظامی را به تتبع آورده از آن جمله مثنوی روضة‌الانوارست که در مقابل مخزن‌الاسرار واقع شده. الحق روضه‌ایست از ریاض افضال و حدیقه‌ایست از حدایق کمال. دیوان غزل او را بیست‌هزار بیت نوشته‌اند در اثنای سیاحت به صحبت حضرت برهان المحققین سلطان الواصلین شیخ علاءالدوله سمنانی رسیده دست ارادت به دامن آن پیر کامل زده در ظلّ ظلیل عاطفت و تربیت ایشان می‌بود. در تاریخ ۷۴۲ همای روح پرفتوحش از آشیانهٔ بدن پرواز کرده در فضای هوای روحانی در طیران آمد و آن لؤلؤ کرمانی را در صدف سینهٔ خاک پنهان کردند.

تاریخ وفات شیخ حسن کوچک

ملوک طوایف که بعد از سلطان ابوسعید در ایران حکومت کردند بعضی از ایشان چوپانیان‌اند. اول ایشان امیرچوپان سلدوز است که در زمان سلطان ابوسعید مدار سلطنت بدو بود. بعد از آن امیر شیخ حسن کوچک ابن تیمورتاش ابن امیرچوپان. بعد از سلطان ابوسعید و ارپاخان بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم بود ولیکن پادشاه‌نشان بود.مدت سلطنت او چهار و نیم سال. بعد از آن با زوجه‌اش عزّت‌ملک شبی شراب ناب می‌خورد و در آن شب از مستی قدم از سر فرق نمی‌توانست کرد. عزّت‌ملک خصیتین او را بیفشرد و مَلِک را بی‌عزّت کرد هم بدان الم در اواخر شهر

رجب در سنهٔ ۷۴۴ درگذشت و خواجه سلمان تاریخ فوت شیخ حسن کوچک بروجه حسن گفته:

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار — در آخر رجب افتاده اتفاق حَسَن
زنی چگونه زنی خیرخیرات حسان [کذا] — به زور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و می‌داشت تا بمرد و برفت — زهی خجسته زنی خایه‌دار مردافکن

تاریخ فوت ابن یمین قطعه‌گو

امیرمحمود بن یمین‌الدوله از فضلای زمان و از برگزیدگان دوران بود و به گفتن نظم مقطّعات شهرت تمام و حدّت مالاکلام داده و از گلبن ابیات قطعه‌اش گلهای معانی در چمن نظم، تازه و خرّم و از مصرعهای موزونش خیابانهای سرو در ساحت صفحه چون مساحت ریاض ارم مشارّالیه، ممدوح امیر محمود است، او از جمله سربداران است. در شهور سنهٔ ۷۴۵ ودیعت حیات به مُوَکّلان قضا سپرد و مدفن آن نادره فن فریومد است. در جوار والد خود در یک قطعه زمین هردو آسوده‌اند. این دو قطعه از آن بزرگ به رسم تبرّک نوشته شد.

قطعه

صحت و امن هست و وجه معاش — گر نباشی شکور کفرانست
شکر انعام مُنعِمْ ار بکنی — آن نه کفر آنکه محض کفر آنست

* * *

اقبال را بقا نبود دل بر آن منه — عمری که در غرور گذاری هبا بود
ور نیست باورت ز من اینک تو خود ببین — اقبال را چو قلب کنی لا بقا بود

تاریخ فوت صدرالشریعه

عبدالله ابن مسعود ابن تاج الشریعه اب ام او محمود بن صدرالشریعه است. آن منبع الفضایل «وقایه» را که از جدّ اوست شرحی نوشته که با وجود او ینابیع و محیط چون توضیح در غایت وضوح و متن مختصری که از فروعات فصول جواهر اصولش ابواب

خزانةالمفتین «کذا» مفتوح مؤالفات مؤلفین چون قدوری پیش او بی‌قدر و مصنفات ائمهٔ دین مانند ذخیرهٔ موجز و مختصر متنش چون کفایه کافی و شرحش چون نهایه وافی. خلاصه آنکه در صحیفهٔ روزگار و دفترین هدایه لیل و نهار از ائمهٔ امت واز علمای رفیع‌الهمّت در بدایت حال نهایت کمال ازو کسی بااین درجه نرسانیده. زمانی که رخصت رحلت شد مفتی قضا محضر حیاتش را به توقیع «والله یدعوا الی دارالسلام» رسانیده و بعضی از فضلا تاریخ‌ها نوشته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

معین دین حق صدرالشریعه حق آن کاشف اسرار باری
چو از دارالقرارش رحلت افتاد شده تاریخ او «دارالقراری»

تاریخ وفات طغان تیمور که نتاج چنگزخان است

بعد از وفات سلطان ابوسعید ابن خدای‌بنده، ارپاخان که از اولاد تولیخان ابن چنگیز است بر تخت شاهی و بر سریر شهریاری قرار گرفت. بعد از آن طغای تیمور گوی دولت در میدان فرصت می‌دوانید و روزگار آیت «نصرٌ من الله» از کتابهٔ رایتش می‌خواند. اکثر ولایت ملک خراسان را بضرب شمشیر تسخیر کرد و تمام امراء سربداران سر تسلیم نهاده او را مطیع بودند و جمهور انام تخم محبت و دوستی او را در اراضی صدور و قلوب خود می‌افشاندند. بعد از آنکه آفتاب دولت و نیرّ سلطنت سپهر شهریاری سلطان میل غروب کرد خواجه یحیی کراتی که از امرای سربداران است سنهٔ ۷۵۴ به تیغ بیرحمی او را به ریاض رضوان و حدایق جنان جاودان رسانید. عزیزی در تاریخ او گوید

نظم

تاریخ مقتل شه عالم طغان ترک از هجر بود هفتصد و پنجاه و چارسال
در روز شنبه از مه ذی‌الحجّه شانزده که این حال گشت واقع از حکم ذوالجلال

جلوس امرای سربداران و تاریخ فوت ایشان

زبان‌آور کلک فصاحت بیان چنان تحریر می‌کند که اول از امرای سربداران عبدالرزاق است یکسال و دو ماه حکومت کرد چنانچه گذشت. بعد از آن مسعود هفت سال و چار ماه چندی دیگر کامرانی کردند. نوبت سلطنت به خواجه شمس‌الدین رسید،

کوس دولت در زیر سپهر نیلگون به صدا درآورد و با سلطان طغای تیمور لشکرها برد. اخرالأمر صلح اختیار کرد. پنجسال حکومت به استقلال نمود. چون آفتاب دولت شمس‌الدین را وقت کسوف شد، حیدر قصاب در سبزوار در شهور سنهٔ ۷۵۶ به یک تیغ سر او را از تن جدا کرد. وفات امیر یحیی کراتی که کرات از قرای بیهق از ممالک عراق است بعد از غروب دولت شمس‌الدین امیر یحیی بر سریر سلطنت نشست و چون آفتاب جهانگیر بر سر عالمیان می‌تافت روزی چند روزگار باد نخوت در کلاه‌گوشهٔ اعتبار و اقتدار او انداخت و زمام اختیار در قبضهٔ تصرف او نهاد. زمانی که چرخ ناپایدار بوقلمون‌شعار، رنگ بی‌مهری نمود در تاریخ سنهٔ ۷۵۶ امیر یحیی به فرمان «حیّ‌اللّذی لایموت» در دست مقرّبان خود در زمرهٔ شهدای «والصّالحین» واصل شد. مدت سلطنت او چهار سال و هشت ماه بود.

در آن عصر درتاریخ سنهٔ ۷۵۶ در شیراز که از ناحیت فارس است قاضی اسماعیل از محکمهٔ دنیا بدارالملک عقبی عدول نمود. لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی در تاریخ مجدالدّین اسماعیل گفته‌اند:

قطعه

مجدالدین سرور سلطان قضات اسماعیل — که زدی کلک زبان‌آورش از شرع نَطَق
ناف هفته بد از ماه رجب یازده روز — که برون رفت ازین منزل بیضبط و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان آنگه — سال تاریخ وفاتش طلب از «رحمت حق»

سال وفات شیخ حسن نویان

امیر شیخ حسن نویان بن امیر حسین بن امیر آق‌بوقا ابن امیر ایلکان و ایلکانیه از اُرُوغ چنگیز خان است. اما شیخ حسن در آخر عهد سلطنت ابوسعید خان به حکومت آن مرز و بوم مشغول بود. قریب هفده سال حکومت کرد در سنهٔ ۷۵۷ در ولایت بغداد وفات کرد و در نجف مدفون گشت. در زمان حکومت وی شهر کوفه خراب شد و مردم آن دیار متفرق گشتند.

فوت شیخ ابواسحق بن امیر محمود

امیر شیخ ابواسحاق ابن امیر محمود شاه اینجوی از نسل خواجه عبدالله انصاری

است(ره). در زمان پادشاهان مغول وکیل خاصّهٔ شریفه بود. وکیل را «اینجوی» گفته‌اند بدین سبب اینجوی لقب یافت. ولایت شیراز را مسخر کرد و به سلطنت نشست. سکّه و خطبه به نام خود کرد. مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد. در ایام او شیراز به غایت آباد شد. چنانچه خواجه حافظ گفته:

نظم

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق | به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش | که جان خویش بوپرورد و داد عیش بداد
دیگر بقیهٔ ابدال شیخ امین‌الدّین | که یمن همّت او کارهای بسته گشاد
دیگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف | بنای کار مواقف به نام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل | که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد
دیگر مربی اسلام شیخ مجدالدین | که قاضیی به ازو آسمان ندارد یاد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند | خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

بعد از آن در روز جمعه بیست و یکم جمادی‌الاول سنهٔ ۷۵۸ که در اصفهان اسیر شده بود، در میدان سعادت شیراز به فرمان مبارزالدّین محمد مصطفی به قتل رسید و در همین میدان سعادت که خود ساخته دفن گردید و لسان‌الغیب در تاریخ او گفته:

نظم

به روز کاف الف در جمادی‌الاول | به سال ذال دیگر جا و نون علی‌الاطلاق
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب | خدیو کشور عفو و کرم به استحقاق
سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال | جمال دنیی و دین شاه شیخ ابو اسحاق
میان عرصهٔ میدان خود به تیغ عدو | نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق

در زمانی که شاه شجاع را میل در چشم جهان‌بینش کشیدند و مباشر این کار خواهرزادهٔ او شاه سلطان بود محمد را بقلعهٔ سفید فارس فرستانید. در آنجا در آخر ربیع‌الآخر در ۷۶۵ چشم از جهان درپوشید شصت و پنجسال عمر یافت.

شعر

کمال کار جهان نقص‌دان از آنکه جهان | بهر کس افسر زر داد چشم نابینا

جلوس حیدر قصاب

بعد از نوبت سلطنت امیر یحیی، حیدر قصاب در پوست‌تختهٔ امارت تکیه زده، مجمع انام را چون رمهٔ گوسفند شبانی کرده از گرگِ حوادث ایام مصون می‌داشت. لیکن استخوان‌بندی بنای سلطنتش هنوز محکم نگردیده بود که از پای درافتاد و هنوز آن قوی‌بازوی دلاور چنگ در دامن مطلب فرو نبرده بود که دست جلّاد اجل سرپنجهٔ حیاتش برتافت. ظهور این واقعه در دست پهلوان حسن دامغانی بود که بساطور بی‌رحمی گردن زد و در سبزوار مدفون است.

پهلوان حسن دامغانی که از امرای سربداران است به حسن سیرت آراسته و به جمال و صورت پیراسته از اقران به کمال شأن و علوّ درجه و مکان و به مراسم مکارم و احسان ممتاز و مستثنی بود. او را نیز قصر نااستوار حیاتش را به آب شمشیر با خاک خواری برابر کردند و به درجهٔ اعلی علیین رسید و در دامغان مدفون گشت. در اندک روز ایام دولت ایشان زوال پذیرفت و از مرگ یکدیگر عبرت‌نامه‌ای بخواندند. آخرالامر همه در خواب عدم سر نهادند.

خواجه میر سید شریف گوید:

رباعی

قومی خود را یگانه می‌پندارند — جاوید مگر زمانه می‌پندارند

بینند به چشم خویش مرگ دگران — این خواب عدم فسانه می‌پندارند

تاریخ وفات خواجه سلمان

خواجه سلمان ساوجی از اکابر کبار سیادت است. در آنجا کسب فضیلت نموده و گوی دانش به چوگان فطرت از همگنان ربوده، از گلستان طبیعت گلهای رنگارنگ معانی را در نظر صاحب‌فطرتان به صد شوخی جلوه می‌داد. از جویبار فطنت سروهای مصرع موزون را چون قامت شاهدان در دیدهٔ راست طبعان گره از پردهٔ اختفا می‌گشاد. از ولایت ساوه روی توجه به قبلهٔ مدینةالسلام بغداد که کعبهٔ مراد است آورد. در ملازمت امیر شیخ حسن نویان و دلشاد خاتون می‌بود و سلطان اویس چشم چراغ عالمیان و قرةالعین شیخ حسن نویان است. نظر التفات دایم الاوقات به آن مظهر کمالات داشت. مشارٌالیه کِبَر سن دریافت عمر شریفش از هشتاد به نود رسیده بود که به شست قضا گرفتار گردید. در شهور

سنهٔ ۷۶۹ قافیهٔ نظم حیاتش ردیف ترجیع‌بند ممات شد و در ولایت بغداد ترکیب‌بند جسمانی آن جواهرکان معنی را در زیر قطعهٔ خاک دفن کردند.

ذکر خروج صاحبقران امیر تیمور گُرکان به فرمان حضرت واجب‌الاذعان

کُمیت باد رفتار قلم در ساحت میدان صحیفه چنین رقم می‌کند که غازان خان که از اولاد چنگیز است کسی ازو در عرصه نماند. مملکت ایران از شهریاران خالی شد. هر امیری دعوی مملکت و هر وزیری اساس پادشاهی و سلطنت کرد.

بیت

چو خالی شود شهر از شهریار　　کند شحنه دعوی اسفندیار
بلی چون شود کم مه شب‌فروز　　شب انجم فروزند چون مهر روز

سنهٔ ۷۷۵ حضرت صاحبقران امیر تیمور گُرکان به حکم واجب الاذعان مَلِک دیّان تیغ غیرت از نیام سیاست بیرون کرد و بر بادپای همت سوار گردیده از سرحد شهر سبز تا کنار ولایت ترمذ تاخت یوماً فیوماً لشکری در عتبهٔ گردون‌پناه و بارگار فلک اشتباه منطقهٔ ملازمت بر میان جان بستند. بلکه آناً فاناً پیشانی طاعت‌داری و ناصیهٔ خدمتگاری اخلاص و جانسپاری بر آستانهٔ سلطنت شهریاری می‌مالیدند. سپاه نصرت‌پناه ظفر دستگاه چون دولت روزافزون آن غیرت انتباه در تزاید بود بلکه در تضاعف بود.

آمدن تغلق تیمورخان که از اولاد جغتای ابن چنگیزخان است بر مُلک ایران و استقبال نمودن صاحبقران به طریق طبیعت و انقیاد

شعلهٔ شمشیر جهانگیر صاحبقرانی چون تیغ آفتاب عالم‌تاب در تنویر شد. دود این خبر ظلمت اثر دشت قبچاق را سراسر فرو گرفت. آتش غضب تغلق تمرخان شعله زد و چون شرارهٔ گرم از جای برجست و کمربند دلاوری بر میان بست.

بیت

چو تغلق تمر این خبر کرد گوش　　درآورد دریای لشکر به جوش

خاقان ترک با عساکر بزرگ مانند سیل از دشت قبچاق بی‌محابا روی توجه به ماوراءالنهر آورد و از طوفان حوادث و از موج‌خیز فتنه که ازین دریای لشکر به جریان آمده بوده

ملوک طوایف بعضی از گرانجانی چون کشتی در هر کناری لنگر انداختند و جمعی از صدمهٔ لشکر صرصر اثر چون خس سبک سیر گردیدند و پارهٔ در گرداب محیط فنا سرگردان ماندند.

مثنوی

به دریا نهنگ آورد گر ستیز شود خیل ماهی همه در گریز
چو شیر آورد رو به دشت از جبال پراکنده گردند جمع غزال

اما صاحبقران از صیت صدای کوکب خان ترکان چون کوه پای برجا از جا نرفت و دست در دامن توکل زده تیغ جرأت بر کمر دلاوری بربست. زمانی که تمرخان از دشت قبچاق زمین سمرقند بهشت مانند را محل جنود نامعدود گردانید امیر صاحب‌تدبیر فی‌الحال بلااهمال استقبال نموده خان نیز به انواع انعام و باصناف احسان و اکرام مفتخر و سرافراز گردانید ولایت بهشت آثار شهر سبز را با حدود او تفویض نمود و سمرقند فردوس اساس را به التماس خواجه الیاس که فرزند ارشد خاقان است نیز به خواجهٔ مذکور شفقت نمود و خود به جانب پایتخت خویش رجعت کرد.

بعد از گذشتن چندوقت در اوایل بهار که سلطان لشکر ثوابت و سیّار بر تخت حمل قرار یافت. روز چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان که در آن اوقات سن شریف صاحبقران به سی و چهار سال شمسی رسیده بود، سادات عظام مانند حضرت سید برکه و خانزاده ابوالمعالی و علی‌اکبر قُدِّس سِرّهم و از امراء الوس و بر لاس و جلایر و غیرذلک از اشراف که در قبة‌الاسلام بلخ مجتمع بودند بعد از قتل امیرحسین بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند. در ساعت سعد تخت پادشاهی را به وجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانکه رسم و قاعدهٔ مغولان است، زبان به دعا و ثنا برگشادند

مثنوی

سراسر دلیران توران‌زمین کشیدند صف بر یسار و یمین
پی تهنیت یک به یک همگنان زبان برگشادند زانوزنان
که شاها به زیب و فر و تخت و تاج بمان تا ز آدم بماند، نتاج

چون صاحبقران بر مسند سلطنت متمکّن گشت ابواب خزاین امیرحسین را که سالهای بسیار به دست ظلم و حرص اندوخته بود بگشاده خود روی توجه به دارالسلطنهٔ سمرقند نهاد.

در تاریخ سنهٔ ۷۷۲ بود که صاحبقران نقض عهد با تغلق تمرخان کرده لشکر به اطراف سمرقند برده بپای‌مردی شخص جرأت و به دست‌گیری خضر همت، الیاس خواجه را از سمرقند فردوس مانند به صد خواری و بی‌اعتباری بیرون آورده، چون گل در چهاربالش عزّت و تخت سلطنت بر زمین فردوس آئین سمرقند قرار یافت.

در تاریخ سنهٔ ۷۷۳ بر سریر عزّت مسیر امّ‌البلاد ولایت بلخ متمکّن گشت و امیر حسین صوفی که والی آن ولایت بود جایگیر ملک عدم گردید. در شهور سنهٔ ۷۷۴ فتح ترکستان کرد و خوارزم را نیز از تصرف حسین صوفی بیرون آورده، در عهدهٔ تدبیر درآورد. گویند جرجانیه قصبهٔ خوارزم است بر کنار جیحون افتاده. تواریخ گفته‌اند که یکی از ملوک به جمعی از مردم غضب کرده فرمود که تا ایشان را به موضع بعید از عمارت برند. ایشان را به آن موضع فرستادند و آن جماعت ماهی می‌گرفتند و هیزم در آنجا بسیار بود و معاش بر آن می‌گذرانیدند پس آن را خوارزم گفتند چون خا بلغت ایشان ماهی است.

در تاریخ سنهٔ ۷۷۷ یوسف صوفی ابن حسین صوفی مخالفت کرد و دویم مرتبه لشکر به جانب خوارزم کشید او را نیز مطیع و منقاد گردانید.

رفتن صاحبقران به دشت قبچاق و محاربه به اُرَس‌خان و شهادت جهانگیرمیرزا و تولّد شاهرخ در همان روز

در تاریخ سنهٔ ۷۷۰ به جانب دشت قبچاق رفت و به ارس‌خان مقاتله کرد. در آن ترکتاز جهانگیرمیرزا ثمرهٔ شجرهٔ اصل صاحبقرانی و نوباوهٔ ریاض گُرکانی بود. باغبان بی‌رحم قضا تازه‌نهال ارغوان او را از بیخ و بن کنده در زمین میدان شهادت به خاک خواری نشاند. در همان روز جهانگیر شاهرخ میرزا از اوج سپهر عزّت و از افق آسمان سلطنت طلوع کرده در بیت‌الشّرف که کنارهٔ دایهٔ تربیت است جایگیر گردیده در مهد سعادت قرار و آرام یافت.

بیت

همین است آئین چرخ دغا   یکی را برد دیگر آرد بجا

صاحبقران را محنت ماتم به راحت مبدل شد.

مثنوی

جهانگیر بگذشت شهرخ رسید   ز مهر جهان شاه فرّخ رسید

چو شهزاده از مادر خویش زاد / به طالع ازو بخت او بیش زاد
بدل گشت ماتم به شادی و سور / به گلبانگ کوس و به غوغای صور
چنان گشت در دهر شادی پدید / که گردید شام سیه روز عید
چنین است رسم سپهر برین / که گاهی بران دارد و گه برین

در سنهٔ ۷۸۱ یوسف صوفی را باز طبل مخالفت در صدا درآورده و مرتبهٔ سیوم صاحبقران لشکر به صوب خوارزم کشیده، چند ماه محاصره کرد. آخرالأمر در همان حصاری بودن یوسف صوفی را عزیز بیرحم اجل به صد خواری در زندان فتاد و در چاه فراموشان ناپدید گردانید. چون نهال وجود یوسف صوفی به تندباد مرگ از پای درافتاد صاحبقران را بی‌مدد تدبیر مملکت خوارزم و بی‌دستگیری شمشیر میسر شد. خاطر را بکلی جمع کرده به مقرّ جلال مراجعت نمود و درین ضمن در ولایت کیش دلکش نزول اجلال فرمود.

در تاریخ سنهٔ ۷۸۴ عمارت آقسرا بنیاد کرد که پایهٔ کرسی‌بندی آن بنا به پیش طاق عرش همسری می‌کرد. الوقت که انهدام پذیرفته با وجود طایر نظر از پرواز بر فراز او قاصر است هرچند از پیش طاق پرطمطراق دو بازویش نمانده است دست رفعت به ساق عرش می‌رساند و پای استقامت بر بساط قرارش استوار کرده.

تاریخ وفات حضرت سیّد علیّ همدانی قُدِّس سِرّه

عالِم عالَم ربّانی دارای دارالملک معانی حضرت امیر علی همدانی ابن شهاب‌الدّین محمّد ابن یوسف ابن شرف‌الدین ابن محمد بن عبدالله زاهد بن الحسین الاصغر ابن الامام زین‌العابدین رضی الله تعالی عنهم. او را علی ثانی می‌گفتند. دست ارادت به شیخ شرف‌الدّین محمود عبدالله المذوقانی داده بود. اما حضرت سید را صحیفهٔ احوال ظاهر از نقش هستی ساده افتاده بود. روی مرآت مهر صفات باطنش از جوهر ما سوی‌الله عکس‌پذیر نیفتاده زبان ناطقه در توصیف کمال استکمال او لال و حسن عروس مقالش در زیور لفظ شاهد حال سید که هادی همدان است. با پیر خود حضرت شیخ استدعا نموده که فرمان واجب‌الاذعان حق چیست شرف‌الدّین محمود فرمودند که فرمان حضرت واجب‌الوجود مطلق آنست که چون آفتاب گرد عالم نگردی و پای طلب کسالت بیرون کرده و اسب مراد چون گردباد از دامن بیابان بازنداری تا مکاشفهٔ علم‌الیقین از حق‌الیقین به معاینهٔ عین‌الیقین رسد. آن جویای واحد مطلق شِرک دویی را چون زنگ از

آئینهٔ ضمیر منیر زدوده به نوبت ربع مسکون را سیر می‌کرد.

نظم

کرد ز منزلگه خود عزم سیر | شست ز آئینهٔ دل نقش غیر
سالک و وارسته به حکم اله | جاده‌صفت روی نهاده به راه

درین سفر میمنت اثر صحبت هزار و چهارصد ولی دریافت. سادس ذی‌الحجه ۷۸۴ همای روح پرفتوحش را از قرارگاه مرکز فرش تا مقام آشیانهٔ عرش بردند. تاریخ «بسم الله الرحمن الرحیم».

در سنهٔ ۷۸۶ در ولایت کولاب در قریهٔ ختلان مدفون است.

از مصنفات آن جامع‌الکمالات شرح فصوص الحکم و شرح قصیده فارضیه و ذخیرةالملوک و اسرارالنقطه و شرح اسماءالله مع سایر رسایل کبیره تصنیف اوست.

تاریخ فوت مولانا لطف‌الله نیشابوری

شاه‌بیت دیوان غزل سرایان معنوی و صوری مولانا لطف‌الله نیشابوری در روزگار خاقان جم‌نشان امیرتیمور گُرکان مدّاح بود. مداح امیرزاده میرانشاه نیز بوده در فنون علوم چنان قادر بود که گوی معنی به چوگان قلم از عرصهٔ میدان سخن‌سرایان دوران میربود. بین الاقران والامثال مشارٌالیه و در میان فضلا متفقٌ علیه بوده اکثر طبع نادره‌کارش به گفتن اشعار میل می‌کرد. در تاریخ ۷۸۶ سفینهٔ حیاتش غرقاب گرداب فنا شد. مدفن آن نادره فن در سر کوه پرشکوه نیشابور نزدیک به قدمگاه سلطان خراسان است. بر سر راه و نیز در همین تاریخ است.

وفات شاه شجاع که در ملک فارس در تخت شیراز می‌نشست

لسان‌الغیب حافظ شیرازی در تاریخ وفات او این نظم کرده:

تاریخ

رحمن لایموت چو این پادشاه را | دید آنچنان که کرد عمل خیر لایفوت
جانش قرین رحمت خود کرد تا که بود | تاریخ این معامله رحمن لایموت

۷۸۶

قبرش در شیراز است و ایضاً در تاریخ وفات خواجه جلال‌الدین تورانشاه لسان‌الغیب نیکو گفته.

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه | که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت
ناف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف | که به گلشن شد و این گلخن پردود بهشت
چونکه میلش سوی حق بینی حق‌گوئی بود | سال تاریخ وفاتش طلب از «میل بهشت»

سنهٔ ۷۸۷

تاریخ وفات خواجه علی مؤید

هفتم از امرای سربداران خواجه علی مؤید است که به تأیید ذوالجلال هژده سال مصون از زوال در مسند کامکاری متمکن بوده، عمر علی مؤید هفتاد و سه سال بود. در این مدت بر سریر اقبال مرفه‌الحال می‌گذرانید. زمانی که پادشاه ظفرنشان نصرت‌فرمان امیر تیمور جهان گُرکان ظلمت‌کده را از تیغ خورشیدپیکر چون صبح صادق روشن کرد علی مؤید خود را چون ذره در حضور آن مهر سلطنت ناچیز کرده در سایهٔ دولت شاهنشاهی و در پناه ظل‌الهی آمده بعضی از ممالک که در دست تصرف او بود در قبضهٔ اقتدار صاحبقران سپرد. در تاریخ سنهٔ ۷۸۸ رخت مستعار را از خانهٔ تن پرداخت. نعش او را به سبزوار آوردند. عزیزی در تاریخ خواجه علی مؤید چنین گفته:

بر دال محمّد چو نهی یک نقطه | تاریخ وفات نجم دین خواجه علیست

شک نیست که بر سر دال محمد یک نقطه گذاشته شود به ذال منقلب خواهد گردید در آن صورت تاریخ مراد حاصل خواهد شد. بعد از خواجه علی به جماعتی از سربداران سلطنت منتقل شد و خراسان به امیر تیمور گُرکان مستقل ماند.

در تحریر تسخیر اصفهان و قتل عام فرمودن امیر صاحبقران

در تاریخ سنهٔ ۷۸۹ صاحبقران امیر تیمور گرکان خراسان را به حکم مَلِک اکبر مسخر کرده بعد از فراغ با دریای لشکر فیروزاثر به جانب ماوراءالنهر آمده سمرقند را از نزول اجلال بهشت آمال گردانیده مرتبهٔ دیگر داعیهٔ سفر پیش نهاد خاطر انور کرده عنان

اشهب عزیمت و زمام سمند غیرت به صوب اصفهان معطوف داشت. در اندک فرصت به امداد سرعت طی مسافت نموده حصار اصفهان را چون حلقهٔ دایره تنگ گرفت. گاه به قانون نصیحت نغمهٔ راست در پردهٔ سامعهٔ ایشان می‌نواخت و گاه رشتهٔ جان اعادی را به گوشمال سیاست چون تار چنگ در پیچ و تاب می‌انداخت و والی آن ولایت به قول جهالت عمل نموده تعلل و توقف را مرعی می‌داشت و آهنگ مخالف هر زمان برنگی می‌نواخت. آخرالأمر غیرت صاحبقرانی بر آن قرار داد بعد از فتح ولایت صفاهان قتل عام بل جمهور انام فرماید. گویند در آن روز صد و چهل هزار کس کشته گردیدند. باقی مردم اصفهان گَرد سمند آسمان‌گرد او را چون سرمه در چشم انقیاد و دیدهٔ اعتقاد از عین اعتماد کشیدند.

مثنوی

بالقاب او خطبه پیراستند	زر و سیم از نامش آراستند
به اندک زمان رخش‌جرأت براند	نگین ظفر را به کرسی نشاند

در آن یورش آل مظفر مطیع گردیدند امثال سلطان محمد و شاه شجاع و غیره. صاحبقران نیز ملک موروثی ایشان را انعام فرموده خود به جانب دارالملک سمرقند چون نسیم صبا سوی گلشن شتافت.

در تاریخ ۷۸۹ صاحبقران امیر تیمور گُرکان به عزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور نموده در قصبهٔ اندخود به صحبت باباسنگوی قُدِس سِرّه رسید. آن درویش دلریش از سر جذبه سینهٔ گوشتی به طرف صاحبقران انداخت. آن حضرت به این معنی تفأل نموده گفت که خدای تعالی سینهٔ روی زمین که خراسانست ارزانی داشت و آخر همچنان شده که درویشی گفته. باباسنگوی در سنهٔ ۷۹۰ به دارالبقا روی نمود. قبر منوّر بابا در اندخود است.

زمانی که امیر صاحبقران تسخیر ولایت هرات داشته در قصبهٔ تایباد به جناب مولانا زین‌الدین ملاقات افتاده بسی کشف و کرامات دیده و اعتقاد پیدا کرده. وفات آن حضرت در روز پنجشنبهٔ محرم‌الحرام در تاریخ سنهٔ ۷۹۱ اتفاق افتاد.

ذکر تاریخ وفات حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه بهاءالدین

یگانه گردونهٔ طارِم فیروزه‌فام مقرنس انجام بلند خواجه بهاءالدین نقشبند

نام آن حضرت محمد بن محمد بخاریست و ایشان را نظر قبول به فرزندی از خواجه بابای شماسبی بوده چه خواجه که نقش هر غایب در صفحهٔ عالم هستی در نظر باطنش ظاهر و حاضر می‌بود گره گشائی که مشکل هر افتاده را به اشارت انگشت کرامت و به ایمای ناخن خرق عادت از هرچه آسان‌تر می‌گشود. مرتبهٔ آن قطب فلک ولایت و خورشید سپهرهدایت در میان اقطاب «کالبدر فی سطح‌السماء» تربیت کمال از پیر خود حضرت سید امیرکلال یافته، به نوعی که پیمانهٔ خاکی وجود را در خمخانهٔ ازل مخمّر گردانیده بود که کریمهٔ «انّ اللّه خلق اباالبشر من تراب ادیم الارض» اشارت به آن است. آن قالب او را در لنگر عبادت در آتش داش ریاضت و در شرارهٔ تنور مجاهدت پخته گردانیده تا لبریز قابلیت شراب سرشار معرفت الهی گردیده است و سیم سِرّه خالص عیار وجود خویش را در کورهٔ ریاضت چندانی گداز داده که نزد صاحبکار حقیقی به نقش سکّهٔ اقبال مسکوک گردیده چنانکه حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی فرمایند:

نظم

سکّه که در یثرب و بطحیٰ زدند / نوبت آخر به بخارا زدند
از خط آن سکّه نشد بهره‌مند / جز دل بی‌نقش شه نقشبند
آن گهر پاک ز هرجا بود / معدن او خاک بخارا بود

در تاریخ سنهٔ ۷۹۱ بود که آن شمع انجمن عالم افلاک چراغ خلوت‌گزینان صومعهٔ خاک گردید. مسکن و مولد آن عاقبت محمود چون قصر عارفان بود. مدفن نیز همانجا شد. یکی از بزرگان زمان این تاریخ را در فوت ایشان گفته:

تاریخ

رفت شاه نقشبند آن خواجهٔ دنیا و دین / آنکه بودی شاه‌راه ملک و ملت ملتش
مسکن و مأوای او چون بود قصر عارفان / «قصر عرفان» زان سبب آمد حساب رحلتش

غبار آستان آن قبلهٔ راستان را اولوالابصار هر روز چون سرمه در نظر بصیرت می‌کشیدند، با وجود آنکه مسافت از شهر نزدیک به یک فرسنگ و یک میل راه است.

ذکر وفات حضرت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه

نمک خوان حقیقت و مجاز حافظ شیراز

اسم شریفش شمس‌الدّین محمد است. او را لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار گفته‌اند. الحق سخنانش همه از واردات غیبی و از ورای پردهٔ لاریبی است. شاهد حال را در نظر محرمان اسرار در پردهٔ لباس قال به صد رنگ جلوه داده، حسن معانی از ادای الفاظ چون گل از صفای شبنم ظاهر و پیدا و ترکیب‌بند لفظ در سواد مداد همچون موج نور در سیاهی هویدا، از ابیات آبدار متینش گلستان انشاء رنگین و از مصرعهای نمکینش خوان سخن‌سرایان پرشور و شیرین. گویند در عهد سلطنت شاه شجاع در ملک شیراز مفتی‌زادهٔ بود که از سیه قلم مژگان و از سویدای دل عاشقان در صحیفهٔ روزگار به خون هریک محضرها می‌نوشت و از روی تفسیر آیات جلی‌البیّنات مُصحف جمال هر ساعت مسئله‌ها اجتهاد می‌کرد. حضرت شمس‌الملة والدین خواجه حافظ شیراز که مستفتی روایت صحیفهٔ حسن متفقٌ علیه او بود و به حکم ائمهٔ عشق سر از توقیع فرمان او بیرون نمی‌کرد و به فتوی صحیح دیناری در دو درهم داغ مفتی‌زاده را در خزانهٔ سینه ذخیره می‌کرد. به کافور مرهم درد عمل نمی‌نمود. خلاصهٔ اوقات را صرف مطالعه صحیفهٔ جمال او می‌داشت شاید که این حسن مطلع حضرت خواجه در شأن آن مطلع باشد.

مطلع

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت　　　به غمزه مسئله‌آموز صد مدرّس شد

امّا آن مفتی‌زادهٔ بی‌باک به قول ائمهٔ حسن شراب حرام را حلال می‌نویشت و فصول اوقات جوانی را از روی ارادت با پیر خرابات وقف تجرّع می‌کرد. لسان‌الغیب که سرمست میخانهٔ الهی بود روزی در خانه خمّار به آن مست خمار از روی قباب شراب ناب می‌نوشید و قامت شاهد حقیقت را در پردهٔ لباس مَجاز می‌پوشید. درین فرصت بعضی از بی‌خبران نشئهٔ بادهٔ عشق کیفیت این سلوک را به شاه شجاع معروض داشتند، شاه صافی‌طینت را دُرد غضب همچون خم باده درجوشید و بر در دیر آمد قرابه در کنار حافظ و پیاله را در دست شاهد مشاهده نمود و این مصرع برخواند:

مصراع

حافظ قرابه‌کش شد و مفتی پیاله نوش

ترجمان‌الاسرار در بدیهه جواب داد که:

در دور پادشاه خطابخش جرم‌پوش

شاه مضطرب گشت در اندک روز مفتی‌زاده دردسر خمار شراب مَجاز را به صندل سرخوش بادهٔ حقیقی دفع کرد و سرحلقهٔ رندان سرمستان شرابخانهٔ الهی گردید و حضرت خواجه در شهور سنهٔ ۷۹۱ از سرای فانی دنیا به ریاض باقی جنت‌المأوی رحلت کرد و در ولایت بهار خاصیّت شیراز در گلزار معلّی مدفون گشت. الهی از رایحهٔ ریحان مرحمت حق مرقد منور متبرکش معطر باد.

عزیزی در تاریخ وفات آن بزرگ چنین فرماید:

تاریخ

چراغ اهل معنی خواجه حافظ — که شمعی بود از نور تجلّی
چو در خاک مصلّی کرد منزل — بجو تاریخش از «خاک مصلّی»

مولانا محمد معمایی که صدر مجلس سلطان بابر بوده بر سر مزار فیض آثار حضرت خواجه عمارت فرموده.

ذکر وفات خواجه کمال‌الدّین خجندی

منشأ و مولد حضرت شیخ، خجند بود. از بزرگ‌زادگان آنجاست. در کتاب صورالاقالیم ولایت خجند را عروس عالم نوشته‌اند. مشارّالیه با وجود آنکه از اهل حال بود عِلم قال را بر وجه استکمال داشت. در ولایت اصفهان کمال‌الدین اسماعیل ابن عبدالرزاق است که در گفتن قصاید گوی فصاحت در میدان بلاغت از چابک‌سواران عرصهٔ سخن ربوده چنانچه گفته‌اند:

قطعه

دو کمالند در جهان مشهور — آن یکی ز اصفهان دگر ز خجند
آن یکی در غزل بود بی‌مثل — وآن دگر در قصیده بی‌مانند

امّا خواجه کمال خجندی در حالی که توقتمش‌خان قصد ولایت تبریز کرد و حضرت شیخ در آنجا بوده بعد از فتح ولایت شیخ را به فرمان قضا جریان توقتمش‌خان به شهر

سرای بردند. آب و هوای آن عرصه طبع شیخ را گوارا افتاده در آنجا این مطلع چون خورشید از افق طبعش طلوع کرد.

مطلع

اگر سرای همین است و دلبران سرای بیار باده که فارغ شوم ز هر دو سرای

بعد از چهارده سال عازم ولایت تبریز شد. سلطان حسین ابن سلطان اویس ابن شیخ حسن نویان در تبریز خانقاهی نذر شیخ ساخته که کعبهٔ عُبّاد و قبلهٔ زُهّادست. عمارتی که ابروی پیش طاقش محراب اهل نیاز و ابوابش چون دَرِ فیض بر روی اهل عرفان باز.

لمؤلّفه

چه معبد کعبهٔ خاصان درگاه بود قندیلش از دلهای آگاه
ز دیوار و درش روشن شود راز بود هر خشت او آیینه پرداز
اگر باشد بدینسان فیض‌گستر بود با مسجد اقصی برابر

سلطان عالیجاه اکثر املاک را وقف خانقاه کرد و حضرت شیخ تا روزگار دولت و سلطنت امیرزاده میرانشاه در قید حیات بود. در شهور سنهٔ ۷۹۲ کاتب قضا، مطلع دیوان حیاتش را به تیغ ممات ختم گردانید. بعضی از فضلا در تاریخ فوت شیخ چنین فرمایند:

تاریخ

بر موجب فرمان قضا حکم اله بر وفق قضای آسمانی ناگاه
شد شیخ کمال ازین جهان سوی جنان تاریخ همین که «طیّب‌اللّه ثراه»

در سرخاب تبریز در موضعی که او را اولیا کوه گویند مدفون است و بر لوح مزار فایض‌الانوار این مطلع مرقوم گردیده:

مطلع

کمال از کعبه رفتی بر دَرِ دوست هزارت آفرین مردانه رفتی

اما ولایت تبریز از ولایت آذربایجان است. حصارش به غایت مستحکم است. عُلُوّ و استحکام او به درجه‌ای است که در فتنهٔ چنگیزخان آفتی بدو نرسیده. هوایی به غایت سبک دارد. اگر بناگه بیماری در آن ولایت درآید با صحّت از آنجا بیرون آید. تبریز از آن جهت نامند.

ذکر وفات علّامه تفتازانی

مخصوص عواطف سبحانی مفتخر به عنایت بی‌غایت ربّانی مفسّر آیات واضح‌البیّنات قرآنی محدّث حدیث نبوی بالالفاظ و المعانی سعدالملّة والدین علّامهٔ تفتازانی، بحریست موّاج علوم که خشک‌لبان سرگردان سراب وادی جهالت را از جویبار عِلم سیراب کرده یا سحابیست که از قطرات لآلی مثال افضال کنار صدف سینهٔ غوّاصان قلزم دانش را لبریز گوهرهای معنی نایاب گردانیده بل نشانیست از شعلهٔ شجرهٔ ایمن عِلم که گمگشتگان وادی ظلمت ضلالت را روشنایی هدایت می‌دهد.

بیت

کعبهٔ اصحاب دانش قبلهٔ ارباب دین ناصر شرع نبی سلطان اقلیم یقین

اگرچه آن شجرهٔ فضل و افضال و ثمرهٔ دانش و کمال از آب هوای زمین عراق که اقلیم چهارم است نشأ و نما یافته، اما طلبهٔ درِ هفت اقلیم که ربع مسکون گویند از سایهٔ افضال او برومند و از ثمرهٔ مقال او محفوظ و بهره‌منداند. بعضی از آن کتاب مطوّل است که در عبارات موجز و مختصر معانی اطول گنجانید. دیگر مختصر که درو تلخیص و ایضاح را ملخّص و موضّح کرده استعاراتش مبرهن به براهین واضحه و تشبیهاتش مدلّل به دلایل لایحه، شاهد معانی بدیعش محلّی به لباس الفاظ فصاحت و عروس بیان معنیش مطرّز به طراز کسوت بلاغت اخلاق ایجاز را به مفتاح لسان گشوده و اغراق ابواب اطیابرا به ایضاح بیان وانموده و ایضاً متن امام عمر نَسَفی را که در معتقدات است شرحی نوشته اهل اسلام را مروّج است هر مسئله از مسائلش از ارباب یقین را معارف و بیّنه و هر صحیفه از صحایفش اولوالابصار را انوار یقین است.

گویند مشارٌالیه در مُلک خراسان در ولایت سرخس مدرسهٔ عالی بنا کرده که مهندس فکرت به کمند وهم بر فراز پیشطاقش نتواند رسید و طایر تذرو خیال به قوّت سرعت‌بال و پرواز به یک آشیانهٔ رواقش نتواند پرید و این مدرسه در جنب مزار فایض‌الانوار شیخ ابوالفضل حسن است که از افضل اکابر کبار و مشایخ روزگار بوده‌اند. عدد اسامی نامی مصنفات کثیرالبرکات را کُتّاب در کتابهٔ همان بنای عالی کالنقش فی‌الحجر منقوش کرده‌اند و تولد آن حضرت در تاریخ هفتصد و بیست و دو بوده و ملاذالعلماء کبر سن دریافته در عهد سلطنت و در روزگار دولت صاحبقران امیر تیمور گُرکان در مسند افاضت بوده بسی قابلان مستعد و فاضلان منفرد چراغ دانش از پرتو شمع ادراک او

افروخته‌اند و بسیاری از غوّاصیان دُرّ معانی لآلی سخن در خزاین خیال اندوخته‌اند. زمانی که کتب متداولهٔ اوقات حیات آن خیرالانام به اختتام رسید و رسایل زمان عمر به انجام انجامید آن مدرّس مدرسهٔ چهارطاق عالم عنصری و آن معلم یگانهٔ گنبد اخضر به حکم عالم‌الغیب و الشهادة به فراخنای اعلای جنّت المأوی در صَفهٔ تدریس جلیس ادریس گردانیدند. جسد مجرّدش را که روحی بود مجسّم از ولایت سمرقند نقل کرده به سوی ولایت سرخس بردند. به گورخانهٔ که به اهتمام والد ارجمند ایشان مولانا محمد رحمةالله برپای شده بود در جوار همان مدرسهٔ عالی به خاک سپردند.

بیت

همه سال پیوند گفت و شنید   نیرزد بدان دم که باید برید

وقوع این واقعه در شهور سنهٔ ۷۹۲ بود.

تاریخ

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش   گفت تاریخش یکی کم «طیب‌الله ثراه»

عزیمت صاحبقران به جانب دشت قبچاق

مبارز ساحت میدان سخن یعنی قلم، قدم جرأت در تحریر این فتح‌نامه چنین پیش نهد که چون خبر مخالفت‌اثر توقتمش‌خان که پادشاه دشت قبچاق است رسید، حضرت صاحبقران امیر تیمور گُرکان با لشکر ظفراثر چون سیل روی در دشت قبچاق آورد.

بیت

شه آراست لشکر به عزم شمال   که مر توقتمش‌خان دهد گوشمال

و دشت قبچاق را طول هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است. طیّ این مسافت کرد و بهر جانب که توقتمش‌خان رفت صاحبقران از عقب او روانه شد و دو نوبت جنگ کرد، بالاخیر صفوف سپاه او را که در استحکام چون سدّ سکندر بود و اهتمام تمام داشت به اندک توجه شکست داد و اکثر عساکر هزیمت‌مآثر او راه بیابان بی‌پایان عدم در پیش گرفتند. صاحبقران از آنجا چون نسیم فرح‌افزا به سوی سمرقند فردوس آسا شتافت.

عزیمت نمودن صاحبقران ظفرأمان به صوب ملک اصفهان

زمانی که چابکسوار نیزه‌دار آفتاب برج قوس را مسخر کرده بود صاحبقران کشورگشای امیر تیمور ابن طرغای عازم اصفهان گردید. در اندک فرصت سواد آن عرصه را از پرتو عَلَم خورشید پیکر چون بیاض صبح انور کرد. مردم آنجا بامداد غفلت، ابواب قلعهٔ نااعتماد را چون دَرِ دولت بر روی خود بستند. صاحبقران به دستیاری فرّ همت و به کلید مشکل‌گشای غیرت دربندان حصار را مفتوح کرد و به قتل‌عام آن جماعت نافرجام فرمان داد. به نوعی مقاتله کردند که زنده‌رود اصفهان از خون کشتگان چون دریای شُرخاب می‌نمود در آن تاریخ آل مظفر مطیع و منقاد گردیدند. صاحبقران خاطر از این مهم بکلی جمع کرده به صوب سمرقند مراجعت نمود.

مخالفت نمودن آل مظفر و کشته شدن شاه منصور در دست صاحبقران امیر تیمورِ گُرکان مرتبهٔ دیگر

آل مظفر و مردم اصفهان آهنگ مخالفت را باز به قانون سابق نواختند چون صدای بی‌تأثیر ایشان در پردهٔ گوش کوچک و بزرگ رسید، مضراب غیرت تار رگ صاحبقرانی را چنان حرکت داد که فی‌الحال ساز و برگ سفر در پیش گرفته زنگولهٔ عزیمت در پای ناقهٔ جرأت بست و خود پیش‌رو لشکر نصرت‌اثر گردیده در زمین عراق به هیچ مقام آرام نگرفت تا زمانی که مردم اصفهان از شعبهٔ مخالفت سرپیچیده، گردن در دایرهٔ متابعت نهادند. از آنجا گذشته حصار شیراز را محاصره کردند. در آن وقت شاه منصوربن مظفر حاکم شیراز بود و پنج‌هزار سوار داشت و صاحبقران سی‌هزار سوار جرّار با خود داشت. شاه منصور خیال بیرون آمدن و رفتن کرد. باز به حکایت پیرزنی که ازروی سرزنش گفت بازگشت، چنانکه خواجه عبیدالله هاتفی در کتاب تیمورنامه گوید:

مثنوی

به بیغاره‌اش گفت زالی به بام	که ای بر تو شمشیر و ترکش حرام
چو بازوی شمشیر داری قوی	چرا مـی‌گریزی، کجا مـی‌روی
بغرید و برگشت چون شیر مست	نهنگی به زیر، اژدهائی به دست

در آن روز با لشکر صاحبقران مصاف کرده چون آتش بر قلب سی‌هزار مرد می‌زد. دو نوبت شمشیر بر صاحبقران رسانید و صاحبقران را نشناخت. آخر یکی از ملازمان شاهرخ‌میرزا

با او رسیده از اسب بر زمین فرود آورد و به ملازمت صاحبقران رسانید. در تاریخ سنهٔ ۷۹۱ به ضرب‌الفتح شمشیر سریر نخوتش را از اوج عزّت به حضیض خواری انداخت و دمدمهٔ دمّامه‌اش را به یک زخمه بی‌آوازه ساخت. امیر علاءالدّین گوید:

تاریخ

شـــهریار عـصر مـنصور آنکـه او　　　در زمـین مـلک تـخم دانـه کشت
مُلک هِشت از دار دنیا چون بـرفت　　　لاجرم تـاریخ او شـد «مُـلک هِشت»

بعد از آن صاحبقران به جانب بغداد شتافت. سلطان احمد جلایر را فرار بر قرار داد و بغداد نیز مسخّر گردید و این سفر را یورش سه‌ساله گویند. دیگر آل مظفر سر ارادت بر آستان انقیاد صاحبقران بنهاد و نهال بی‌ثمرهٔ نافرمانی را از زمین خاطر قطع و قلع کردند.

بیت

بــه عــبرت نـظر کـن بـه آل مـظفر　　　شـهانی کـه گـوی از سـلاطین ربـودند
که در هفصد و خمس و تسعین ز هجرت　　　دهـــم‌شب ز مـاه رجب چـون غـنودند
چــو خــرمابنان در زمــینها بـرُستند　　　چـو تـیره بـه انـدک‌زمانی درودند [کذا]

و صاحبقران ولایت ایران و توران را به فرزند کامکار به فرمان کردگار سپرد.

مثنوی

ز شیراز تا یزد و کـاشان و قـوم　　　عمر شیخ را داد این مرز و بـوم
بـه شـهزاده مـیرانشـه شـیرزاد　　　ز تــبریز تـا عـرصهٔ روم داد

بعد از تقسیمات ولایات با خود مراجعت به سوی ماوراءالنهر نمود.

وفات میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور گُرکان

در تاریخ سنهٔ ۷۹۷ امیرزاده عمر شیخ بهادر در چهار فرسخی ولایت بغداد به قلعهٔ که خرماتو گویند از قضای آسمانی هدف ناوک خصم گردید. در همان ساعت روی به دارالملک آخرت آورد.

بیت

همی تا بگردانـی انگشـتری　　　جهان را دگرگون شود داوری

از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در قید حیات بودند. پیر محمدمیرزا با یک پسر، و عمر شیخ و رستم ابن عمر شیخ با دو پسر، یکی عثمان دیگری سلطان علی، و اسکندر ابن عمر شیخ و سید احمد بن عمر شیخ و بایقرا ابن عمر شیخ فرزند شایستهٔ امیرزاده پیرمحمد میرزا که در کوشش و بخشش آثار احوالش ظاهر و از روی اقوال و افعالش مبیّن و متبادر بود. حکومت شیراز بلک تمامی ملک فارس را حضرت صاحبقرانی به آن شهزادهٔ صاحب تفرّس ارزانی فرمود. در شهور سنهٔ ۷۹۸ صاحبقرانی به فرمان داور فریادرس به جانب اوروس و چرکس روانه شد. به اندک سعی آن ولایت را به ضرب شمشیر در قبضهٔ تصرّف درآورده به سوی ماوراءالنهر شتافت و در ولایت سمرقند بر تخت عزّت و سریر سلطنت آرام و قرار گرفت.

در تاریخ ۷۹۹ به ساعت سعد و طالع مسعود استادان بنّا و مهندسان دانا را جمع کردند از برای بلقیس سیمای عزت و رابعهٔ حیا و کرامت دختر شاه جهان‌بیگی سلطان، کوشکی در شمال سمرقند بنیاد نهادند. به موجب فرمان قضا جریان قصری مهیّا کردند که ارتفاعش به بام فلک‌الافلاک برابری می‌کرد. در حوالی آن باغ و بوستانی به استادان معمار و مزدوران تیزکار ذوی‌الاقتدار قسمت نمودند. در اندک فرصت گلشنی آراستند که چون جنان جان‌فزای و گلستانی پیراستند که چون ارم غمزدای صاحبقرانی مدت یک ماه در عمارت آن سرابوستان بسر آورد.

چندان که آن قصر شیرین و باغ بهشت آئین و خلد برین مشیّد و ممهّد شد در تاریخ ۸۰۰ بنّایان نادره‌کار و مهندسان صاحب‌اقتدار روزگار را طلب فرموده و در شرقی و در ولایت سمرقند بنای قصر رفیع و باغ مسمی به «دلگشا» به نام توکل خانم برپای کرد.

رفتن صاحبقران به ملک هندوستان و مصاف با سلطان محمودخان و ملّوخان هندی

در تاریخ ۸۰۱ صاحبقران روی توجه به صوب سواد هندوستان آورد. در هر ولایت که تیغ خورشید پیکر از غمام نیام بیرون آورده سیه‌بختان هند چون سایه در پیش جنگ و گریز می‌کردند. و از عقاب تیزپرواز تیر خدنگش چون زاغ کمان خود را به هر گوشه می‌کشیدند و بعضی از روی اخلاص و بندگی جز تسلیم چاره نمی‌دیدند تا زمانی که فوج جنود نامعدود صاحبقران عزم چهار دانگ هندوستان کرد. چون موج از دریای پنجاب

عبور نموده کنار ساحل را آرامگاه کرد و از آنجا نهنگان فیل شکار رو به دریای گجرات و آب سند آوردند.

نظم

ز دریای گجرات تا آب سند گذر کرد صاحبقران شاه هند
چو خورشید از هفت دریا گذشت لوایش ز نه چرخ والا گذشت

اکثر از ممالک هندوستان که مردم آنجا از مرده‌دلی در قعر چاه ظلمات کفر فرو رفته بودند به روشنایی شمع اسلام به سرچشمهٔ حیات ابدی رسیدند و بعضی از گروهی مشرکان از وحدت دور که بت‌پرستی را چون خودپرستی شعار خود کرده بودند و شکفتگی گلهای بهار بی‌اعتبار مراد را در بهشت نقد انگاشته، حور آرزو در کنار و قصور مطلب بر اوج اعتبار رسانیده بودند به دستیاری شمشیر نصرت‌مسیر از پا درآورده، به راه بی‌پایان عدم فرستادند تا آن زمانی که با سلطان محمود والی دهلی و ملّوخان ابن فیروزخان که از کبار ملوک هندوستان است مواجه مقاتله کردند.

مثنوی

صف‌آرای گشتند در رو به روی کشیدند صفهای جنگ از دو سوی
سپاهان چو زاغان بر البرز کوه به بالای پیلان خارا شکوه
ز پرهای مرغان تیر خدنگ شترمرغ کشتند.پیلان جنگ
امیر اجل را درین سبز کاخ به تاراج جان دستگه شد فراخ

آتش قتال چنان اشتعال یافت که کمند رگهای جان اعادی چون موی آتش‌دیده بر خویش می‌پیچید و گرمی جدال بدان منوال که از نیستان خفیه شعله چون تیر شهاب بیرون می‌جست و تکمه‌های زمردی پیکان در طبیعت [کذا] چون یاقوت رمّان با لعل بدخشان ناری ودلاوران در ساحت میدان با عصا چوب نیزه سرگرم آتشکاری اکثر سپاهی سیاه‌چردهٔ هندوستان همچون از نسیم عَلَم بی‌رحم ظفرپیکر آشفته و پریشان شدند و بعضی چون مور از نزدیک و دور پایمال موکب گردون مرتبت سلیمان حشمت گردیدند.

بعد از آنکه دل از مهمات مملکت هندوستان و ناحیت آن بکلی پرداخت خاطر عاطر بحر مقاطر به صوب ماوراءالنهر که پایتخت است کشید و بر بادپای سرعت راکب گردید. به اندک طیّ مسافت زمین سمرقند را خدیو خضرقدم خرّم‌تر از ساحت ارم گردانید و یا چون مسیحای مبارک دم جسم افسردهٔ آن حدود را جان تازه و حیات بی‌اندازه بخشید.

نظم

به شهر سمرقند آمد فرود — چو خورشید از آسمان کبود
زر و سیم کردند چندان نثار — که شد آسمان و زمین زرنگار
خدیو زمان شاهِ صاحبقران — به تخت سمرقند شد کامران

در تاریخ ۸۰۱ معماران ذوی‌الاقتدار و بنّایان چابک‌دست صاحب اعتبار را طلب کرده، مسجد جامعی فرمود که مجمع و مقام جمهور انام و محل عبادت خواص و عوام گردد. در اندک فرصت معبدی مهیّا کردند که فروغ صفای ساحتش روشن‌تر از مرآت سینهٔ صادقان و قواعد بنایش راسخ‌تر از اعتقاد راست‌بینان، پیشطاق عظیم‌الشأن رفعت توأمان مسجد را که چون خانهٔ کعبه قبلهٔ عابدان و محراب زاهدانست و در کتابه‌اش از کتاب مبین آیت عالی درایت عظیم‌البشارت «و إِذ یَرفَع ابراهیم القواعِد مِنَ البَیْت» نشان این معنی می‌دهد و شرفات رفیع‌الدّرجاتش بر فراز فلک‌الافلاک برتری می‌جوید و از عکس کاشیهای فیروزه‌گونش آسمان سیمابی رنگ لاجورد گرفته و از شمسه‌های زرنگار مهرانجلایش آئینهٔ ماه استعارهٔ روشنایی می‌نماید و آفتاب در پناه ظلّ ظلیلش به درجهٔ ارتفاع رسیده و گنبد عالی‌اساسش از روی رفعت و بزرگی غلغلهٔ صدای او در طاس فلک پیچیده، چهار گلدسته‌اش چهار سرویست پیراسته در چهار چمن عالم عنصری به نشو و نما رسیده بلکه چهارستونی است که ایوان فلک کیوان را عماد اعتماد گردیده، هرباب از ابوابش بر روی اولوالالباب به اشارت با بشارت کریمهٔ «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمنا» مفتوح گشته.

مثنوی

یکی مسجد جمعه کردش بنا — شده قبلهٔ اهل ارض و سما
بنایش به خارای مرمر زدند — بنا بر زمین چرخ اخضر زدند
ستونهای مرمر هزاران هزار — تراشیده و ساخته زرنگار
به زرکش ستونهاش افراختند — سقوفش چو افلاک پرداختند
شده پایهٔ رفعتش ساق عرش — دو طاقش نشان داده از طاق عرش

توجه نمودن صاحبقران از غزوهٔ هندوستان به جانب ملک آذربایجان تا کنار روم و از آن‌جا به صوب ولایت حلب و خطهٔ شام به فرمان ملک علّام

در تاریخ ۸۰۲ در ساعت مبارک سرادقات گردون‌احتشام نصرت‌انتظام میمنت‌انجام

را به عرض ارض‌روم کشیدند. بعد از طی طول مسافت، مرز و بوم مملکت روم را محل خیام فلک‌احتشام گردانیدند و در اکثر ولایات آن حدود از توجه نسیم بهار خاطرش گلهای فتح و فیروزی هر روزی برنگی می‌شکفت.

از آنجا صاحبقران دولت‌توأمان پرتو التفات مرآت خاطر به سوی شهر حلب انداخته و با تیمورتاش که والی ولایت حلب بود بعد از مصالحه کارش با مقاتله انجامید. آخرالامر روی شاهد ظفر ونصرت و جمال عروس مدّعامطلب بی‌غبار اغیار در آئینهٔ حلب مشاهده کرد.

بعد از آن پیش‌خانهٔ شادروان عزّ و جلال آن صبح اقبال را بی‌توقف و اهمال به صوب عرصهٔ شام کشیدند، با تیغ خورشیدپیکر جیب و کنار گردن‌کشان شام را چون دامن مغرب شفقی گردانید، باقی که انقیاد کرده رقبهٔ اطاعت در ربقهٔ ارادت نهادند، رقم عفو بر جریدهٔ قصور ایشان کشید و از شعلهٔ مشعل عدالت شبستان شام را چون صبح بیضا روشن و منوّر گردانید.

لمؤلّفه

ز فرّ قدوم شه پاک دید — شدی شام روشن‌تر از صبح عید
ز شمع عدالت که افروخت عام — منوّر ازو شد شبستان شام
ز تشریف شاه سعادت ردیف — مثل در جهان گشت شام شریف
کنون خاک شام شرف‌آستان — شدی سرمهٔ دیدهٔ اصفهان
عروس جهان است نبود عجب — که آیینه‌وار است شهر حلب
ز خوبی به نزدیک اهل تمیز — چه شامی که از مصر باشد عزیز
سر کنگره قلعه‌اش بی‌گمان — ز شادی کله سوده بر آسمان

وفات قطب‌الابرار غوث‌الاخیار
حضرت خواجه علاءالدین عطار قُدِّس سِرّه

در اصل نام مبارک ایشان محمد بن محمد البخاری است. مزار فیض‌آثارش در ولایت حصار است در ده نو چغانیان. در تاریخ ۸۰۴ در بیستم شهر ذی‌القعده امیرزاده محمد سلطان را دُرّی از درج شهریاری یا غنچهٔ از گلبن گلستان کامکاری در عرصهٔ ظهور شکفت و به سلطان یحیی موسوم گشت. سرآمد فضلای دوران تاج‌الدین سلمان مأمور

گشت که به‌نام سلطان یحیی تاریخی گوید. بدیهه یک مصراع تاریخ درضمن قطعه در ولادت شاهزاده گفت:

تاریخ

از پی مقدم سلطان یحیی　　روز ولادت به چرخ اعلی
تهنیه‌گو شد به جان عطارد　　ساز طرب زد زهرهٔ زهرا
فلک فشاند ز درج انجم　　بر سر مهدش عقد ثریّا
هرکه بخواند ز بیت خامس　　مصرع ثانی ز روی احصا
سال ولادت شود چو گیرد　　عقد ولادت سلطان یحیی

و مولانا عبدالقادر موسیقی همین قطعه عملی بسته در عشیر و رکب به نوعی که از او چهل و چهار تاریخ معلوم می‌گردد و بعضی از الفاظ نقرات و بعضی از اسامی نغمات و اصول و بعضی از لفظ نظم و ترکیب.

عزیمت نمودن امیر تیمور صاحبقران به جانب بغداد و گوشمال دادن اهل ارتداد

در تاریخ ۸۰۴ بود که صاحبقرانی بعد از فراغ مهمّات مملکت شام متوجه دارالخلافهٔ صبح بغداد گردید. سلطان احمد ابن سلطان اویس جلایر تَرک موافقت نموده، کلاه نخوت بر سر مخالفت نهاده و والی ازجانب خود در بغداد نصب کرده بود و خود درحدود ممالک می‌گشت.

امّا لشکر بیکران صاحبقران و سپاه بی‌پایان کشورستان آنقدر بود که محاسبان وهم و مهندسان خیال از شمار آن عاجز و معطّل ماندندی. عرصهٔ بغداد را با وجود آنکه دور حصار او دو فرسخ بود، چون نگین در یک حلقهٔ تنگ گرفتند. بالضروره آتش قتال اشتعال یافت چندان که از زبانهٔ آتش شمشیر، سر خصم ازکورهٔ تن همچون شرار برهرطرف می‌جست و از گرم‌پروازی عقاب تیر سمندر نظیر میدان شیردلان چون نیستان آتش‌دیده می‌گشت.

لمؤلّفه

ز تیر نی آتش برافروختند　　نیستان میدان کین سوختند

به اعدا رساند چو آتش بخس | ز سرعت نی تیر سوزد نفس
در اول عدو داشت روی ستیز | در آخـر گـرفتند راه گـریز

حال مردم بغداد به مرتبهٔ رسید که از بیم آتش شمشیر خود را در آب دجله می‌انداختند و از تندباد قهرمان حادثه چون برگ خزان‌رسیده بر خاک خواری می‌افتادند. حکم صاحبقران چنان جریان یافت که همه را به قتل آوردند.

از روی مثال واجب‌الامتثال به نوعی قتال نمودند که شطّ بغداد از خون کشتگان دریای عمّان گشت. از صد یکی و از بسیار اندکی بازمانده بود. به حکم صاحبقران همه را اسیر کردند. جمعی از علما و صلحا و مشایخ کبار که توانستند خود را به خدمت صاحبقران رسانیدند استدعای عذرپذیری می‌نمودند. از روی التجای علماء و عبّاد که کعبهٔ اهل مراد و قبلهٔ ارباب حاجات‌اند دربارهٔ ایشان عاطفت و مرحمت می‌نمود. از آنجا رجعت نموده، هر ولایتی را از میمنت قدوم مبارک‌لزوم سعادت‌موسوم رشک خلد برین و نگارخانهٔ چین کرد.

بعد از طی مسافت صاحبقران به پایتخت خویش عبور کرده در زمین عشرت‌آئین سمرقند چون نشأ صهبا در پیکر مخمور قرار گرفت و یا چون ترکیب کیفیّت صحّت در جسم رنجور آرام یافت.

لمؤلّفه

سمرقند از مقدم شهریار | چنان شد که خرّم چمن از بهار
به طبع خلایق ز ابر نوال | شکفتی گل عیش بی‌رنج خار
درین هفته اقلیم زیر فلک | سمرقند ازو یافت بس اعتبار
چو شد پایتخت امیر کبیر | رساندی بکرسی سر افتخار

در تاریخ ۸۰۵ ایلدرم بایزید که بعد از فتح ولایت روم باز صاحبقرانی به او انعام فرموده بود و یکچندی در رکاب کامیاب همایون بود و زیردست فرزندان خود جای داده بود، در اردوی صاحبقران در سیزدهم شهر شعبان در تاریخ مذکور وفات یافت و صاحبقران یکسال و نیم در آذربیجان و عراق بسر برد و پادشاه مصر زر بسیار و بی‌شمار به نام او سکّه کرده، ارسال نمود. و در حرمین شریفین خطبه به نام نامی او خواندند.

بعد ازین در ذی‌القعده سنه ۸۰۵ به فیروزکوه رفت و در یک روز فتح آن قلعه کرد و از

آنجا به خراسان مراجعت نموده، به ماوراءالنهر آمد و در مرغزارکانِ گُل سمرقند طوی بزرگی داده نبیره‌ها را با یکدیگر تزویج کرد.

تاریخ وفات صاحبقران امیر تیمور گُرکان در قصبهٔ اُترار به حکم حضرت کردگار

ناچار براضطرار سیه لباس خامه در تعزیت‌نامهٔ این هنگامه نوحه‌سرا می‌گردد که صاحبقران چند وقت به مقرّ جلال که تخت سمرقند است به عزّ و اقبال نشسته به عیش و عشرت و به کامرانی و بهجت می‌گذرانید و درین فرصت مدبّر خرد در پردهٔ گوش جانش این ترانه نواخت و منشی دولت بر شقهٔ علم نصرتش این ابیات می‌نگاشت:

قطعه

ایزد ترا فرستاده است خدایگانا — که چارحد جهان زان تست رو بستان
گواه دعوی ملکت زبان شمشیر است — برای دعوی خود این گواه می‌گذران

چون به نزدیک جمهور عقلا و مجموع اهل فراست و ذکاء مقرّر و مشخّص و مبیّن و مبرهن است که ملک بی‌پایه‌داری سیاست بی‌مدار است علی‌الفور همّت عالی صاحبقران ظفر توأمان بر تسخیر مملکت خطای مصروف شد. بالضّروره تیغ سیاست از روی جلادت بر میان بسته و بر بادپای سرعت‌پیمای غیرت برنشسته عازم آن صوب و جازم آن حدود گردید. سرادقات عظمت و جلال و پیشخانهٔ عزّت و اقبال را بدان طرف کشیدند. بعد از مرور زمان و طی مکان به خطهٔ اوترار که از اعمال ترکستانست نزول اجلال ارزانی فرمود. درین وقت صاحبقران را که همیشه اعتدال مزاج داشته سلطان حرارت مملکت تنش را استیلا یافت و تب محرق در جسم لطیفش ظهور می‌کرد. بنابر مرضی که در طبع صاحبقران روی داده بود توقف را مرعی داشتند. چون زمان مدت حیوة سرآمد و آفتاب سلطنت و عزت به سرحد غروب رسیده بود در هفدهم شهر شعبان در روز سه‌شنبه در وقت شام در تاریخ ۸۰۷ دارالملک دنیای فانی را بدرود کرده در مقامات علیای «والآخرة خَیر و ابقیٰ» ساکن گشت.

آری عادت روزگار و طریقهٔ سپهر بی‌مدار است که علم خورشید پیکر هر صبح بر بامی برپا می‌کند و سکهٔ بخت دولت هر روز به نامی زند و خطبهٔ سعادت هر هفته به صاحب احترامی می‌خواند «و تلک الایّام نداولها بین الناس» یک چند روز زمام حل و عقد

عالم را در کف کفایت هر صاحب رایت می‌دهد و در اندک فرصت باز ازو ستانند و به دیگری سپارند.

بیت

دل در جهان مبند که کس را از این عروس　　جز خواب چشم و خون جگر در کنار نیست

نعش مبارکش را به پایتخت سمرقند آورده در گنبد متبرکهٔ سید برکه که امیر بنا کرده بود در جوار آن حضرت او را به خاک سپردند. مدت حیات آن حمیده صفات هفتاد و دو سال و یک ماه و هژده روز بود.

از بزرگان هدایت سِیَر و از علمای دین‌پرور و از فضلای فضیلت‌گستر که در روزگار صاحبقران ظهور کرده‌اند مثل حضرت امیر سید علی همدانی و از علماء شریف میر سید شریف جرجانی و مولانا سعدالدین تفتازانی و از شعرا مولانا بساطی سمرقندی و خواجه عصمت بخاری و مولانا لطف‌الله نیشابوری. فوت صاحبقران را هریک از فضلا تاریخ‌ها نوشته‌اند. از آن جمله این است:

تاریخ

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد　　«وداع شهریاری کرد» تاریخش همان آمد

دیگری چنین گفته:

سلطان تیمور که مثل او شاه نبود　　در هفتصد و سی و پنج آمد به وجود
در هفتصد و هفتاد یکی کرد خروج　　در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

دیگری چنین گفته:

سلطان تیمور که چرخ را دل خون کرد　　در خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علّیین تاخت　　فی‌الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

۸۵۷

. به سال هشتصد و هفت و ده از مه شعبان　　نماز شام سه‌شنبه به خطهٔ «اوترار»

«اوترار» تاریخ شده.

تاریخ وفات مولانا محمد مغربی

در آن زمان از بزرگان مولانا محمد شیرین‌اند که مولانا مغربی اشتهار یافته که در سپهر کمال آفتابی بود که انوار معرفت او از مشرق تا به مغرب بر مفارق اهل عالم پرتو انداخته یا در آسمان اقبال بَدریست که پرتو نورش جهانیان را ضیاءالقلب ساخته. با جوان ملیح‌الوجه که نمک‌فروشی پیشهٔ او بود تعشق داشته و آن کان ملاحت در کشور دل مولانا محمد شیرین شورها انداخته. مشارٌالیه این مطلع نمکین و این بیت پرشور و شیرین را در شأن او نوشته‌اند:

مطلع

نوشته خط تو بر لوح حسن أنت ملیح   خط تو خضر حیات و لب تو جان مسیح

در تاریخ ۸۰۷ آفتاب حیات فایض‌البرکات مولانا محمد، مغربی گردید. قبر مبارک و مرقد متبرکش در سُرخاب ولایت تبریز در سر مقام مزار فایض‌الانوار بابامزید است.

میرزا خلیل سلطان بن میرانشاه در یورش خطا همراه جد بزرگوار بوده بعد از وفات او بعضی امرا به سلطنت مملکت ترغیب می‌کردند و میرزا شاهرخ نیز بدو مسلم داشت. عاقبت در همان تاریخ ۸۰۷ تاج شاهی بر سر و قبای شاهنشاهی در بر کرده به تخت سمرقند با بخت ارجمند متمکن گشت و تمام ماوراءالنهر و ترکستان را در عهدهٔ ضبط خویش درآورد. یکی از ظرفای بلاغت‌شعار تاریخ جلوس شاهزادهٔ معدلت‌آثار را از قعر بحر تفکر چنین به ساحل ظهور آورده:

تاریخ

تاج زر بر سر خلیل نهاد

خالص عیاران معانی را حل این عقده ظاهر است که تاج زر که اضافهٔ بیانیست اشارت به همان زر است بر سر خلیل که حرف خاست نهاده شود تاریخ جلوس به کرسی می‌نشیند.

تاریخ وفات سلطان احمد ابن سلطان اویس جلایر

در دارالخلافهٔ بغداد بر سریر سلطنت و در مسند جهان بانی نشست و با صاحبقران امیر تیمور گُرکان محاربه بسیار کرد. زمانی که عساکر هزیمت مآثر سلطنت حیاتش را روی در شکست آورد اقبالش از اوج استکبار به حضیض ادبار افتاد و بنای خیمهٔ عمرش

انهدام پذیرفت. سپهسالار بی‌رحم قضا عنان اشهب تیزرو عمر او را به سرپنجهٔ قهر چنان گرفت که هیچ روی ستیز و راه گریز نیافت. از دست قرایوسف ترکمان که از جملهٔ گله‌بانان پدر او سلطان اویس ابن شیخ حسن نویانست در تاریخ ۸۱۳ آل تمغای شهادت بر جبین یافت. دیگر رسم سلطنت و آئین دولت از قبیلهٔ جلایر برافتاد.

نظم

اگر برگشاید فلک راز خویش نماید سرانجام آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود دلش پر زخون سواران بود

میرزا عمر ابن میرانشاه به عم خود میرزا شاهرخ یاغی شد. در حدود جام مقاتله کردند و شکست یافت او را نزد میرزا شاهرخ آوردند. فرمود حکیمان را که علاج زخم او را که در جنگ رسیده بود سازند. چون به توقور رباط رسیده وفات یافت پنجم ذی‌القعده در تاریخ ۸۰۹ او را در پهلوی امام فخر رازی دفن کردند.

تاریخ فوت میرانشاه

میرانشاه ابن امیر تیمور گُرکان در ایام سلطنت و در اوقات دولت پدر هفت سال رایت شاهی و لوای والای شهریاری و علم فرمانروایی به چرخ اطلس رسانیده، گلگون اقبال در عرصهٔ میدان جهان جهانیده و غلغلهٔ صدای فتح‌نوبت اسلام در گنبد افلاک انداخت و مملکت خراسان را که عین‌البلاد خوانند از خس و خار دشمن و از آشوب غبار اغیار پرداخت و از گَرد موکب توتیا مرتبت سرمه خاصیت، دیدهٔ اهل خراسان را در مردمک دیده روشن و منوّر ساخت. فقرا و مساکین در ظلّ ظلیل قدوهٔ سلطان مرفه‌الحال می‌بودند و در کنف حمایت بی‌نهایتش آسوده‌خاطر و فارغ‌البال می‌گذرانیدند. الحاصل چهارم ذی‌القعده در تاریخ ۸۱۰ در دست قرایوسف ترکمان شاهزادهٔ عالمیان به سعادت شهادت رسید.

بیت

همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری

آری رسم گردون و عادت چرخ بوقلمون است که هرکه را صبح سعادت بر تخت عزّت نشاند شام غربت بر تختهٔ عبرت خواهد ماند.

نظم

زین بی‌وفا جهان مطلب راحتی که هست   شهدش قرین زهر، گلش همنشین خار

مدت حیات میرزا میرانشاه سی و پنجسال بوده از آن دُرج بحر شهریاری هفت پسر و نبیره ماند که هر یک گوهر تاج شهریاری بودند. ابابکر میرزا بیست ساله با دو پسر املکیر [کذا] و عثمان چلبی و عمر ابن میرانشاه بیست و دو ساله و خلیل سلطان ابن میرانشاه بیست و یک ساله و انحل [کذا] ابن میرانشاه یک ساله. امّا میرزا ابابکر بسی علماپرور و دلاور بود. آن شیر بیشهٔ هیجا و ببر میدان وغا را شمشیر هفت من به وزن شرع بوده اما هنوز از باغ مراد ثمرهٔ آرزو نچیده بود که صرصر اجل قصد نخل نوباوهٔ حیاتش کرد. او نیز در تاریخ ۸۱۱ درحدود کرمان شربت شهادت چشید و ملک بی‌مدار نااعتماد دنیا را به دیگران بخشید.

نظم

کار ایام چون ایام گره بر گره است   عهد افلاک چو افلاک شکن در شکن است

اوقات حیات آن ستوده‌خصال بیست و یک سال بود.

سلطان احمد ابن سلطان اویس بعد از برادر، سلطان حسین بر تخت شاهی نشست. چهار سال از سلطنت او گذشته بود، صاحبقران امیر تیمور گُرکان به آذربیجان آمده مسخر کرد سلطان احمد به حکومت عراق عرب قانع شد. بعد از هفت سال دیگر امیر تیمور به قصد او متوجه بغداد شد. سلطان احمد بغداد راگذاشته به مصر رفت. بعد از آنکه دوازده سال در حیات بود سلطان گاهی در روم و گاهی در مصر بود. هر چند وقت فتنه می‌انگیخت.

بعد از وفات صاحبقران دیگر باره عراق عرب میسّر او شد. پنجسال دیگر حکومت کرده قصد ولایت تبریز کرد و با قرایوسف ترکمان جنگ کرده منهزم شد و در ممر آب در باغی پنهان گشت. آخر به دست افتاد در شب شنبه سیوم ربیع‌الآخر ۸۱۳ به قتل آمد و در دمشقهٔ تبریز مدفون شد، دولت ایلکانیان به آخر رسید.

سلطان احمد در کمال فهم و فطانت بوده و علم رمل و موسیقی را می‌دانسته و در نهایت عدالت زندگانی کرده چنانچه حضرت خواجه حافظ شیرازی گفته:

بیت

احمدالله علی معدلة السلطانی   احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

خواجه عبدالقادر سالها در ملازمت سلطان و در تربیت نوال و احسان او بود. این تاریخ را در وفات او گفته:

تاریخ

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز   با چرخ جفاکار دگر ره مستیز
کان مهر سپهر پروری را ناگاه   تاریخ وفات گشت «قصد تبریز»

تاریخ فوت سلطان خلیل

سلطان خلیل ابن میرانشاه ابن امیر تیمور گُرکان در خطهٔ سمرقند ظهور یافته و نهال وجود آن ثمرهٔ جود از آب و هوای آن حدود به مرتبهٔ اعتدال کمال سرکشیده و به ثمرهٔ نهایت اقبال رسیده، لیکن روزگار ناسازگار شاه‌باز بلندپرواز را که از نتیجهٔ پنجهٔ جرأت از هوای بال افشان همّت صید دلهای خلایق از قوی و ضعیف می‌کرد. به تقریب امرا و اعیان ولایت مذکور، در قید کردند. این خبر وحشت‌اثر به سمع عمّ بزرگوار او شاهرخ‌میرزا رسید که شطرنج‌باز روزگار چنین لعب برانگیخت. ازین منصوبه دلتنگ شده اول چند پیاده دوانید و بعد از آن خود متعاقب رسیده بر سر جماعتی که این فرزین‌بند پیش آورده بودند اسب جفا رانده شاهزاده را از قِبَل عم خلاص داده الغ‌بیک میرزا که فرزند رشید اوست آن نیکبخت را در تخت سمرقند نشانیده و اکثر ممالک خراسان را به سلطان خلیل بخشید و او مدتی سلطنت راند و هژدهم رجب در تاریخ ۸۱۴ به ولایت ری به جوار رحمت ایزدی واصل گشت نخل حیاتش بیست و هشت سال نشو و نما یافت.

قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر به چرخ کشید   که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر   که بند حادثه بر دست و پای او نفکند

ولادتش در پنجشنبه بیست و چهارم ربیع‌الاول سنه ستة و ثمانین و سبعمائه بود در شهر هرات.

تاریخ وفات میر سید شریف قُدِّس سِرّه
قطب سپهر معانی، مخصوص عواطف ربانی

گویند جرجان ولایتیست به قریب طبرستان که از اقلیم چهارم است و او را از توابع مازندران خوانند و جرجان را بربر ابن مهلّب بنا کرده، آن سرو جویبار روضهٔ قدس و آن شجرهٔ پرثمرهٔ حدیقهٔ انس از آنجا نشو و نما یافته. قریهٔ طاعون که از اعمال استرآباد است در آنجا قدم از کتم عدم به عالم نهاده در تاریخ ۷۰۹ شاه شجاع ابن مظفر بـه حـال آن حضرت مطلع شده مراسم تعظیم و تکریم به تقدیم رسانیده مدرّسی دارالشفای خود که در شیراز بود به مشارّالیه تفویض کرده الحق به نـجابت‌پناهی کـه لوح‌المـحفوظ ضـمیر منیرش کتب‌خانهٔ اسرار الهیست و صحیفهٔ خاطر صفا مآثر الهام‌پذیرش مزیّن به واردات نامتناهی است که گنجینهٔ خیال فیض‌مآلش را از عقود کلمات رّبانی مخزون و صندوق سینهٔ بی‌کینه‌اش از جواهر ظواهر احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم مشحون.

نظم

کعبهٔ اصحاب دانش قبلهٔ ارباب دیـن ناصر شرع نـبی سـلطان اقـلیم یـقین

از طوالع مواقف خورشیدموقفش هر دقـیق چـون آیـینهٔ مـبرهن و از لـمعات شـمسیهٔ دانشش چون مطالع‌الاشراق هر مبهم موضّح و روشن. نور آفتاب سیادت از چهرهٔ حالش لامع و شعشعهٔ نیّر نجابت و اصالت از افق کمالش طالع. گویند مشارّالیه را با جوان دلبری تعشق بوده که در ریاض جان و حدیقهٔ جنان حنان سرو قدی نرسته و در چمن دلجویی و در گلستان خوشخویی چون آن غنچه‌دهانی نشکفته. گویند به این همه خوبی آن مطلع حسن شرح شمسیه می‌گذرانید و مشارّالیه نیز از حاشیهٔ جمالش دور نمی‌کرد و نکته‌های دقیق از بحث نظر به او می‌گفت. در دایرهٔ همین درس موزون خرامی بود که چمن جان را مانند او نهالی نرسته هر چند باغبان قدرت هنوز رنگ سبزهٔ خط در کنار ساحت گلستان عارضش نرسانیده بود. با وجود او در آن اهل روزگار بهار اشتهار داشت چون طبع و فطرت رسای آن رعنا از سرو قامت او بلندتر افتاده بود. گاهی از حضرت شیخ شمیم اعتقادی و نسیم التفاتی به جانب او می‌وزید. آن رشک گلزار محبوبی از غیرت معشوقی چون غنچه دلتنگ و با لاله همرنگ گردیده روزی چند راه آمد و شد درس تعطیل کرد. بعد از آنکه اوقات هجران متمادی شده آغوش حلقهٔ درس چون کنار صفحهٔ رخسار ساده از حاشیهٔ

ریحان خط خالی نمود حضرت سید لب سؤال بشرح حال برگشاده از کیفیت اهمال رقعه ارسال داشته‌اند و آن معشوق حاضرجواب نوشت که آفتاب عالمتاب راگرمی خاطر به سوی بهار می‌نماید، اگر بهار آید خواهم آمد و حضرت سید در جواب این بیت نوشته‌اند:

بهار بی‌گل روی تـوام چکـار آیـد　　مرا یک آمدنت به که صد بهار آید

این گلبرگ رقعه را از قاصدی که چون باد صبا سبکرو بود روانه نمود. او از سواد سنبل نامه بوی آگاهی یافته چون غنچهٔ خندان از دلتنگی برآمد و مانند گل پیراهن صَبرْ [درید] یک‌چند به جانب سید سروآسا خرامید در اندک زمان از فاضلان عصر و از کاملان دهر گردید. مشارّالیه در روزگار سلطنت صاحبقران امیر تیمور گُرکان در ماوراءالنهر آمد و در صحبت صاحبقران به مولانا سعدالدین اجلاسها واقـع مـی‌شد. امـا بـعد از مـدتی قـطع مسافت حیات [کرد] و عمر شریفش هفتاد و شش سال امتداد یافت. در تاریخ ۸۱۶ کاتب اعمال رسالهٔ حیاتش را در صحیفه روزگار به رقم «تمت‌الکتاب» مرقوم گردانید و صحیفهٔ پرفایدهٔ هستی او را به مهر اختتام رسانید و مدفن امیر سید شریف قُدِّس سِرّه در ولایت شیراز است.

تاریخ

شد به اقران مسلّم آن سـرور　　«سرور قرن» گشت تـاریخش

تاریخ میل کشیدن شاهرخ میرزا اسکندر را

شاهزاده اسکندر ابن عمر شیخ بهادر بعد از وفات صاحبقران بر ممالک فارس و عراق عجم مستولی گشت و برادر سلیمان‌تخت جوان‌بخت پیر محمدمیرزا که فـارِسِ مـیدان دلاوری بود از ملک فارس بیرون آورد بعد از آن به افسون‌خوانی چرخ مخالف نواز و بـا شعبهٔ ابلیس تلبیس‌ساز از جای رفته و به قول او عمل نموده [کذا] به قصد برادر خویش امیرزاده رستم آهنگ حصار اصفهان کرد. آخر به بـازوی غـیرت و نـیروی جـرأت پـنجهٔ رستم نیز برتافت و او باذربایجان رفت و اسکندر اصفهان را تسخیر کرد و در شهور ۸۱۶ میرزا شاهرخ بهادر که عمّ اسکندر است لشکر بر سر او برد. عاقبت به دست شاهرخ گرفتار شد. شاهزاده را که مردم اصفهان گَرد قدم سمند بادپای او را سرمه وار در دیدهٔ اقبال و قبول می‌کشیدند عمّ بی‌رحم به میل سیاست چشم قرةالعین خلایق را از لباس سواد نور

عاری ساخت. ازین ممر دیدهٔ مردم اصفهان سیاه و تاریک گردید. آن واقعهٔ غریب و حادثهٔ عجیب در یوم جمعهٔ ثانی جمادی‌الاول در تاریخ ۸۱۷ واقع شد.

تاریخ وفات میرزا بایقرا

میرزا بایقرا ابن عمر شیخ در ممالک فارس خروج کرده لشکر جرّار و جمع عساکر بی‌شمار آورده، فارس را مسخر کرد. شاهرخ میرزا به دفع او لشکر به جانب فارس کشید شاهزادهٔ عالیقدر به قدر قوّت کوشید. عاقبت از ناپایداری گردون بی‌مدار به دست عمّ بزرگوار گرفتار شد. آن ثمرهٔ شجرهٔ پادشاهی را شربت شهادت چشانیده به سعادت سرمدی رسانید. ظهور این واقعه در شهور ۸۱۹ بود.

ذکر وفات حضرت خواجه محمد پارسا قُدِّس سِرّه

مرجع العلماء و ملاذ الفقها مقتدای الاولیاء شمس الملّة والدین محمد الحافظ البخاری المعروف به خواجه محمّد پارسا. گویند از آنجا که دامن طاعت و سجادهٔ عبادتش از لوث دنیای دنی پاکیزه و آئینهٔ سینه‌اش از آلایش غبار اغیار صافی افتاده بود ملقب به خواجه پارسا گشت. در عهد سلطنت شاهرخ میرزا در ولایت فاخرهٔ بخارا سجادهٔ طاعت گسترانید طریق یقین را هدایت مبین کرد و راه‌پیمایان جادهٔ قویم را به صراط مستقیم می‌رسانید و خود سلوک بندگی حضرت حق و طریق عبودیت معبود مطلق را به درجه‌ای رسانید که تمام زورق اجزاء وجودش ظاهراً باطناً مستغرق بحار انوار حضرت حق گردیده و ماسوی الله را از ساحت میدان دل و جان و از فضای روح و روان چون خس و خار به جاروب نفی بر کنار انداخته.

بیت

بود دلش غرقهٔ بحر وجود　　　محو در آئینهٔ صاف شهود

با وجود غور بحر لایتناهی، حضرت بر جمهور علمای کرام و فضلای انام از تفاسیر کلام مَلِکِ علّام طلب افاده می‌نمودند و مشهور خاص اُمَم از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلّم در خوان افضال مقالش لقمهٔ استفاده می‌بردند. شاهد این حال و مستشهد این مقال کتاب «فصل الخطاب» است که از مصنّفات کثیرالبرکات آن جناب است. هر فصلش

را ابواب قلوب اولوالالباب مفتاح و هر بابش در نظر الوالابصار چون سراج وهاج روشن و ایضاح سواد صفحاتش لوح ضمیر طالبان راه حق را حق‌الیقین بیاض روشنی می‌بخشید و هر سطری از سطورش سالکان مسالک ملت و دین را سواد روشنایی می‌دهد و تاریخ تمامی کتاب هدایت‌مآب هم فصل‌الخطابست. فخرالائمه را بعد از کبر سن در شهور ۸۳۲ خطاب مستطاب «ارجعی الی ربّک راضیة مرضیّة» به گوش جانش آمد.

تاریخ

محمد الحافظ امام الفاخره — کان یسمع قول الحق فیه
سألت لتاریخ فوت منه — فقال فصل خطابی اشار فیه

مرقد منور او در مدینهٔ شریفه.

تاریخ وفات حضرت سید نعمت‌الله قُدِّس سِرّه

هدایت‌پناه، ارشاددستگاه، سالک مسالک جادهٔ اهل‌الله، ارشد و امجد اولاد حضرت رسول الله سید نعمت‌الله. مولد حضرت سید قوهستان است که از ممالک خراسان است. سید را خارق عادات بسیار و کشف حقایق بی‌شمار است. پرتو نور خورشید تجلّیات جمال محبت حضرت الهی از ناصیهٔ اقبال احوالش ظاهر بوده و لمعهٔ نور مودّت حق از روی کمال مقاماتش بر همه متبادر می‌نموده. علاقهٔ تعلق به دنیا و رابطهٔ توجه به مافیها را بتیغ مجاهده قطع کرده و از ترک علایق و عوایق به مشاهدهٔ تجلّیات انوار جمال حضرت ذوالجلال لایزال رسیده از روزگار دولت صاحبقران امیر تیمور گُرکان تا اوقات سلطنت شاهرخ میرزا همدم و همنفس حیات بوده. مدت عمر مبارکش از هفتاد و پنج تجاوز کرده در مرتبهٔ هشتاد رسیده بود که در شست اجل موعود فرا رسیده در شهور ۸۲۷ دعوت حضرت حق را لبیک اجابت گفته. جسم لطیفش خلوت‌گزین زاویهٔ خاک و روح پرفتوح مجردش معتکف خانقاه افلاک گشته. قریهٔ ماهان که از اعمال ولایت کرمان است در آنجا مدفن مبارک ایشان است.

کرمان را از اقلیم سیوم گفته‌اند. شرقی آن مکران است و حد مغربی آن فارس و جانب شمالی آن خراسان است و طرف جنوبی بحر فارس. شهر کرمان را کرمان بن فارِس بن طهمورث بنا کرده و در آن ولایت معدن طوتیاست. در آنجا نوعی از درخت است که چوب آن را آتش نسوزد. در نواحی آن موضعی است که چون سنگهای آن را بعضی را بر

بعضی بسایند باران پیدا شود و در بعضی جبال آن ولایت سنگها است که چون هیزم می‌سوزد.

وفات ابراهیم سلطان

ابوالفتح ابراهیم سلطان ابن شاهرخ میرزا فرزند دویم است. در رجب المرجب عشر و ثمان مئه بملک فارس موسوم گشت. مدّت بیست سال حاکم فارس بود. سلیمان‌وار بر سریر کرامت مستقر و چون ابراهیم ادهم دیهیم عدالت بر سر نهاده در ولایت شیراز به سلطنت و اعزاز روزگار دراز می‌گذرانید. شاهزاده شجاعت‌سِیَر عدالت‌گستر را فضل و هنر و دانش چون جوهر در صحیفهٔ آئینه مضمر ولی چون اخلاق نیکو در باطنش مضمر بود تعمیر دلهای اهل‌الله راکه نشان بیت‌الله است فی سبیل‌الله می‌خواست و به اشارت آیت فرمان درایت «و اذ یرفع ابراهیم القواعد» که در شأن خانهٔ کعبه است دل هر شکسته را چون بیت‌المعمور به دستیاری معمار همّت به پای‌مردی بنای جرأت از حضیض خاک به اوج افلاک برمی‌داشت. در تاریخ ۸۳۲ نصرٌ من عنداللّه العلیم بلسان عدد ایضاح از آن می‌کند. رایت فرقت‌سای کشورگشای عالم‌آرای پادشاه جهانگیر جهاندار ابوالفتح ابراهیم سلطان با سپاه مورشمار شیرشکار نصرت‌شعار ظفرآثار از دارالملک شیراز بتأیید ملکِ دیّان متوجه آذربایجان به قصد اسکندر ابن قرایوسف ترکمان گردید. مخالفان شدیدالبأس در ظاهر سلماس که از توابع آذربایجان است متحصن بودند. از آنجاکه کمال شجاعت و وفور دلاوری و جلادت از سلطان ابوالفتح دیدند با وجود سدّ اسکندری یأجوج‌نهادان راه بیابان در پیش گرفتند.

نظم

ز آئین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ — خون شد ز حسد بروز هیجا دل سنگ
این حال ز کوههای سلماس بپرس — کز راه صدا شرح دهد از دل تنگ

این واقعهٔ عظیم‌الشأن که الحق از بدایع وقایع عالم است به غرابت ممتاز و مستثنی است و به همان تاریخ وقوع یافته است. چنانچه ازین نظم مستفاد می‌گردد که مصراع:

اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید — دارای جهان سزای او واجب دید
از تیغ ابوالفتح چو بگریخت به جنگ — تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید

مولانا شرف‌الدین یزدی تاریخ همایون به نام او نوشته و این نیز چند بیت در شأن او گفته:

نظم

در آن قسمت که بخششها نمودند / دو ابـــراهـــیم را رتـبت فـزودند
یکـــی دولت‌سـرای مـلت آراست / یکی شد کار ملک از عـدل او راست
از آن شــد آتش سـوزنده ریـحان / وزیـن نـار ستم شـد نـور احسـان
از آن شــد خـانهٔ در مکـه پر نـور / وزین مـلک سـلیمان گشت مـعمور
شکست آن یک بت آزر بـــچستی / وزیـن یک دیـن احـمد را درسـتی
شـد اسـماعیل آن را کـیش قـربان / وز اسماعیل این قربان سـر و جـان
زهی نامی که هست آز بخشش کام / حــروف ابـرویم ز آغـاز و انـجام
مـــیان ابـــرویم زان اسـم ایـمن / دو چشم‌هایِ هـمّت گشـته روشـن

امّا روزگار غدار ناپایدار در اوان جوانی و در اوقات عیش کامرانـی رقـم عـزل در روزنـامهٔ حیاتش کشیده در شهور سنهٔ ۸۳۶ شبدیز مراد از تنگ میدان جهان جهانید.

لمؤلّفه

نـــباشد بـــا قـــضا روی مـــدارا / همین یک سان شمارد پیر و برنا
ز نـــیک و بـــد بـزیر چـرخ اخـضر / نــه ابـــراهـــیم مـــی‌ماند نــه آزر
نــه نـخل عـمر مـاند جـاودانــی / خـــورد هـــر چـــند زاب زنـدگانی
قـــضا آن نـــخل انـدازد بـه تـیشه / کـــند پـــیوندها را ریشـــه ریشـه
کشد گر نخل عـمرت سـر بر افـلاک / همان مرگت کند چون سایه بر خاک
مشـو از مـرگ غـافل در کـمین است / اگـر جـاوید مـی‌مانی هـمین است

عمرش چهل و دو سال بود، او را در ولایت شیراز آثار بسیارست. مدرسهٔ دارالشفا و اکثر کتابه‌ها به خط اوست. در کمال لطافت می‌نوشته و تاریخ تیموری به نام او تصنیف شده.

تاریخ وفات بایسنغر میرزا

شاهزاده ابن شاهرخ میرزاست در شهور سنه ستة و تسعین و سبعمائه از ملک عدم به شهرستان وجود جلوه نمود آن کودک فلاطون بینش را چون نور مردمک در پردهٔ دیده

گرفتند و آن طفل بزرگ‌منش را مانند بوی گل در لفافهٔ غنچه پیچیدند. بعد از آنکه از آغوش مهد صباوت در کنار تخت سلطنت نشست دانشمندان عطارد فطنت را در چهار سوی مملکت عنصری و در بازار عدل و انصاف مشتری می‌گردید و زهره‌جبینان قمرپیکر را در بساط نشاط چون خورشید که خسرو سپاه انجم است گرم نوازش‌گری می‌شد. گاهی خاطر فضیلت مآثر آن سلطنت شعاری به دقّت اشعار و معما و ابیات مشکله و معانی دقیقه مایل بود. هر یک از فضلای زمان و ظرفای دوران مثل خواجه عصمت بخاری و امیر شاهی سبزواری و شیخ محمد قندهاری معمایی که به نام نامی و اسم گرامی شاهزاده گفته در دیباچه او این چند بیت نظم کرده:

نظم

آفتاب برج دولت پادشاه شرق و غرب　　آنکه آدم راست دایم از وجودش افتخار
خسرو عالیجنابِ ملک‌گیرِ تاج‌بخش　　آن سکندرقدر فریدون‌حشم جم‌اقتدار
اردشیر شیردل دارای هفت و چار نه　　بایسنغر قبلهٔ حاجات [خلق] احسان مدار
آنکه گر از بام قدرش ناگهان خشتی فتد　　قرنها باید که یابد بر دَرِ کیوان قرار
باد با عیش و نشاط و خرمی و خوشدلی　　تا بود مجذور ده صد بازده کعب هزار

بر ضمیر ارباب فطنت پوشیده نیست که عددی را اگر در نفسش ضرب کنند عدد اول را جذر نویسند و مبلغ را مجذور گویند، چون جذر را بر مجذور ضرب کنند اول را کعب نامند و مبلغ را مکعَّب. اما عمر پا در رکاب آن شهسوار را وفاداری نکرده و در اوان شباب سرهنگ اجل قصد شاهزادهٔ کامیاب کرد و قهرمان قضا مهلت امان نداد و دهر بی‌رحم قدر جوانی نبخشید. وقوع این واقعه و حدوث این حادثه در صبح شنبهٔ هفتم جمادی‌الاوّل ۸۳۷ در دارالسلطنهٔ هرات در باغ سفید بود.

در تاریخ وفات شاهزاده چنین گفتند:

تاریخ

در ماتم شهزادهٔ نیکو سیرم　　بیرون شده خون جگر از چشم ترم
در واقعه گفت سال فوتش با من　　بادا بجهان دراز عمر پدرم

سی و هشت سال نخل حیاتش از جویبار آرزو سرسبز بوده در مرثیهٔ ثمر شجرهٔ شهریاری امیر شهریار سبزواری این رباعی را نیکو نوشته:

رباعی

در ماتم او دهر بسی شیون کرد　　لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید　　قمری نمد سیاه در گردن کرد

و از میرزا بایسنغر سه پسر ماند، میرزا علاءالدّوله و میرزا محمد سلطان و میرزا بابر. احوال هریک ذکر خواهد یافت.

تاریخ وفات شاه قاسم انوار قُدِّس سِرّه

قطب‌الابرار، غوث‌الاخیار، حضرت شاه قاسم انوار. اصل نام ایشان معین‌الدّین علی بوده آن سرمست شراب الهی از قریهٔ سُرخاب تبریز است. در اوقات سه سالگی که اوایل فصول عالم طفولیت است غنچهٔ دلش از مهبّ عنایت بی‌غایت الهی شکفته گشته و گلبن نورسته ریاض ریاضت را به درجهٔ کمال رسانیده. گویند به مرتبه‌ای رسیده بودند که در ایام کودک مزاجی عالِم علم لدنی گردیده‌اند چنانچه درین دو بیت اشارت فرمودند:

نظم

مرا علم ازل در سینه دادند　　عجب علمی ولی درسی ندادند
مرا سه ساله حالی گشت معلوم　　که شیخ چله را در سینه دادند

در ایّام سلطنت شاهرخ میرزا آن هدایت پناه جاده سالکان مستقیم سلوک را قافله‌سالار بوده در اول شهر ربیع‌الآخر در تاریخ ۸۳۷ آن سالک راه حضرت اله سرای بی‌استقامت دنیا را پدرود کرده روی توجه به دار آخرت که منزل مقصود است آورده. مزار فیض‌آثار آن حضرت در خرجرد جام است.

تاریخ

چراغ محفل اقطاب قاسم انوار　　صفای باطن او حق ز نور پاک‌سرشت
کسی که لوح صفاتش به چشم عقل آورد　　سواد صفحهٔ آئینه است صورت زشت
به‌گوش هاتف غیب از زبان رضوان گفت　　حساب سال وفاتش بجو ز «عین بهشت»

دیگری چنین فرموده:

تاریخ

قاسم انوار قطب این زمان　　در سپهر معرفت بود آفتاب

راه عــقبی را قــدم از فــرق کـرد «ارجعی» در گوش او تـا شـد خـطاب
بــود چــون دلهــا خـراب از رحـلتش گشت ازان تاریخ فـوتش «دل خـراب»

فوت خواجه عمادالدین قُدِّس سِرّه

امیر سید عمادالدین از ولایت حلب است. سیّد همهٔ اوقات به مفتاح همّت ابـواب فیض برروی هربسته می‌گشوده واز نفس صبا خاصیت غنچهٔ حُسنان گوشهٔ ملال را چمن چمن گل شکفتگی در بهارستان خاطر روی می‌نمود. آن سید ابرار را آگاهی التفات به جانب اشعار بوده ازین جهت به نسیمی اشتهار داشته‌اند. تاریخ ۸۳۷ بود. مولانا نسیمی از بهار بی‌خزان شهادت سرخ‌روئی یافته، روح پرفتوحش چون نسـیم سـبکرو در سـاحت ریاض جنّت خرامید و جسد صفاتخمیر آیینه‌تنویرش در غبار خاک حلب نهان است.

تاریخ وفات مولانا حسین کبروی قُدِّس سِرّه

سالک جادّهٔ شرع مصطفوی، مالک سـجادهٔ سـنت نـبوی، مـولانا حسـین کـبروی خوارزمی. از فرزندان اکبر کبار مشایخ و اولیا شیخ نجم‌الدین کبری‌اند و مریدان حضرت خواجه ابوالوفا. سالها شبستان اهل ظلمت را به نور شمع هدایت افروخته و هوای نفس سرکش را از گرمی شعلهٔ ریاضت چون خاشاک سوخته و مشارٌالیه را شرحیست بر مثنوی معنوی حضرت مخدومی مولانا جلال‌الدّین رومی که قلم رطب‌اللسان شمه‌ای از شرح و بیان آن قاصر و عاجز است. زمانی که قافلهٔ حیاتش را ازین سرای بی‌ثبات وقت رحلت آمد در تاریخ ۸۳۹ خلوت‌گزین زاویهٔ مغاک و معتکف حجرهٔ خاک شد.

رباعی

آنها که محیط فضل و آداب شـدند در حلّ دقیقه شمع اصحاب شـدند
ره زین شب تاریک نـبردند بـه روز گفتند فسانه‌ها و در خـواب شـدند

تاریخ وفات پهلوان کاتبی

پهلوان کاتبی تا به ساحت میدان سخن به نیزهٔ خطی قلم هر طرف تاخته. فارِسان عرصهٔ معانی را به ایمای قافیهٔ تنگ ساخته یکّه‌تازانِ فَرَس فراست در جولانگاه فسحت فـصاحت بـه گـرد او نـرسیده‌انـد و پـنجه‌گـیران چـهارسوی بـلاغت کـمان دعـوی او را

نکشیده‌اند. نام نامی افصح‌الانامی محمّد است و مولد او تِرشیز در ولایت شیروان آمده. مدّاح ملک‌زاده ابراهیم شیروان شاه می‌بوده. در کتاب اقالیم مولانا عبدالعلی است که گویند شیروان ناحیتی است نزدیک باب‌الابواب که نوشیروان عادل آن را عمارت کرده، از غرایب آنجا زمینی است که در روز از آن زمین دخان صعود می‌کند و در شب آتش ظاهر می‌شود. مسافران در شب آنجا نزول کنند و دیگدان در آن حفره نهند بمدد آتش پخته گردد و این باب‌الابواب را که نوشیروان بنا کرده بر کنار بحر خزر است. عمارت ساخته، طول دیوار آن ...[1] فرسخ است و عرض آن چارصد ذراع و درهای او از آهن اما مشارّالیه در اوان اکتساب فضل و هنر بود که گردون ستمکاره آن گوهر نایاب را بی‌حساب قصد ودیعت حیات کرد. در وبای عام که در اطراف ممالک خراسان در شهور ۸۳۹ واقع شده بود در شهر استرآباد شیرازهٔ نظم حیاتش از هم گسست و ارکان اجزای مخمس حواسش ردیف مرگ گردید. در وقت انقطاع حیات این قطعه انشا کرد:

قطعه

ز آتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب　　استرآبادی که خاکش بود خشبوتر ز مُشک
اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند　　آتش اندر بیشه چون افتد نه‌تر ماند نه خشک

مرقد مولانا کاتبی در استرآباد است. از مصنفّات اوست، متن حکمة‌العین و دیوان غزل و قصاید و مقطعات و چندین نسخهٔ دیگر است مثل مجمع‌البحرین و غیرذلک.

وفات خواجه عصمت قُدِّس سِرّه

خواجه عصمت بخاری، نسبت خواجه به حضرت امام جعفر بن علی بن ابی طالب کرم اللّه وجهه می‌رسد. در عهد سلطان خلیل ابن میرانشاه میرزا خوان فضل و افضال به اهل عالم گسترانیده اما در سلطنت الغبیک میرزا ترک مدّاحی سلاطین و اعیان نموده مضمون «الخمول راحة» را پیش نهاد خاطر کرده در گوشهٔ انزوا خلوت‌گزین گردید. در حدود ۸۴۰ عنوان صحیفهٔ حیاتش به اختتام و طغرای جریدهٔ عمرش به اتمام انجامید.

تاریخ وفات خواجه عصمت　　هر کس که شنید گفت «تمّت»

مزار فایض الانوار او در ولایت بخاراست. در صور اقالیم آمده که بخارا دیواری داشته که

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

قطر او دوازده فرسخ بوده. محیط او به قاعدهٔ هندسه مقدار سبع قطر می‌باشد. چون قطر هفت باشد محیط بیست و دو خواهد بود بیان نسبت قطر با محیط این است.

فوت محمد جوکی میرزا

محمد جوکی میرزا پنجم از فرزندان شاهرخ بود به روزگار جوانی در فصل بهار کامرانی نهال امانی را تندباد امراض طبیعی چون سایه از پا درانداخت و چون درخت خزان رسیده بی‌برگ و نوا ساخت و چندگاهی صاحب فراش می‌بود. در شهور ۸۴۰ روح سبک‌روحش چون نسیم صبا به سوی روضهٔ جنة‌المأوی خرامید و در ولایت بهارخاصیت هرات مدفون است. آن شجرهٔ اقبال بی‌آسیب زوال چهل و سه سال کمال یافت. ولادتش در سنه اربع و ثمانمأنه.

بیت

کدام دوحهٔ اقبال سرکشید به چرخ — که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند

در اواخر شهر ربیع‌الاول امیر علاءالدّین علیک کوکلتاش که از معتمدان شاهرخ میرزا و کوکلتاش الغ‌بیک میرزاست و بانی مسجد جامع سمرقند است. و سن شریفش از نود تجاوز کرده بود به صد حسرت ازین سرای پرمحنت به دارالسرور راحت نقل کرد. بعضی از فضلا در تاریخ او گفته:

تاریخ

میر دریادل علیک ای در هری سلطان علیک — منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیک

رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک — زان شود تاریخ فوتت «رحمة‌الله علیک»

تاریخ فوت شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور گُرکان

شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور گُرکان ولادت او چهاردهم ربیع‌الاوّل سنهٔ تسعة و سبعین و سبعمئه بود. شاهزاده در ولایت سمرقند فردوس‌مانند چون طفل طبیعت که در مهد مزاج انسان تربیت دارد نشو و نما یافته و از کنار دایهٔ اقبال قدم بر سریر عزّت و جلال نهاد. در بیست و یک سالگیش طغرای احکامش به فرمان باری مزین به مهر شهریاری گردید. مدت هفت سال بروز پدر پادشاه عالی ملک خراسان بود و چهل و سه

سال بعد از امیر تیمور گُرکان به استقلال در ممالک ایران و بعضی از نواحی توران ولد صاحبقران سلطنت کرد. هفتاد و یک سال رایض قضا سمند تیزدو حیاتش را عنان‌داری می‌کرد. عاقبت در شهر ذی‌الحجه در تاریخ ۸۵۰ ازین تنگنای جهان به یک جولان درگذشت. در روز نوروز در ولایت ری از اقلیم چهارم و او نزدیکست بنیشابور و دامغان. آب آن ولایت از کوه می‌آید و آن صد و بیست قسم می‌شود همه برابر. صد و بیست قریه از آن آب سیراب می‌گردد و در حوالی آن ولایت شعب کوهیست که در یک سال بادی از آن شعب می‌آید که بر هر حوالی که وزد مردم او هلاک شود و در بعضی کوههای آن چشمه‌ای است که چون نجاستی افتد چندان باد شود که وهم خراب شدن عمارات بود. از ولایت ری نعش مبارکش را به سمرقند آوردند.

تاریخ

شهرخ آن شاه قضاقدرت اسلام‌پناه — آنکه در بیشهٔ شاهی زده سرپنجهٔ شیر
زد به فردوس برین خیمه بذی‌الحجه و گفت — ماند تاریخ ز ما در همه عالم «شمشیر»

دیگری گفته:

سلطان جهان شاهرخ مظهر نور — در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هشت شد به شاهی مشهور — در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

دیگری گفته:

ماتمی در زمانه شد پیدا — که ز مادر به مرگ خود راضیست
شجر عهد شاهرخ سلطان — رفت تاریخ فوت او «ماضیست»

هفت شاهزادهٔ عالیمقدار هریک چون درّ شهوار بودند. از صلب صدف آن بحر جود در کنار ساحل وجود آمدند. الغ‌بیک میرزا و ابراهیم سلطان و بایسنغر بهادر و سیورغتمش‌میرزا و محمد جوکی میرزا و جان اوغلان میرزا و تاروی میرزا.

از مشایخ طریقت و اکابر شریعت و علماء و شعراء که به روزگار شاهرخ میرزا ظهور یافته‌اند سلطان‌العلماء شمس‌الملة والدین محمد حافظ البخاری المعروف به خواجه محمد پارسا و خواجه ضیاءالدین اصفهانی و مولانا شرف‌الدّین علی یزدی و از شعرای بزرگ حضرت شیخ آذری و باباسودایی و مولانا علی شهاب ترشیزی.

چون تولد شاهرخ میرزا در سمرقند بود هم در آنجا مدفون گشت.

لمؤلّفه

دنیا نه محل استقامت به کس است عقل و خرد ار تراست این نکته بس است
بر عمر چه اعتماد کاین وحشی روح مرغیست که رشته‌اش ز تار نفس است

محمد قاسم میرزا و سلطان ابابکرمیرزا از صلب مبارک شاهرخی‌اند. آن هر دو شاهزاده را در وقت حیات شاهرخ میرزا فلک کج باز مقید بساط خاک گردانید. چنانکه محمد قاسم میرزا به موت طبیعی در ایام طفلی دایهٔ مرگ شیر زهرآلود از پستان بی‌مهری مکانید و در مهد لحد خوابانید. اما ابابکرمیرزا به دست الغبیک گُرکان در شهور ۸۵۱ در ارگ سمرقند آن یوسف‌لقا به زندان گوک‌سرا مقیّد شد و هم از آنجا عزیز دارالملک مصر آخرت گردید.

نظم

این همه یوسف‌صفتان جهان خفته همه در ته این خاکدان
گل دمد از خاک تعجب چراست گر ز زمین جان شکفد هم رواست

و هم در تاریخ ۸۵۱ مخالفت نمودن میرزا علاءالدّوله ابن میرزا بایسنغر میرزا عبداللطیف است و توجه میرزا الغبیک ابن شاهرخ میرزا به جانب ملک خراسان و یافتن فتح و نصرت به فرمان ملک مستعان و این فتح را یکی از شعراء تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

مظفر الغبیک کشورگشای که در سلطنت ماند اساسی عجیب
چو لشکر به سوی خراسان کشید میسّر شدش فتح فتحٌ قریب
خرد از پی نصرت لشکرش به تاریخ گفت «انا فتحنا قریب»

ذکر واقعات الغبیک میرزا و تاریخ بنای مدرسهٔ عالی دیگر

واقعات تا زمان وفات الغبیک میرزا ابن شاهرخ میرزا که گویند دانش محمد تراغای نام داشت. ولادت او در روز یکشنبه نوزدهم جمادی‌الاوّل در هفتصد و نود و شش در قلعهٔ سلطانیه روی نمود. گویند دانش فلاطونی را با شوکت فریدونی یکجا جمع کرده و عدالت

نوشیروانی را در پلهٔ معدلت خویش به یک جو نسنجیده و سخای حاتم را در نظر همّتش در شمار خود و در احصای احسان ندیده. قرآن مجید و فرقان حمید در لوح‌المحفوظ دلش باقرأة سبعه منطبع و منتقش بوده. در تاریخ اثنی عشر و ثمان مئه به تخت سمرقند در ماوراءالنهر چون خسرو انجم بر سریر سپهر لاجوردی متمکن گشت.

امّا سمرقند از اقلیم پنجم است. اهل تواریخ برآنند که سمرقند را کیکاوس ابن کیقباد بنا کرده. بعد از آن ویران شده آن را ملک تُبَع عمارت کرده بعد از انهدام سکندر دور آن مستحکم ساخته و عمارت عالیه بنا نهاده. صاحب تحفةالغرایب گوید که در حوالی سمرقند کوهیست و در آن چشمهٔ است که در تابستان آب یخ می‌کند و در زمستان به مرتبه‌ای گرم است که دست بر آن نهند می‌سوزد. در تاریخ ثمان و عشرین و ثمان مئة الغبیک میرزا در سمرقند عمارت مدرسه فرمود. مهندس خرد بقیاس عقل و دانش اساس بکیفیت ارتفاع آن نتواند رسید و محاسب فکرت از روی قاعدهٔ علم مساحت به کمیّت سطوح و جسامت او نتواند آگاه گردید. هیأت کوه‌شکوهش سکون از استخوان‌بندی بنای افلاک برده پیش طاق عظمت‌نشان رفعت توأمانش از گرانی تزلزل در کرسی زمین افکنده.

لمؤلفه

چه عرش پایه مقامی که در تماشایش — به نیمه راه بماندی نظر تمام از کار

ابروی پیش‌طاقش نشانیست از قوس قزح بر ساحت چرخ زمردی، شمسه‌های آفتاب انجلایش چشمی است چون جرم خورشید بر روی سپهر لاجوردی

لمؤلفه

به شمسه‌اش زر خورشید هرچه می‌بایست — همانقدر فلک لاجورد برده به کار

شُرفات عالی درجاتش را معمار قدرت با مقرنس‌کاری ایوان کیوان به یک دستور بسته، کاشیهای زرنگارش را نقاش گلدست قضا با انجم سیمین فلک طرح مداخل انداخته چهار گنبد عالی در شمار عناصر حکما ماهر به هیأت‌گری در چهار جهت وانموده. چهار گلدستهٔ رنگین از لاجورد و سیم چون خط مستقیم در دایرهٔ اربعه به سطح هوایش قایم برپا کرده و این مدرسهٔ عالی و این بنای رفیع‌البنیانی را دو آشیانه است در هریک رواق یک آشیانه‌اش حجرهٔ و در هر حجره دو فرجه ازبرای دو بلندهمّت از طلبه بلکه دو شاهباز

که به پنجه‌گیرای وقت صید معنی را به آسانی زیر دست خویش می‌گردانیده و یا چون صیادان شکاری در وادی بی‌انتهای تحصیل علوم وحشی مطلب به کمند ایمایی حاصل می‌کردند. در این فرصت که تاریخ هزار و صد و هشت هجریست از آن عنقاشکاران بحر نامی بین‌الانام باقی نمانده. الوقت از طلبهٔ که سواکن بیوت‌اند غیر از جغد ویرانه طلب در رواق آشیانه‌اش کسی ساکن و متوطن نیست و از بزرگان مدرّس نشانی غیر از چهار گنبد عالی که آنها سر خالی می‌جنبانند نشانی نمی‌باشد. در تاریخ اثنی و ثلاثین و ثمان مئه در سمرقند رصدی بست. گویند اول شروع که در عمارت رصد کرد بامداد علمای مرحومی قاضی‌زاده رومی و جامع کلمات انسانی مولانا معین‌الدّین کاشانی و مولانا صلاح‌الدّین موسوی و مولانا علی قوشجی شارح تجرید و مولانای عالم و جندی عمل می‌نمودند و در اثنای عمل کوکب حیات هر یک چون بدر منیر در پردهٔ خسوف ماند. ثانی‌الحال سلطنت پناهی و عالِم به علم هیأت کماهی به اتفاق عالم محقق و مولانای مدقّق علی قوشجی به اتمام رسانیده‌اند و این رصد آخر است و بعد ازین گویند کسی را توفیق رصد نخواهد شد. در تاریخ احدی و اربعین و ثمان مئه وضع ارقام زیج کرد امّا زمانی که روزنامهٔ حیاتش به آخر رسید و اختر طالعش از اوج استقامت به جانب هبوط رجعت نمود در تاریخ ۸۵۳ در هشتم ماه شریف رمضان قهرمان قضا به دست‌یاری عباس که یکی از امرای ناسپاس عبداللطیف ابن الغ‌بیک میرزا بوده گل سوری شهادت بر سر میرزا زد.

تاریخ

الغ‌بیک بحر علوم و حکم — که دین نبی را ازو بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید — وزان گشت تاریخ «عباس کشت»

دیگری چنین گفته: هرگاه از اسم الغ‌بیک دو اسقاط کرده شود به قرینه نماند که آداب اسقاط است. تاریخ هشتصد و پنجاه و سه به حصول می‌پیوندد. دیگری چنین گفته:

تاریخ

سلطان فلک قدر الغ‌بیک سعید — در هشتم ماه رمضان گشت شهید
آن شب که شهید شد قیامت برخاست — تاریخ همین، «شب قیامت» گردید

الغ‌بیک میرزا را دو پسر بوده، سلطان عبداللطیف و سلطان عبدالعزیز. از روی مهربانی و اعزاز که در حق عبدالعزیز داشت فرزند مهتر عبداللطیف به واسطهٔ بی‌لطفی پدر شیطان

بخل از جادهٔ انصاف سر برآورده به راه انحراف و غلط انداخت تا به حدی که بر پدر یاغی گردیده محاربه کرده عاقبت‌الامر پدر را بفرمود تا پسر عباس شربت شهادت چشانید. بعد از گذشتن شش ماه در ربیع‌الاول قهرمان خونخوار اجل و سیّاف بی‌رحم قضا پرچم انتقام برکشید. چنانچه در دست باباحسین کشته گردید. که او از ملازمان الغ‌بیک میرزا بود.

همان شربت که نوشانی بنوشی

و سر میرزا عبداللطیف را چند روز در پیشطاق مدرسهٔ الغ‌بیک میرزا آویختند. الحاصل آنچه در مزرع دنیا می‌کاری همان می‌دروی. چنانچه فرقان حمید و قرآن مجید ناطق همین معنیست که: «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت» میرزا عبداللطیف را پنج پسر بودند. بدین موجب: میرزا عبدالرزّاق در هفده سالگی به حکم سلطان ابوسعید زهر هلاکت نوشید و میرزا احمد در شانزده سالگی به فرمان سلطان ازین جهان گذران رفت. محمود میرزا و میرزا جوکی که سالها با سلطان ابوسعید مخالفت کرد آخرالامر روی فرار به دارالقرار آورد، محمدباقر میرزا که در ایام طفولیت وفات یافت.

تاریخ فوت مولانا طالب قُدِّس سِرّه

مولانا طالب جاجرمی از شاگردان رشید شیخ آزریست. در صور اقالیم نوشته‌اند که جاجرم از شهرهای خراسان است و نزدیک است به اسفرایین. در حوالی آن چشمه‌ای است که چون کس جرب باشد در آن آب غسل کند شفا یابد. مشارٌالیه رسالهٔ گوی و چوگان در ولایت شیراز به نام سلطان عبدالله ابن ابراهیم سلطان ابن شاهرخ میرزا نظم کرده‌اند. بعد از گذشتن ایام در شهور ۸۵۴ شیرازهٔ نظم حیاتش از سلسلهٔ بقا گسست و در جنب مزار فیض آثار حضرت خواجه حافظ در مصلای شیراز مدفون گشت.

فوت امیرشاهی سبزواری

اصل اسم او آقملک ابن جمال‌الدین فیروزکوهیست. آبا و اجداد او از امرای سربداران است. مدّاح بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا است. از آنجا سبک برخاسته و از جهت تقدیم او گویند: وقتی در مجلس سلاطین نااهلی را برو مقدم نشانیده بودند با طبع مولاناگران نشسته بلا توقف از جهت تقدیم او وقتی در مجلس سلاطین این قطعه را انشا کرد.

قطعه

شاها مدار چرخ فلک در هزار سال — چون من یگانهٔ ننماید به صد هنر
گر زیردست هرکس و ناکس نشانیم — اینجا لطیفه‌ایست ندانم من اینقدر
بحریست مجلس تو در این بحر بی‌خلاف — لؤلؤ به زیر باشد خاشاک بر زبر

تا به عهد سلطنت بابرمیرزا نیز در قید حیات بود. مشارٌالیه از هفتاد تجاوز کرده بود در بلدهٔ استرآباد در شهور ۸۵۷ نظم دیوان حیاتش از تقطع افتاد.

رباعی

در ماتم شمس از شفق خون بچکید — مه چهره بکند زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد ز ماتم تا صبح — برزد نفس سرد گریبان بدرید

نعش مولانا را به سبزوار نقل کردند. شیخ آزری از معاصران او بوده.

تاریخ وفات مولانا شرف‌الدین علی یزدی قُدِّس سِرّه

مولانا علی یزدی در علوم ظاهری و باطنی مهارت تمام و حدّت مالاکلام داشته به تخصیص در علم هیأَت چنان بوده که پرتو نور آفتاب فیض الهی از لوح اسطرلاب سینه‌اش تابان و در رصدبندی هیأت افلاک روشن و نمایان ارقام زیج در صحیفهٔ خاطرش بی‌دستیاری رقم قلم مرقوم و اشکال تقویم در نظر ظاهرش از هرچه مفهوم و معلوم.

بیت

پرتو آفتاب فیض فتوح — از سطرلاب سینه داشت وضوح

مشارٌالیه را مصنّفات کثیرالبرکات بسیار است. مثل کنزالمراد و حلل مطرّز و حقایق‌التهامل و موطن و شرح قصیده بُردَه و دیوان غزل و قصاید بی‌شمار نیز دارد. در شهور ۸۵۸ بدر منیر حیاتش در اوج سپهر کمال بود که منخسف گردید. مرقد منورش در دارالعباد یزد است.

وفات سعدالملة والدّین حضرت قطب‌الاقطاب مولانا سعدنا سعدالدّین قُدِّس سِرّه

اصل آن حضرت از ولایت کاشغر است. کسب کمالات صوری و معنوی را در ممالک خراسان حاصل کرده‌اند. اوصاف بزرگی را چه شاهد ازین بهتر که حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی دست طلب در دامن پاک و سر ارادت در حلقهٔ فتراک آن حضرت زده‌اند. در تاریخ ۸۵۹ در روز چهارشنبه جمادی‌الثانی از دار فانی به سرای جاودانی رحلت کردند. مدفن ایشان در ولایت هرات است.

تاریخ وفات بابرمیرزا ابن بایسنغرمیرزا

بابرمیرزا ابن بایسنغرمیرزا آفتابی بود که در آغاز تباشیر صبح جوانی از جهان فانی به ریاض حریم جاودانی تحویل فرمود یا بدری بود که در اول طلوع در برج شرف آخرت منزل گزیده در زمان ارتحال شاه محمود که شکوفهٔ نهال کامگاری و باکورهٔ باغ شهریاری بود او را به امرای عظام و وزاری کرام خود سپارش نموده. در شهور ۸۶۱ از مقام انسی روی به عالم قدسی نهاد. شاهزادهٔ عالیقدر را در مشهد مقدس در روضهٔ سلطان الاولیا سیّد الاتقیاء حضرت امام موسی علی‌رضا در مدرسهٔ شاهرخی به جانب قبله دفن کردند. مدّت سلطنت و امتداد دولت بابرمیرزا در مملکت مازندران و ممالک خراسان ده سال و چند ماه بوده. اربابان تواریخ گویند اصل مشهد را سناباد می‌گفتند که یکی از قرای ولایت طوس بوده که به برکات مزار علیا درجات حضرت امام شهید شهر گردیده و آن را «مشهد» نامیدند. در تاریخ وفات شاهزاده عزیزی چنین فرموده:

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش — عدل نوشیروان بود ناسخ
بود راسخ چو در سخا و کرم — گشت تاریخ فوت او «راسخ»

دیگری چنین گفته:

تاریخ

ناگاه قضا ز قدرت یزدانی — بر خاک فکند تاج بابرخانی

در هشتصد و شصت و یک ز تاریخ رسول / در سادس عشرین ربیع‌الثانی

و نیز در تاریخ فوت بابرمیرزا صاحب روضة‌الصّفا خاوند محمود بسی خوب گفته:

تاریخ

شیری که به شمشیر ستد ملک جهان / ناگاه فتاد در دلش میل جنان
هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسد / برگوی که «سر نهاده شه بابرخوان»

پس هرگاه که شه بابرخان سرخود نهد و نهادن اشارت است به اسقاط حرف اول بالضروره، تاریخ مراد که هشتصد و شصت و یک است معلوم می‌گردد.

مولانا شرف‌الدین عبدالقهار در تاریخ وفات میرزا بابر گفته:

تاریخ

آفتاب ملک بابرخان نماند / کی چنان خورشید تابان درخور است
در ربیع ثانی فصل ربیع / لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک شد / دیده را از اشک دامن پر دُر است
این چه حالست و چه تاریخست، گفت / فوت سلطان مؤیّد بابر است

ولادت شاهزاده در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بود در شهر هرات، عمرش سی و پنج سال و نه ماه.

تاریخ فوت میرزا علاءالدوله

میرزا علاءالدوله اسن اولاد بایسنغر است. خاقان سعید شاهرخ‌میرزا بعد از فوت بایسنغرمیرزا او را به امارت اعلی و مقامات علیا نصب کرد. زمام امور مملکت و مال من‌حیث‌الاستقلال در قبضهٔ اقتدارش نهاده بعد از فوت خاقان مغفور شاهرخ بهادر سالهای فراوان با برادران در نزاع بود و همیشه با اقربا ازبرای ملک مجادله و مقاتله قیام می‌نمود. اما در هیچ معرکه جمال شاهد ظفر در آئینه مطلب و مدعا مشاهده نمی‌کرد. چنانچه میرزا سنجر بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گُرکان به‌اتفاق میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم درحدود سرخس با سلطان ابوسعید جنگ کردند میرزا سنجر کشته گردید و میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم گریخته از معرکهٔ قتال بیرون

جستند. یکی از ظرفا مناسب مقام گفته:

قطعه

علادوله میرزا گریزد ز جنگ　　وگر در سپاهش فریدون بود
پسر گر گریزد مکن عیب او　　از آن پرهنر بی‌هنر چون بود

بعد از این واقعه میرزا علاءالدوله دوسال دیگر بود. در اوایل ذیحجه ۸۶۴ در خانهٔ ملک بیستون در کنار دریای قلزم سفینهٔ حیاتش غریق گرداب فنا گردید. ملازمانش نعش او را به هرات برده در بیت‌المغفره مهدعلیا گوهرشاد بیگم به خاک سپردند.

تاریخ وفات خواجه ابونصر پارسا

خواجه ابونصر پارسا دست ارادت به دامن پاک هدایت پناه حقایق دستگاه مشکل‌گشای هر مشکل‌پسند خواجه بهاءالحقّ والدّین نقشبند زده. از جادهٔ سلوک آن عالیجاه قدم اطاعت بیرون ننهاده در شهور ۸۶۵ دعوت حق را لبیک اجابت گفته از مصنّفات کثیرالبرکات او تحقیقات است و مزار فیض آثار او در ولایت بلخ است.

تاریخ فوت شیخ آزری علیه الرحمه

حضرت آزری ابن عبدالملک الطوسی البیهقی، والد شیخ از جماعت سربداران است. مشارّالیه به علوم ظاهر و باطن آراسته و دانای دلایل علم ملت و دین، عالم به احکام حقایق کشف و یقین، چراغ معرفت الهی، در بزمگاه قلبش افروخته و ابواب رحمت نامتناهی به کماهی بر گنجینهٔ دلش گشاده گشته. نی خامهٔ مشکین شمامه‌اش شکرنثار و منطق فصیحش گویای جواهر اسرار. حضرت شیخ را بعد از دیوان غزل چندین رساله‌ای است از نظم و نثر مثل جواهرالاسرار و غیر ذلک. وفات شیخ در شهور ۸۶۶ در زمان سلطنت سلطان محمد ابن بایسنغر بود و در قصبهٔ اسفراین مدفون است. هشتاد سال عمر یافت خواجه احمد مستوفی در تاریخ‌گزیده وفات حضرت شیخ را چنین گفته:

تاریخ

دریغ از آزری شیخ زمانه　　که مصباح وجودش گشت بی‌ضو
چراغ دل به مصباح خیالش　　به انواع حقایق داشت پرتو

چو او مانند خسرو بود در شعر — از آن تاریخ فوتش گشت «خسرو»

تاریخ وفات سلطان ابوسعید

سلطان ابوسعید ابن سلطان محمّد بن میرانشاه بن امیر تیمور گُرکان، شاهزادهٔ کامیاب را فلک سریع‌الانقلاب در ایّام شباب در شانزدهم ماه رجب ۸۷۳ قبای اهل شهادت پوشانیده و از ترک تاج شاهی افسر بر سر نهاده و در همان سال تاریخ شهادت سلطان ابوسعید سلطان حسین میرزا به تخت هرات نشست. دران عصر آفتاب جهانتاب سپهر معانی مولانا جلال‌الدین دوّانی در فوت سلطان ابوسعید تاریخی در غایت دلپسند گفته و نظمی در نهایت بلند نوشته.

تاریخ

سلطان ابوسعید که در فرّ خسروی — چشم سپهر چرخ جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود — تاریخ قتل «مقتل سلطان ابوسعید»

۸۷۳

دیگری چنین گفته:

تاریخ

بس که خون می‌چکیدش از دم تیغ — گشته تاریخ قتل او «خونریز»

در تاریخ ۸۷۴ پرده‌نشینِ شرم و حیا مخدرهٔ مهد علیا فیروزه بیگم مستورهٔ حرم خاک گردید.

تاریخ وفات میرزا یادگار

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در اواخر یک سال به تخت شاهی خراسان نشست. ماه صفر آن مطلع صبح دولت از آفتاب حیات به سرحد شام ممات رسید. جلّاد بی‌رحم قضا به تیغ جفا پیراهن حیاتش را شفقی کرد. صورت شهادت او در آئینهٔ گیتی چنان روی داده که میرزا یادگار در باغ زاغان که در

کنار شهر هرات واقع است با محبوبهٔ خود به خواب ناز غنوده بود. سلطان حسین میرزا شبیخون آورده نصف شب چهارشنبه بیست و هفتم صفر به قتل رسانید و عروس مملکت را در کنار گرفت و نسل میرزا شاهرخ منطقع گشت و خراسان بر سلطان حسین میرزا قرار یافت. در وفات میرزا یادگار مولانا کمال‌الدّین عبدالواسع که از کاملان عصر و از فاضلان بود تاریخی به غایت نیکو نوشته.

تاریخ

شد شهر سفر شهید هم «شهر صفر» | از سال شهادتش دهد باز خبر

از همین تاریخ ۸۷۵ ملاذالانام مرجع‌الکرام مقتدای خاص و عام مرشد جام مولانا عبدالرحمن اتمام شرح قصیده میمیهٔ خود فرمودند.

تاریخ

تاریخ مه سال وی از شهر صفر

تاریخ وزارت امیر علیشیر نوائی

در تاریخ شهر برات ۸۷۶ صدرالانام، دستورالکرام، مغیث البرّیه بالاهتمام، مقرب الحضرت السلاطین کمال‌الدّولة والدین امیر کبیر میرعلیشیر در صدر صدارت و در مسند وزارت چون نقش اقبال در قلب دلها نشست و حکم شاهنشهی و امر ظل‌اللهی سلطان حسین میرزا صادر شد که به مُهر مِهرنشان آن سپهرمکان را جریان نباشد و امیرکبیر از این مقال فرمان امتثال سعادت اتصال بین‌الاقران والامثال سرافرازی تمام یافت و فرمان تاریخی در نظر مولانا ظاهر شده که در زمان سلطان سنجر ابن سلجوق مرقد مطهر و مزجع منور و قبر معطر واقف اسرار خفیّ و جلی حضرت ولایت‌پناه شاه مردان مرتضی علی کرّم‌الله وجهه در قریهٔ خواجه خیران که از موضع بلخ است می‌باشد. در آنجا والی وقت جمع اعیان ولایت را طلب فرموده قرعهٔ مشورت درین باب در میان غلطانیدند. بعد از آن از روی تاریخات مورخین همه تعیین یافت که آن گنج مدفون در همین زمین است. بعد از تردد و توجه، حفرهٔ پیدا گردید که نسیم روضهٔ جنّت از آن می‌وزید. در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد که مصفاتر از سینهٔ صادقان و مجلّاتر از قلوب عارفان و بر کنار آن لوح آینهٔ مصور و منقوش بود که هذا قبر اسدالله اخ رسول‌الله علی ولی الله. چون

صفحهٔ حال را بدین منوال مطالعه نمودند، قاصدی که چون نسیم صبا سبکرو بود به جانب گلستان هرات روانه کردند و برگ صحیفهٔ مکتوب را که چون طومار غنچه در لحاف حریر زمردین پیچیده بود به دست سلطان حسین میرزا رسانیدند. سلطان از مضمون آن آگاهی یافت و ازین اشارت بابشارت بسی شکفتگی چون گل روی داد. در اندک زمان این خبر بهاراثر چون بوی گل بهر طرف انتشار یافت. سلطان بی‌توقف بر بادپای سرعت سوار گردید به صوب ولایت بلخ شتافت. بعد از طواف روضهٔ مطهر اشارت به عمارت کرد معماران گلدست قوی‌چنگ و بنّایان هوشمند صاحب‌فرهنگ در اندک زمان عمارتی برپا کردند که مهندس خرد انگشت تحیّر به دندان تفکر می‌گزید و عقل کاردان از چگونگی آن معترف بقصور می‌گردید. از آن تاریخ تا این وقت که هزار و صد است آن آستانهٔ عالی و صفهٔ متعالی قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحبدلان است. سالکان طریق طلب و رهنوردان بادیهٔ مطلب از جوانب و اطراف متوجه طواف آن مطافند. پادشاهان عالیجاه تراب عتبهٔ عزت مرتبهٔ عالی ولایت‌پناهی را به لب ادب بوسه می‌زنند و چون حلقه روی ارادت بر در طلب نهاده ملازم آن آستانند. خواص و عوام بلکه جمهور انام از روی تعظیم و اکرام و از کمال اعتقاد و احترام به مقاصد مطالب صوری و معنوی و به مرادات دنیوی و اخروی واصل می‌گردند.

در صورالاقالیم است که بلخ را منوچهر ابن فریدون بنا کرد. در قدیم در آنجا خانه‌ای ساخته بوده‌اند که حوالی آن صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع زیاده از صد ذراع و آن خانه را به طریق کعبه تعظیم و تکریم و بتخانهٔ ایشان بود ملوک چین و هندوستان آن را ویران کردند. مشایخ در آنجا بسیارند. در تاریخ ۸۸۶ مفخرالعظام مرجع‌الکرام حضرت مولانای جام بر لمعات حضرت شیخ فخرالدین ابراهیم الهمدانی الشهیر بالعراقی مختصریست از فصوص‌الحکم شرحی نوشته. الحق شرحی که هر لمعه‌اش پرتویست از اشعهٔ انوار اسرار الهی یا ذره‌ای است تابنده از آفتاب جمال جلال لایتناهی و در تمامی این شرح نام مخدومی جامی خود تاریخی نوشتند.

تاریخ

باتمام هستیست جامی اسیر

در شهور ۸۸۸ بود که بکر فکر حضرت مخدومی از جمله ضمیر منیر به دستیاری خامه سرعت مسیر در ساحت صحیفه به تحریر قصهٔ حضرت یوسف و زلیخا خرامید و هر یک از

شاهدان شیرین‌معانی را زلیخاوار پرده‌نشین الفاظ گردانید.

از حضرت مخدومی سؤالی نموده‌اند که کتاب یوسف زلیخا در کدام سال به اتمام رسید. علی‌الفور جواب فرموده‌اند که شش محرم. در مرتبهٔ ثانی لب سؤال بر کیفیت تاریخ گشادند. آن حضرت فرمودند که شش محرم. در مرتبهٔ ثالث عرض حال نمودند که شش محرم چند شود فرمودند که عدد خیر. حال آنکه عدد شش محرم به عدد خیر برابر است که هشتصد و هشتاد و هشت است.

در همین تاریخ ۸۸۸ بابرمیرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابوسعید در اندجان در شش محرم از ظلمات ملک عدم به روشنایی شهرستان وجود آمد. مولا میرک که از دانشمندان عصر و از فاضلان دهر بود اتفاقاً با دهمین تاریخ حضرت مولوی روی داده.

تاریخ

چون در شش محرم آمد شه مکرم | تاریخ دولتش هم آمد «شش محرم»

در شهور ۸۸۶ قطب‌الاقطاب ملاذالابرار والاخیار حضرت خواجه احرار قُدِّس سِرّه در ولایت اندجان رفتند جهت صلح دو برادر یکی عمر شیخ، دیگری سلطان احمد که از فرزندان سلطان ابوسعید گُرکان‌اند. اکثر در میان هر دو برادر منازعت می‌بود و از روی کریمهٔ عظیمهٔ «فاصلحوا بین اخویکم» و هم به واسطهٔ قدوم خیریت لزوم آن حضرت بینهما مخالفت مرتفع گردیده صلح واقع شد.

وفات سید نقی‌الدین

سید نقی‌الدین محمد میرکرمانی از سادات عظام کرمانند و از چهار مذهب به قول امام شافعی عمل می‌کردند. در علم فقه اعظم عظام و اعلم زمان و در سایر علوم ذوفنون دوران بوده. در تاریخ شهر ربیع‌الآخر ۸۹۲ از دار دنیا به عالم عقبی شتافته. یکی از فضلا این تاریخ را در سلک نظم منتظم گردانیدند.

تاریخ

عماد دین نقی‌الدین محمد میر کرمانی | که در علم و عمل او را نباشد در جهان ثانی
ربیع‌الآخر آن سیّد به سوی عالم عقبی | سفر بگزید و بیرون شد روان از عالم فانی
چو وصفش ذوفنون آمد به نزد اهل علم آخر | پی تاریخ فوت او تو نیزش ذوفنون خوانی

در تاریخ ۸۹۲ حکومت ولایت استرآباد به امیر خیر نهاد. میر علیشیر بار دوم نامزد گردید و از مسند وزارت در مرتبهٔ امارت متمکن گشت. در آن اوقات مولانا جلال‌الدین عطاءالله مشهدی که از فضلای زمان بود تاریخی به غایت مناسب گفته و دُرّ معنی به مثقب فکر سفته.

تاریخ

آن میرنظام دین علیشیر — اوصاف برون ز حد تقریر
چون کرد قبول باز امارت — تاریخ شود «امارت میر»

تاریخ وفات حضرت خواجه احرار قُدِّس سِرّه

عارف معارف اسرار الّه سالک مسالک سبیل‌الله قطب فلک ولایت بی‌اشتباه، هدایت‌پناه، حقایق‌آگاه، خواجه احرار عبیدالله قُدِّس سِرّه. آن حضرت را دست ارادت به دامن پاک کامل مکمل تربیت اسلوب مولانا یعقوب بود. اما حضرت خواجه را باوجود اساس شاهنشاهی و استعداد بی‌قیاس پادشاهی قدم همّت از جادهٔ مستقیم فقر بیرون ننهاده و دیدهٔ حق‌بین را بغیر از تجلّیات جمال الهی به اسباب دنیایی نگشاده. آن حضرت هرچند تموّل بر وجه اتم بوده با وجود توجّه به وجه زراعت داشته محصول آن را صرف مساکین و فقرا می‌کردند و از آن زراعت توشهٔ راه آخرت می‌برداشتند چنانچه حضرت مخدومی جامی در شأن حضرت ایشان می‌فرمایند:

بیت

هزاران مزرعه در زیر کشت است — که زاد رفتن راه بهشت است

مقرّر است که مصداق مزارع و کشت «الدنیا مزرعةالآخرة» آن حضرت خواهند بود. مطلق به اعتبار قطع کردن تعلق است از ماسوی. چشم پوشیدن است از دنیا و مافیها و این مراتب مخصوص سیّدالابرار حضرت خواجه احرار همواره پادشاهان عالیجاه سر ارادت بر عتبهٔ گردون مرتبهٔ آن مقبول درگاه الّه دارند و از روح پر فتوح شریف لطیفش طلب استمداد می‌کنند. علما و فضلا و سائر زائر از ریاض روضهٔ معطر نزهت‌آیین آن حضرت که از جویبار بحر رحمت الهی و از دریای موّاج مفخرت لایتناهی سرسبز گردیده گلهای مراد از گلبن اعتقاد می‌چینند و از شجرهٔ پرثمرهٔ اخلاص میوهٔ اختصاص می‌یابند.

لمؤلّفه

تا روضهٔ خواجه مظهر انوار است / منزلگه قطب و مجمع ابرار است
خیریّت هر دو کون گردد حاصل / هر کس که غلام خواجهٔ احرار است

الحاصل خامهٔ هیچمدان قاصربیان الکن‌زبان چه می‌تواند گفت و چه می‌تواند نویشت سطری از شرح احوال و اقوال آن سلطان‌الاولیاء معین‌الفقرا. آنجا که حضرت مخدومی جامی در تحفةالاحرار خود فرموده‌اند:

زد به جهان نوبت شاهنشهی / کوکبهٔ کوس عبداللّهی
روی زمین کش نه سر بی تن است / در نظرش چون روی یک ناخن است
یک روی ناخن که به دست آیدش / کی بره فقر شکست آیدش
آن که ز حرّیت فقرالله است / خواجهٔ احرار عبیدالله است

و حضرت مولانا محمد قاضی در سلسلةالعارفین شرح چگونگی حال آن برهان‌الواصلین سیّدالمقربین را کما هو حقّه نوشته‌اند و حضرت سید اکمل میر عبدالاوّل قُدِّس سِرّه در جمع خود از مجمل تا مفصّل شرح بیان اوقات فرموده‌اند. زندگانی حضرت ایشان را به قلم مشکین رقم کرده و جناب مولانا فخرالدین علی ولد مولانا حسین واعظ در کتاب فایض‌الانوار والبرکات رشحات رشحهٔ از مقامات آن معدن کشف و کرامات و صاحب خرق عادات در تحریر بیان آورده در تاریخ ۸۹۵ در شب شنبه در قریهٔ کمان‌گران که از قرای سمرقند است ارتحال نموده و از آن جمله خواجه گفشگر نعش مبارکش آورده آن جسم پاک او را خلوت‌گزین صومعهٔ خاک کردند. بسی از اولیای کبار و علمای تألیف‌شعار، تصنیف‌اقتدار، در جوار مزار فیض آثارند. از آن جمله آبای عظام و اجداد کرام راقم‌اند مثل ولایت‌پناه حقایق‌آگاه اعلم‌العلماء بلااشتباه حضرت مولانا عصمت‌اللّه. دیگری مفسّر آیات بیّنات کلام ربّانی مبیّن احادیث حضرت نبوی به لفظ والمعانی مولانا محمود گیلانی ابن مولانا نعمت‌الله. دیگر از علمای دین و هادیان راه یقین بسیارند. و دوری مزار فایض‌الانوار بزرگوار تا به شهر نزدیک است به یک میل راه و درین راه خیابانیست در راستی چون اعتقاد زایران و در خرمی مانند ریاض جنان.

لمؤلّفه

طُرفه خیابان که درختان او / می‌برد از طوبی خلد آبرو

هر تنه بگذشتی ز چتر سحاب / پنجه زده بر کمر آفتاب
آنکه گذشت از فلک هفتمین / ریشهٔ او شد رگ گاو زمین
سِدره بود شاخچهٔ پست او / تا چه بود شاخ زبردست او
نسبت هر یک به بزرگی تمام / گام نهادی نه برون از مقام
جمله سرافکنده ز روی نیاز / گشته صف‌آرا چو قیام نماز
سرو خیابان بقا اتّصاف / خورده ز سرچشمهٔ خضر آب صاف
هر شجری هست کنون بیشکی / از شجر وادی ایمَن یَکی
ساق درختانش ز نزدیک و دور / ساعد موسی است تجلی ظهور
هر یک ازین نخل هدایت ثمر / می‌دهد از مرشد کامل خبر
اهل سلوک از دو طرف رهنمون / تا نرود هیچکس از ره برون
این همه خوبی نه ز آب و هواست / فیض مزار شرف اولیاست
سید قطب و سند اتقیا / کعبهٔ مطلب اثر مدعا
آنکه ز اسرار ضمیر آگه است / هادی دین خواجه عبیدالله است
زایر این روضهٔ خلد اشتباه / می‌رود از سایهٔ طوبی براه
هر که درین ره نه به سر زود رفت / دیر به سرمنزل مقصود رفت
وانکه درینجا قدم از سر برید / روی در آیینهٔ مقصود دید
یاربم از لطف ز کِه تا به مِه / با همه توفیق زیارت بده

اکثر فضلای زمان در وفات حضرت ایشان مرثیه‌ها و تاریخها گفته‌اند، بعضی از آن این است.

تاریخ

به هشتصد و نود پنج در شب شنبه / که بود رفته چو از فوت احمد مرسل
کشید خواجهٔ دنیا و دین عبیدالله / شراب صافی عین جنان ز «جام اجل»

امیر کبیر صائب تدبیر میرعلیشیر در تاریخ حضرت ایشان چنین گفته:

تاریخ

خواجهٔ خواجگان عبیداللّه / مرشد سالکان راه یقین
شد به خلد برین که از فوتش / سال تاریخ گشت «خلد برین»

دیگری گفته: «مرشد عارف». دیگری گفته:

تاریخ

هاتف غیب سال تاریخش — گفت برگو «نماند مرشد راه»

تاریخ وفات سلطان احمدمیرزا

سلطان احمدمیرزا ابن سلطان ابوسعید بر تخت سمرقند چون سایهٔ دولت بر فرق سعادتمند قرار یافت. در هوای عدالتش کبوتر هم‌پرواز باز بود. در بیشهٔ شجاعتش شیر یار روباه در مقام عجز و نیاز. امّا در تاریخ ۸۹۶ ظلّ‌الهی لوای والای سلطنت در دارالملک آخرت افراشت و سرای بی‌بقای دنیا را بهمگنان گذاشت. یکی از فضلا تاریخی نیکو گفته:

تاریخ

خرد تاریخ ظل‌الله را گفت — یکی از «صدر ظلّ الله» کم شد

صورت الف را از صدر ظل‌الله به قاعدهٔ انتقاد مطلعی اسقاط کرده شود. هیأت ظ با ضاد تبدیل خواهد یافت بدین اسلوب رقم تاریخ که مطلوب است محصول خواهد یافت. امّا خالی از تکلّف نیست با آنکه صورت تصحیف ملاحظه کرده شود به این طریقه یکی از صدر ظلّ‌الله کم شد یعنی عدد را از ظل اسقاط کرده هشتصد و نود و شش باقی می‌ماند. تاریخ مقصود همین عدد است و قبر سلطان احمد در جوار مقبرهٔ صاحبقران امیر تیمور گُرکان است.

تاریخ وفات یعقوب میرزا

یعقوب میرزا ابن حسن بیک ابن علی بیک ابن عثمان بیک ابن قتلغ بیک ابن حاجی بیک است. از پادشاهان آق‌قویونلواند. نه تن بسلطنت رسیده‌اند. مدت ملک ایشان چهل و دو سال بود. امّا یعقوب بیک میرزا هنوز نخل حیاتش بسر نرسیده بود که در یازدهم صفر ۸۹۶ از بیت الاحزان دنیا چشم پوشیده قافله‌سالار ملک آخرت گردید. مولانا بنایی که اساس ارکان ابیات ازو استوار است این تاریخ لایق نوشته:

تاریخ

شاه یعقوب آنکه شاهانش — همه چاکر شدند او خسرو

بود کیخسرو زمانهٔ خویش — رفت تاریخ ماند «کیخسرو»

مدت ملکش دوازده سال و دو ماه، عمرش بیست و هشت سال بود و قبل از فوت او برادرش یوسف بیک و مادرش سلجوقشاه از عالم رحلت کردند و مولانا بنایی شاعر نیز درین وقت گفته:

بیت

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری — عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری

و حضرت مخدومی نیز درین باب گفته:

بیت

عمری دل من زشوق یعقوب طپید — یعقوب برفت و روی یوسف ندید
رنجی که به‌من از غم یعقوب رسید — هرگز یعقوب از غم یوسف نکشید

و این رباعی نیز از مخدومی جامی است.

رباعی

در راه طلب طالب و مطلوب نماند — در بزم طرب راغب و مرغوب نماند
نیل فلک از موج قضا طغیان کرد — در مصر لقا یوسف و یعقوب نماند

تاریخ مدرسهٔ سلطان حسین میرزا بایقرا

در ولایت هرات در همین تاریخ ۸۹۸ سلطان حسین میرزا جهت علمای دین و فضلای فضیلت‌آئین و سالکان راه یقین مدرسهٔ بنا فرمود که کاردانان عقل و خورده‌شناسان خرد انگشت تحیّر به دندان تفکر می‌گرفتند. صاحبان علم مساحت ارتفاع این خیرالبقاع را با پیش طاق لاجورد زرنگار فلک در یک مسافت دیده‌اند. خیرالانامی حضرت مخدوم جامی را در آن مدرسهٔ پرتزئین و در همان بنای بهشت‌آئین چون حضرت ادریس در مسند تدریس بودند جمهور طلبه از خوان افادهٔ آن مدقّق‌الاجتهاد نصیب و استفاده بقدر استعداد می‌ربودند. از برای تمامی مدرسهٔ عالی هر یک از فضلا تاریخها گفته‌اند از آن جمله این است:

این عمارت که خیره است درو | چشم صورتگران چین و خطا
هست و بانی سال تاریخش | «شاه سلطان حسین بایقرا»

ذکر تولد زبدةالانام مولانای جام و تاریخ وفات آن خیرانجام قُدِّس سِرّه

عالیجناب متعالی‌نساب قدسی‌مآب قطب‌الاقطاب مرجع‌الکرام حضرت مولانای جام والد بزرگوار آن مخزن‌الاسرار معدن‌الآثار احمد بن محمد دشتیست و دشت قریه‌ای است از توابع اصفهان. والدهٔ ایشان از اولاد امام محمد شیبانی است. نام نامی عبدالرحمن گویند والد ایشان بنابر حوادث زمان و انقلاب دوران از صوب اصفهان به جانب خراسان آمده در قصبهٔ خرجرد جام قریب بتربت زنده فیل احمد جام مقام کردند و هم در آن ولایت متأهل شدند و حضرت مشارّالیه در شب بیست و سیوم شهر شعبان ۸۱۷ از جهلستان عدم به علم‌آباد وجود قدم نهاد.

قطعه

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی | که زد ز مکّه به یثرب سرادقات جلال
ز اوج قلهٔ پروازگاه عرش قدم | بدین حضیض هوا سُست کرد تا پر و بال

چو مولد و مقام جام بود بنابر این سبب جامی تخلص کردند چنانچه خود این معنی را به ابروی بیان اشارت کرده:

مولدم جام و رشحهٔ قلمم | نشئهٔ جام شیخ‌الاسلامی است
لاجرم در جریدهٔ اشعار | به دو معنی تخلصم جامیست

بعد از اندک زمان عالم از لمعات شمع فضایل آن جناب و لوایح چراغ کمال آن کمالات‌اکتساب چون فروغ مشعل آفتاب منوّر و روشن گردید و نفحات‌الانس انفاس ریاضت‌اساسش صفحات ریاض علوم ریاضی و غیره را نزهت و نزاهت و خضرت و خضارت بخشید و از بهارستان طبع شگفت‌پیرا [کذا] بوستان نظم و گلستان نثر خرمی و نضارت یافت. آری اگر مصنّفات کثیرالبرکاتش را مسبّحان عالم بالا چون سبحةالابرار دست به دست گردانند سزاست با مقربان ملأ اعلی مانند تحفةالاحرار سر دست آرند رواست. مشارّالیه در زمان سلطنت سلطان ابوسعید میرزای گُرکان به ترتیب دیوان غزل و تألیف بعضی رسایل پرداخت و سایر مؤلفات در ایام دولت سلطان حسین میرزا تحریر یافت.

امیرکبیر صایب‌تدبیر میرعلیشیر که مطاع جهانیان و مراد عالمیان بوده مطیع و مرید آن جناب بوده ازین اطاعت و ارادت سرافرازی می‌یافت. همیشه غاشیهٔ متابعت بر دوش جان و کمند ارادت بر گردن اذعان داشت و حضرت مخدومی قاعدهٔ مودّت و شرایط محبت دربارهٔ آن مقرّب حضرت به جای می‌آورده. بلکه بعضی از تألیفات به نام نامی و اسم گرامی او نوشته‌اند. هشتاد و یکسال شربت زندگی از متکفل حیات نوشید و بعد از آن در زمرهٔ «و سقاهم ربّهم شراباً طهوراً» گردیدند چنان که از عدد حروف کاس که مرادف جام است معلوم و مفهوم می‌گردد که در مدت عمر چهل و چهار کتاب تصنیفش نموده و آن مؤلفات نیز موافق عدد حروف جام است که مرادف کاس است. اعداد و اسامی رسایل و تصنیفات رفیع‌الدّرجات برین ترتیب است:

تفسیر کلام از فاتحة تا آیت «فایای فارهبون»، شواهد النبوة، نفحات‌الانس، مقصدالفصوص، رسالهٔ طریقهٔ صوفیه، شرح لمعات، شرح نصوص، لوامع، شرح بعضی ابیات فارضیه، لوایح، شرح تبیین مولانای روم، شرح تبیین امیر خسرو دهلوی، شرح حدیث ابی‌ذر عقیلی، شرح سخنان خواجه محمد پارسا، ترجمهٔ اربعین، مناقب حضرت مولوی رومی، مناقب خواجه عبداللّه انصاری، رسالهٔ تحقیق مذهب صوفیه، رساله در اثبات وجود، رساله در جواب و سؤال هندوستان، رساله در لا اله الّا الله، رسالهٔ در مناسک حج، هفت اورنگ بدین ترتیب سلسلهٔ الذهب، سلامان ابصال، تحفةالاحرار، سبحةالابرار، یوسف زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامهٔ اسکندر، دیوان اول، دیوان ثانی، دیوان ثالث، بهارستان، رسالهٔ کبیر در معمّا، رسالهٔ صغیر در معمّا، رسالهٔ منظومه در معما، رسالهٔ عروض، رسالهٔ قافیه، رسالهٔ موسیقی، منشأت، شرح ملّا بر کافیه، و شرح مفتاح‌الغیب.

اوقات کثیرالبرکات را همیشه در تألیف و تصنیف می‌گذرانیدند. با وجود اشتغال عبادت حضرت ذوالجلال لحظهٔ به اهمال نمی‌گذاشت در تاریخ هژدهم محرم‌الحرام یوم جمعه ۸۹۸ مرغ روح پرفتوحش از قفس قالب پرواز نموده بشاخسار سدرة المنتهی آشیان و مأوی کرد و نعش مبارک مخدومی را به عیدگاه هرات به تخت مولانا سعدالدین کاشغری در پیش رویش دفن کردند. امیر کبیر میرعلیشیر در مرثیهٔ آن حضرت ترکیب‌بند غرّا در سلک نظم کشید که مطلعش این است:

مطلع

هر دم از انجم و از چرخ جفای دگر است — هردم از انجم او داغ و بلای دگر است

مولانا نورالدّین که از شاعران ابدال و از دانشمندان صاحب حال بود این گوهر تاریخ را از صدف سینه برآورده در رشتهٔ نظم کشیده و آویزهٔ گوش مستمعان گردانید.

تاریخ

جامی‌که بود مایل‌جنّت مقیم شد — فی روضة مکرّمه عرضها‌السّماء
کلک‌قضا نویشت روان بر دَرِ بهشت — تاریخِهِ «و من دخل کان آمنا»

مولانا حسامی در تاریخ وفات زبدة الانامی چنین گفته:

تاریخ

جامی‌که آفتاب سپهر کمال بود — تصنیف کرده بود ز هر علم بی‌حسیب
رفت ازمیان و ماند میان سخنوران — تاریخ فوت خویش به اشعار دلفریب

* * *

در وفات امیر بیک سِیَر — گشت تاریخ «ساقی کوثر»

تاریخ وفات پهلوان احمد بن محمد

پهلوان احمد بن محمد ابو سعید علیه الرحمة الرضوان از معاصران مخدومی جامی‌اند. مشارّالیه با وجود لباس پراساس قال مُحَلّی به حلیهٔ حال بوده‌اند. دایم‌الاوقات مصاحبت به حضرت مولوی جامی داشته‌اند امّا از روی الفتی که در میان هر دو بزرگ واقع بوده در عالم جسمانی بعد از گذشتن یک سال در دویم شهر جمادی‌الثانی ۸۹۹ در نعمت‌آباد هرات مرغ روح مشارّالیه با روح پرفتوح حضرت مخدومی در عالم مجردات ملاقات کردند و مدفن او در ولایت هرات است. در تاریخ فوت پهلوان امیر علیشیر این معنی را در خیر بیان آورده:

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور — که در دهرش نبود اقران و امثال
سر سرحلقهٔ اهل طریقت — که رفت از قید گیتی فارغ‌البال
ز بعد قطب عالم عارف جام — که او مخدوم عالم بود از اقبال
پس از سالی سوی جنّت خرامید — ازین دیرینه دِیرِ مختلف حال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش — بگویش «بعد مخدومی به یک سال»

تاریخ فوت قاضی نظام‌الدین قُدِّس سِرّه

قاضی نظام‌الدین ابن مولانا شرف‌الدّین ابن حاجی محمد فراهی است. مولانا شرف‌الدّین در سلک علمای کرام ابوالقاسم بابرمیرزا انتظام داشت. گویند قاضی نظام‌الدّین در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا در مسند قضای ولایت هرات متمکن بود. عدالت در زمان او به مرتبه‌ای بود که در دارالمحکمهٔ معدلتش منافات بین‌التضاد مرتفع می‌گشت. در تاریخ ۹۰۰ سجل حیاتش به حکم قاضی الحاجات به توقیع ممات موشّح گردید و در مزار فیض‌آثار مقرب‌الحضرت الباری خواجه عبدالله انصاری مدفون گشت. صاحب روضة‌الصفا محمود بن خاوند شاه این رباعی تاریخ را نظم کرده:

تاریخ

آن کس که شریعت به نظام از وی شد — از حکم قضا سجل عمرش طی شد
از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام — توضیح پذیرفت که فانی کی شد

در صورت تعمیه هرگاه که نام از اسم نظام محو گردد که محو از آداب عمل اسقاط است. تاریخ ۹۰۰ ایضاح پذیرد.

دیگری از فضلای زمان در تاریخ قاضی گفته:

تاریخ

به مولانا نظام‌الدّین قاضی — فلک چون از کجی تیغ جفا راند
ز بس کو بود در امر قضا راست — بجای راستانش چرخ بنشاند
ز بهر فوت او تاریخ جستم — خرد گفتا «قضا بی‌راستی ماند»

نزد راست‌طبعان ظاهر است که از قضا اسقاط الف کرده است.

فوت میر محمد امین

میرمحمد امین که از امرای سلطان حسین میرزا بود و اعتبار تمام عندالانام و عزّت لاکلام بین‌الخواص و العوام داشت. آخر از روی کریمهٔ «ولو بسط‌اللّه الرزق لعباده لبغوا فی الارض» بتلبیس ابلیس بر امام زمان و سلطان عظیم‌الشأن جلی العدل و الاحسان یاغی شده از مضمون «لاظفر مع البغی» آگاه نگردید و از طریق مستوی مستقیم انقیاد بیرون

آمد و قدم از جادهٔ اطاعت و فرمان‌برداری یکسو نهاد. گردن تسلیم از رشتهٔ ارادت و کمند عبودیت پیچیده و از کیفیت شراب غفلت سرمست بوده راه مخالف می‌پیمود. آتش ظلم در خرمن حیات بیچارگان می‌انداخت و مظلومان را دود آه به کهکشان فلک می‌رساند. اما ارکان قصد دولت سلطنت را معمار به دستیاری تعدی و پایمردی ستمکاری هرچند به آسمان نخوت رسانید عاقبت صرصر غضب شهریاری بنای نااستوار بی‌مدار اعتقادش را به خاک خواری برابر کرده امارت او بی‌نظام و حکومت او بی‌انتظام گردید. سر بی‌مغز او را که از خرد خالی و از نخوت پر بود در خدمت سلطان به شهر هرات آوردند. امیر خرد تخمیر میرعلیشیر تاریخی در عبارت تعمیه فرموده:

تاریخ

ظالمی را کشته سوی شهر آوردند سر　　　آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود

از اسم ظالم هرگاه که سر او را آورده شود که ظ خواهد بود تاریخ ۹۰۰ به حصول می‌پیوندد. محمد امین میرزا که از آب شمشیرش سرهنگان در گرداب بلا بودند و از سیلابهٔ خنجرش نهنگان در غرقاب فنا در تاریخ ۹۰۳ از دریای پرطوفان عالم چون موج به یکدم درگذشت. یکی از فضلا در تاریخ فوت او گفته:

تاریخ

سال فوتش من از خرد جستم　　　گفت تاریخ او «خراب ملک»

فوت میربابای مُهردار

سروزیب قبارشک نسیم صبا میربابا، سلطان حسین میرزا سر نیاز به آن سرو ناز محمودوار با ایاز بوده از غایت محبت و مهر مُهرداری او را کرده و داغ محبتش چون نقش نگین از صحیفهٔ سینه‌اش بیرون نمی‌رفت. اما در ایام جوانی و موسم کامرانی نامهٔ عمرش به پایان رسید. ماه شعبان در شب برات ۹۰۴ چرخ بدمهر مُهر خموشی بر دهان او نهاد. فضلا در فوت او تاریخها نوشته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

میر سپهرمرتبهٔ مِهراقتدار　　　باید که بود نادره در خُلق و در صفات
اندر شب برات به تقدیر ایزدی　　　شد نام هستیش از دفتر حیات

تاریخ فوت او شودت منکشف چو روز — هرگه که کم کنند یکی از «شب برات»

دیگری نگین معنی را به کرسی لفظ چنین نشانیده:

تاریخ

میربابای مهردار که چرخ — زده مُهر خموشیش به دهان
یعنی آن گنج لطف و [داد] و کرم — شد به کنج لحد ز دیده نهان
دوشم آمد به خواب وقت سحر — گفتمش ای انیس پادشهان
چیست تاریخ سال فوتت گفت — «باد باقی حیات شاه جهان»

فوت مولانا کمال‌الدین

مولانا کمال‌الدین ولد مولانا شهاب‌الدین اسماعیل طبسی است. در ایام سلطنت سلطان حسین میرزا در تاریخ ۹۰۴ بود که در صدر صدارت و در مسند عزّت متمکّن گشت، از فنون علوم بهره‌ور بلکه از کلیّات باخبر. چنانچه شرح منازل‌السایرین و مجالس‌العشاق از آن یگانهٔ آفاق مولانا کمال‌الدین است. مولانا فصیح‌الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت او گوید:

تاریخ

ای آنکه ز تو زیاده شد صدر قریش — بر اوج صدارتی مه بدر قریش
ای صدر قریشی لقب عالیقدر — تاریخ صدارت تو شد «صدر قریش»

تاریخ فوت ملا شمس‌الدین محمد روحی

مولانا محمد روحی روّحَ‌اللّه روحَهٔ نام مبارکش شمس‌الدّین محمد است. پیشوای اهل زمان و مقتدای آدمیان بود. همیشه طالبان به آستان قبلهٔ راستان رسیده از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات کرده، به مرادات فایض می‌گشتند. در اوایل ماه رمضان در تاریخ ۹۰۴ مریض گشته در شانزدهم ماه مذکور در روز شنبه عالم جسمانی را وداع کرد و روح پرفتوحش به عالم مجردّات انتقال نمود. نعش مبارکش را به عیدگاه هرات برده در پهلوی قبر مولانا سعدالدّین کاشغری دفن کردند. بعد از چند روز بعضی از مریدان شبی در آنجا رفته آن گنج مدفون را در گازرگاه آورده در جنب مزار مقرب باری

خواجه عبدالله انصاری به خاک سپردند. سلطان ابراهیم که امین تخلص دارد در تاریخ ملّا محمّد روز و ماه و سال را در یک مصرع ظاهر کرده و آن پسندیده است.

آن پیر که سِرّ عشق او را — از عین شهود بود مشهود
منسوب به روح در حقیقت — زد نسبت هردو کون مقصود
شد سوی جنان و گشت تاریخ — شنبهٔ که ز صوم شانزده بود

دیگری چنین گفته:

تاریخ

شیخ روحی که بود استحقاق — زبدهٔ عارفان روی زمین
کرد پرواز از نشیمن خاک — روح پاکش به اوج علیین
«مرشد عصر» بود تاریخش — ز اتفاقات دهر گشت همین

در تاریخ ۹۰۴ بود که امیر کبیر صایب‌تدبیر میرعلیشیر در ولایت هرات مسجدی بنا کرد. الحق مسجدی که زمین فیض‌مآثرش چون ساحت عارفان روشن و مصفّا و رسوخ قواعد بنایش چون عماد اعتقاد صادقان پای برجا. منبرش بچند پایه رفیع‌تر از عرش عظیم و صورت محرابش به اشارت ایزد اهل سجده در رکوع تعظیم.

لمؤلّفه

چه مسجد قبلهٔ ارباب‌حاجات — عبادتگاه اهل خرق عادات
چو بیت‌الله ازروی ارادت — نهاده خلق هر سو رو به طاعت
فتوح ازمبدأ فیّاض عام است — که هر دروازه‌اش دارالسّلام است
زروی فیض رفعت همچو منبر — ز مسجدهاست چندین پایه برتر
گراین سنگین‌بنا از خاک وآب است — ز حسرتخانهٔ شیطان خراب است

از برای اتمام این مسجد عالی مولانا درویش علی تاریخ لایق نوشته:

تاریخ عمارتش اگر می‌خواهی — «ارقام عناصر است افلاک»

ازروی قاعدهٔ تلمیح رقم عناصر چهار است ورقم صفر همان صفر است و رقم افلاک نه. این ارقام را به‌طریق ترتیب ملاحظه کرده شود ناچار رقم نهصد و چهار پذیرد که مقصود است.

تاریخ وفات امیر حسین معمّایی

مولانا امیر حسین نیشابوری در تزکیهٔ نفس نفیس و در تصفیهٔ باطن شریف عدیم‌المثل و معدوم‌المثال بوده، به علم ظاهر نیز مشغولی نموده، اوقات تحصیلش چون اعمال تکمیلی کاملان نه چون ازمان تسهیلی ساهلان، در اکثر علم بی‌بدل بود و به تخصیص در فنّ معما، چه اسم نامی و نام گرامی او در همه‌جا مشهور است. چنانچه تشبیه و نظیرش در مرآت قلب عکس‌پذیر نیست. همیشه از پرتو شمع ادراک آن بلندمرتبه آفتاب استعارهٔ روشنی کردی. زمانی که مهلت حیات سرآمد در تاریخ ۹۰۴ معماران قضا، ترکیب عنصری او را بی‌تحلیل اجزای صوری از پای درآورد و روح مجرّدش را از روی انتقاد مقطعی انتزاع نموده ببیت‌المعمور آخرت برد. مدفن آن نادره فنّ هرات است درگنبد مسجد در دارالملک اخلاصیه مقرب سلطانیه امیرعلیشیر.

تاریخ

مظهر خُلق حسن میر حسین — سیّد فاضل فرخنده صفات
کرد رحلت به سوی خلد برین — یافت از حادثهٔ دهر نجات
نور رحمت چو برو نازل شد — «نور رحمت» شودش سال وفات

دیگری چنین گفته:

سیّد حسین قدوهٔ ارباب فضل بود — بر اهل تعمیه همه فایق فتاده بود

اصل هرات بفتح است امّا در السنه عوام به کسر مشهور گردیده. از اعظم بلاد خراسان است و آن را اسکندر بنا کرده است. مولانا عبدالعلی بیرجندی در کتاب اقالیم نوشته: در وقت ذوالقرنین متوجه مُلک چین بوده. بدان موضع رسیده چون باد صبا در آن موضع بسیار می‌وزید آن زمین را موافق مزاج خود یافت. فرمود در آنجا شهری بنا کنند. طول و عرض آن را تعیین نمود. بعد از رجعت از ولایت چین قلعهٔ او را مهیا کرده بودند و در آنجا قریب به چهاردانگ فرسخ است.

و صاحب تقویم‌البلدان گوید که در قدیم‌الایّام ولایت هرات چهار دروازه داشته، یکی بر شمال آن را دروازهٔ بلخ گفتندی، دیگری به جانب جنوب آن را دروازهٔ سیستان گفتندی، و ثالث به جانب مشرق آن را دروازهٔ غور می‌گفتند، رابع به سوی مغرب بوده و

آن را دروازهٔ شیراز گفتند. حالا این اسماء تغییر یافته، دروازه‌ای دیگر به طرف شمال زیاده گردیده است.

تاریخ فوت امیر صایب تدبیر میرعلیشیر نوایی قُدِّس سِرّه

خسرو اقلیم سخن‌آرائی نظام‌الدّین امیر علیشیر نوایی در دور سلطنت سلطان حسین‌میرزا از منصب وزارت به مرتبهٔ امارت رسیده بود. امّا در امور وزارت چنان بود که باصابت تدبیر زنگ کدورت از آیینهٔ دولت می‌زدود و از وفور دِرایت از عُطارد قصب‌السبق می‌ربود.

قطعه

جریر کلکش در کشف مشکلات جهان — چنانکه نغمهٔ داود در ادای زبور
نه در حدیقهٔ فکرش وزیده باد غلط — نه در صحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور

خمسهٔ شیخ نظامی را به‌ترکی جواب گفته و تذکرة‌الشعرا نیز دارد و تدوین دیوان کرده و به بعضی رسایل دیگر نیز پرداخته. امّا در تاریخ ۹۰۴ مشرف قضا روزنامهٔ حیات او را چون فرد باطل از دفتر لیل و نهار بیرون کرد و اوراق اعمال و اجزای ارقام افعال او را به دیوانگاه «اِنّما حِسابَهُم عند ربّهم» برد. ولادت امیرکبیر در سنهٔ اربع و اربعین و ثمان مئه بود. وفاتش در صبح یکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی سنهٔ مذکور. قبرش پهلوی مسجد جامع است که خود بنا کرده بود در دارالسلطنهٔ هرات.

فضلای زمان هر یک تاریخها نوشته‌اند. از آن جمله سلطان ابراهیم که امینی تخلص دارد این تاریخ را نظم کرده:

میر دین‌پرور علیشیر آنکه بود — عقل و دانش ملک و ملت را پناه
در هدایت هادی راه هدی — در ولایت والی دین اله
عاقبت زین تنگنا آمد به تنگ — شد سوی فردوس با صد عزّ و جاه
در جنان جستند از تاریخ فوت — گفت رضوانش «ولایت انتباه»

تاریخ دیگر محمودشاه ابن خاوند شاه گفته:

تاریخ

جــناب امــیر هــدایت پـناهی / کـه ظـاهر ازو گشت آثـار رحـمت

شـد از خـارزار جـهان سـوی بـاغی / که آنجا شکفته است گلزار رحـمت

دیگری از فضلا چنین گفته:

میر خورشید صفت میر علیشیر که او / رخت بـربست ازیـن زاویـهٔ پـرمحنت

سـال تـاریخ وی از مـنزل او پـرسیدم / آمد آواز ز فردوس که «جـنّت جـنّت»

دیگری چنین فرموده:

تاریخ

بود کـیخسرو در اقـلیم سخن / گشت از آن تاریخ او «کیخسرو»

ذکر خروج خان کشورستان شیبانی‌خان تا زمان وفات ازین دیر پرآفات

ابن بداق سلطان ابن ابوالخیر سلطان ابن طغرل ابن لقوقان [کذا] ابن مالوی ابـن جوجی‌خان ابن چنگیزخان است و والدهٔ او قوزی بیکم. او نیز نتیجه‌ای است از دودمان عالیشان. در هشتصد و پنجاه و پنج از صحرای عدم به شهرستان وجود عزم نمود. گویند در بدایت حال که قدم جرأت در رکاب غیرت نهاد در ماوراءالنهر آمده به خدمت سلطان احمد ابن سلطان ابوسعید می‌بود. در ابتدای حال مرید حضرت شیخ جمال‌الدین گردید. در آن اوان چندوقت به خدمت امیرعبدالعلی ترخان که حاکم و والی سمرقند و بخارا بوده است. روزی در خاطر خان عالی گذشته که امیرعلی پادشاه است من چرا پادشاه نباشم که پادشاه‌زاده‌ام. باین خاطر به ملازمت حضرت جمال‌الدین آمده و حضرت شیخ را اشرافی شده فرموده‌اند که در خاطر تو آمده که کی میر عبدالعلی متشرع معزول گشته، تو پادشاه شوی. دگربار پیش ما میا و خان از مجلس ایشان برآمده گفته که دیگر پیر صاحب دولتی عزیزی درین بلاد باشد. شیخی حضرت شیخ منصور را که از مریدان شیخ تـاج‌الدیـن و شیخ تاج‌الدین از مریدان شیخ نورالدین الخوافی قُدِّس سِرّه‌اند، ایشان به ملازمت شیخ منظور رسیده، حضرت شیخ فرموده‌اند که سفره آرید. سفره آوردند. بعد از جمع کردن سفره فرمودند که چنانچه سفره را جمع می‌کنند تو نیز از کنار ولایت متوجه شو و نـیز

فرمودند، اولیای گرامی جمع شده و بفرمودهٔ سلطان‌الطریقه خواجه احمد یسوی قُدِّس سِرّه از برای پادشاهی تو فاتحه خواندند و در آن مجمع حضرت جمال‌الدین حاضر بودند و به پادشاهی تو راضی نبودند. اما چون سلطان‌الاولیاء خواجه احمد یسوی قُدِّس سِرّه برآنند که تو پادشاه باشی بفرمودهٔ شیخ منظور، شیبانی‌خان متوجه منغت شد و از آنجا جمع اوزبکیه راگرفته متوجه ولایت شد. و به جانب ترکستان که وطن اصلی است رجعت نمود. بعد از چندین وقت با لشکر دشت قبچاق به صد طمطراق یراق عزیمت ماوراءالنهر کرد. در تاریخ ۹۰۴ نخست کمند همّت بر فراز کنگرهٔ ولایت سمرقند فردوس مانند انداخت. مولانا محمد بدخشی که از ظرفای آن وقت بود، تاریخ آمدن شیبانی‌خان را در ماوراءالنهر خوش گفته:

بدخشی گرچه بی‌حد گفت تاریخ ولی تاریخ دوران تو خوش گفت

در آن وقت حاکم ولایت سلطان علی میرزا ابن سلطان محمود ابن ابوسعید بود. خان صاحبقران به صد فسانه و افسون و به چندین نیرنگ و فسون آن سرو ریاض پادشاهی و آن حدیقهٔ ظل‌الهی را از قلعهٔ سمرقند بیرون آورده در زمین کان‌گیل که از نواحی اوست چون سایه از پای درانداخت و علم خورشید بر اوج سپهر عزّت افراخت و سمرقند محل و مقرّ جنود ظفر اثر گردانید. در اندک فرصت تباشیر صبح دولت از افق طالعش طالع شد و آفتاب برج جلال روی به درجهٔ ارتفاع نهاد و تمام ولایات ماوراءالنهر از لمعان تیغ برق نشان روشن و درخشان کرد. غارتگری را به قدری پیشنهاد خاطر کردند که پیش ازین یغما در ایام عشرت از ساغر لبریز صهبا در تاراج عقل ندیده بودند. فتنه‌انگیزی شایع گشت که در ایّام ماضی این حال را در چشم پرفریب دلبران مشاهده کرده نمی‌شد. پریشانحالی و آشفته‌احوالی آن مقدار روی‌داد آورد که در سلسلهٔ زلف مهوشان ملاحظه نمی‌رفت. الحاصل سپاه سهمناک بی‌باک اوزبک چنان استیلا یافت که زبان بیان از تقریر و بیان خامه از تحریر عاجز و قاصر است. چون معمورات عالم در آن زمان از قصر دل عاشق خراب‌تر گردید و سیل موج‌خیز فتنه منزل جغد را به ویرانی، بنیاد آبادی کرد. همان تاریخ ۹۰۶ یکی از دانشمندان تاریخی مناسب وقت گفته:

تاریخ

سال تاریخ آمدِ اوزبک در تفکر شدم که چیست حساب

از پس پـــرده هـــاتف غـــیبی　　گفت بر مـن بگـو «زمـانه خـراب»

ذکر خروج شاه اسماعیل به فرمان ربّ جلیل

زمانی که کوس دولت شهنشاهی و صدای نوبت پادشاهی شاه اسماعیل در ممالک عراق و خراسان غلغله انداخت و رایت فرمانروایی در عرصهٔ مملکت ایران برافراشت و مذهب مذموم شیعه شایع گشت به نوعی که اهل سنّت سنیّه در هر گوشه متواری شدند و قوم غافل یوماً فیوماً در ترویج و تقویت مذهب باطل می‌کوشیدند بلکه ساعة و ساعة از غایت جهل و نادانی از شراب غفلت می‌نوشیدند. آن مستان بادهٔ غرور از خمار صبح نشور آگاه نبودند.

لمؤلّفه

قـومی کـه نـه آگـاه ز اسـرار شـوند　　از جـام غـرور مست سـرشار شـوند
جز در سرشان خمار حاصل نشـود　　فردا که ز خواب مـرگ بـیدار شـوند

در آن زمان که مولانا شهیدی که از فضلای عصر و از ظرفای دهر بود در همین تاریخ ۹۰۶ «مذهب ناحق» تاریخ گفته الحق مناسب و لایق فرموده. این معنی معلوم زمرهٔ از اصحاب اعراز که از جادهٔ قویم انصاف انحراف و اعراض داشتند رسیده گردید. بی‌توقف و تعلل به عرض پایهٔ سریر سلطنت شاه اسماعیل رسانیدند. شاه به احضار مولانا امر کرد مشارّالیه در حضور شاه حاضر شده فرمود که احوال داعی از امثال اینچنین جنایات و خیانات مبرّاست بلکه از اندیشهٔ این نوع خیالات و تصورات معرّا. نه بر زبان گذرانیده‌ام نه بر خاطر نه بر عقیده من نیز هرگز آن بوده است. هرگز انامل فکرت رقم این حال بر صحیفهٔ خیال نکشیده، اندیشهٔ این صورت مطلقاً در لوح آیینه خاطر فاتر نرسیده و این کمینه از لباس آلودهٔ تهمت معرّاست و از تفکر این محالات منزّه و مبرّا. آنچه بکر فکر از حملهٔ خیال نموده «مذهبنا حق» است نه مذهب ناحقّ. این سخن خاطرخواه شاه گردیده اصحاب غرض جمله خوار و خاسر گشتند.

تاریخ فوت مولانا جلال‌الدین دوّانی قُدِّس سِرّه

نیّر اوج عظمت و اجلال، آفتاب سپهر فضل و افضال، خورشید فلک دانش و کمال، مهر پرتنویر آسمان اقبال، علّامهٔ دوّانی. مولانا جلال در تاریخ هشتصد و سی از جهل‌آباد

مُلکِ عدم به دارالعلم شهر وجود ظهور نمود چنانکه آن چشم و چراغ علماء و نور دیدهٔ فضلا را «قرةالعین» تاریخ تولد شده.

تاریخ

تاریخ ظهور آن یگانه　　　شد قرةعین در زمانه

مدت حیات مجمع‌الکمالات، معدن‌السعادات، هفتاد و هشت سال بود. در آن ایام طلبه را از صحبت اکسیرخاصیت بهره‌مندی تمام حاصل شده، مس وجود هریک از کورهٔ ریاضت چون زر خالص عیار بیرون آمده. مصنّفات علّامهٔ انام شهرت لاکلام دارد. امّا زمانی که اجزای دفتر حیاتش به خاتمه رسید در شهور سنهٔ ۹۰۹ شیرازهٔ اوراق کتاب عمرش از هم گسسته گردید. در خراسان مدفون است.

ذکر توجه نمودن شیبانی‌خان به جانب بلخ

پادشاه جمجاه انجم‌سپاه بعد از تسخیر ولایت سمرقند عنان توجه به صوب ام‌البلاد بلخ منعطف داشت. بسعی اندک و همت بسیار لوای فتح و ظفر به چرخ اخضر برافراشت از آنجا که غارت و تاراج حال سپاه اوزبکیه است در اندک زمان آن معموره آباد را از آتش غضب و به آب شمشیر با خاک برابر کرده بلکه بر باد فنا دادند. در آن عصر یکی از دانشمندان دهر تاریخی مناسب مقام نظم کرده:

تاریخ

محمدخان چو از آمویه بگذشت　　　از آن تاریخ شد «ویرانی بلخ»
تمام شهر ویران گشت از جنگ　　　شراب عیش اهل بلخ شد تلخ

ولایت بلخ

گویند ولایت بلخ از اقلیم چهارم است، به‌زعم اکثر مورخین بنای اول است که واقع شده. بعضی گویند دماوند مقدّم است و بعضی بابل را گویند.

تاریخ عمارت منبری که امیر علیشیر کرده

در تاریخ سنهٔ ۹۰۹ امیرکبیر میرعلیشیر در ولایت هرات به مسجد جامع خود بنا

کرده، منبری عمارت فرموده از مرمر که به این سنگینی بنای چشم روزگار ندیده. الحق منبری که اولین پایه‌اش به عرش همسری دارد و کرسی‌بندی او با پیش‌طاق بر فلک اعظم برتری می‌جوید و خطیب بر فرازش چون موسی به طور سینا ثناخوان و واعظ در پایهٔ پستش چون فرشته بر اوج هفت چرخ کیوان. قاضی اختیارالدین حسین که قاضی بالاستقلال هرات بوده بسی دانش داشت. از مصنفات اوست «اقتباسات» و «مختار-الاخبار». آن بلندپایه در تاریخ این منبر عالی چنین گفته:

تاریخ

از همت بزرگی شد منبر مکمل — کز غایت بزرگی بر عرش سر کشیده
تاریخ آن همایون منبر ز عقل جستم — «منبر ز سنگ مرمر گفتا کسی ندیده»

گویند قاضی اختیارالدّین در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا تا نوبت دولت شاه-اسماعیل در قید حیات بوده. مثنوی به نام شاه اسماعیل نوشته و این دو بیت از آن است:

مثنوی

شه خضررای سکندرضمیر — فریدون‌علم خسرو جم‌سریر
بکرد آنچه او کرد در عزم جزم — نه حاتم نه رستم به بزم و نه رزم

تاریخ فوت مولانا معین‌الدین علیه الرّحمه

مولانا معین‌الدین الفراهی که مستجمع کنوز انوار حقایق و مستحضر رموز انواع دقایق بوده در زمان دولت سلطان جمجاه سکندر زمان سلطان حسین ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرای گُرکان در سلک اهالی عظام انتظام داشته و پایهٔ سخن را از بلندی رتبه به معراج اقبال رسانیده. آن نیکوسِیَر را بسی تصنیف و تألیف است. از آن جمله بیست کتاب که مشهور است به سِیَر و او مشتمل است بر شش رکن. رکن اول در تحمیدات حضرت رب‌العالمین و رکن ثانیه در معجزات سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین صلی الله علیه و سلم و باقی ارکان در واقعات عجیبه و غریبهٔ انبیا و رسول اکرم‌الاکرمین و اصحاب دین است و این کتاب را به اشارت آن سرور و شفیع یوم‌المحشر نوشته. الحق عروس الفاظ لطیفش در جلوه گاه آفتاب کمالات موجب هزار تحسین و معانی شریفش در سواد حروف مستوجب چندین آفرین، عباراتش از واردات غیبی و استعاراتش از ورای پردهٔ

لاریبی است. هر فصلش مفاتیح ابواب قلوب عارفان و هر بابش کتاب اسرار صادقان. ارکان ابیاتش کعبهٔ مقصد، سواد الفاظش حجرالاسود، در ریاض اوراق او روضةالاحباب مسطور و در حدایق صحایفش حدیقةالاصحاب مذکور. زمانی که آن نیک‌سِیَر را کتاب عمر به اتمام و دفتر حیات به اتمام رسید در تاریخ ۹۰۹ کاتب اعمال قلم از جریدهٔ احوال او کشید در مزار فایض‌الانوار مقبول حضرت باری خواجه عبدالله انصاری مدفون گشت. «معین خلایق» تاریخ است.

مولانا فخرالدین ولد امجد فرزند ارشد مولانا کمال‌الدین حسین

در عهد دولت سلطان حسین میرزا از برای تألیف کتاب رشحات فایض‌البرکات که از ترشح خامهٔ بحرجریان گوهرافشان گردیده است خود تاریخ آن کتاب را نظم کرده.

تاریخ

آمد رشحات ماکثیرالبرکات　　چون آب خَضَر منفجر از آب حیات
یابند محاسبان سنجیده صفات　　تاریخ تمامش از حروف «رشحات»

مولانا را تألیف بسیار است از نظم و نثر از منظومات: محمود و ایاز است و مدفن آن نادره فن در ولایت اوبه است

تاریخ فوت مولانا حسین واعظ

مولانا کمال‌الدین حسین واعظ که از بلندی گفتار پایهٔ منبر به اوج رفعت گردون رسانیده و شاهدان معانی را به قماش الفاظ دلپسند خلعت تازه پوشانیده، چراغ محفل اصحاب و شمع قندیل محراب بوده از صیت مقال صدا در گنبد افلاک انداخته و از غلبهٔ حال دل از ماسوی‌الله پرداخته آن خیرالواعظین در همهٔ اوقات دُرَر نصیحت و جواهر پند و موعظت را آویزهٔ گوش مستمعان خردمند می‌کرد و علمای کرام و فضلای ذوی‌الاحترام بل جمهور انام اکثر ایام در مجلس اکسیرخاصیت می‌رسیدند. آن مظهر دانش در علم نجوم و انشاء بی‌مثل و در سایر علوم بی‌امثال بوده. از جملهٔ مصنفات فایض‌البرکات مشارٌالیه جواهرالتفسیر و مواهب عَلیّه و روضةالشهداء و انوار سهیلی و مخزن‌الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات است در تاریخ. تمامی تفسیر والد ارشد ارجمند مولانا فخرالدین با خامهٔ مشکین شمامه رقم کرده.

تاریخ

تا خامه‌ام این نامهٔ اقبال نوشت اقبال سخن به ایمن‌الفال نوشت
گفتم که تو سال و روز و تاریخ نویس فی‌الحال دوم ز شهر شوال نوشت

تاریخ ۸۹۹ است و کتاب انوار سهیلی که بحریست مملو از گوهر نصیحت و هر صفحهٔ او سفینه‌ای است پر از جواهر حکمت در تاریخ نهصد و پنج به اتمام رسید. اخلاق محسنی که حسن عبارتش به جواهر معنی مبیّن و چهرهٔ کلماتش بر نور تحسین مزیّن است مشارٌالیه خود در تاریخ تمامی کتاب نوشته:

تاریخ

تاریخ این کتاب پرسیدم از خرد فی‌الحال در نویشت که «اخلاق محسنی»

الحاصل آن نادره گفتار را اجل موعود در رسید. در تاریخ ۹۱۰ مهر خاموشی به لب اظهار زد و عالم آخرت را منزل ساخت و در ولایت هرات مدفون گشت. تاریخ فوت او «ناصح‌الخلق» است و از اشعار بلاغت‌آثار او این مطلع بر سبیل یادگار نوشته شد:

سبزخطا ز مشک‌تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب‌داده را بر گل نسترن مزن

فوت مولانا عبدالجمیل

مولانا عبدالجمیل که به جمال اخلاق بی‌مثال آراسته و به زیور فضل و به حلیهٔ کمال پیراسته بود در تاریخ ۹۱۱ از دار بی‌مدار دنیای فانی به ریاض جاودانی رحلت کرد. سلطان ابراهیم در تاریخ وفات او فرماید:

تاریخ

افسوس از آن سپهر دانش کس نیست چو او ستوده آفاق
زان عبد جمیل گشت نامش کاراسته شد به حسن اخلاق
تاریخ وفات او خرد گفت «علّامهٔ بی‌مثال آفاق»

تاریخ فوت مولانا حسامی قُدِّس سِرّه

مرشد نامی مولانا حسامی از مشاهیر جهان و از اکابر زمان بوده اصل او از خیوق

است چنانچه خود فرموده که: «اصلم ز شهر خیوق حالا درین دیارم». آن مجذوب الهی اکثر اوقات شریف را به سیاحت گذرانیده و از قبای بی‌بقای دنیا چشم پوشیده و لباس پلاس فقر بر دوش آزادگی انداخته. الحق آگاه‌دلی که هر یک الف بخیهٔ خرقه‌اش انگشت شهادت است به وحدانیت واحد مطلق و صورت کشتی در پهلوی آن سفینهٔ دریای معرفت چون زورقچهٔ که بی‌تحریک باد مراد روان. چه کشتی که زلال صاف آگاهی در میان کلاه از ترک ماسوی الله بر سر کرده و از لف نمد مدّی چون دود دل در کمر بسته. راستی عصایی است بر دست هدایتش مستقیم و نیستی ردایی است بر دوش ارادتش در تعظیم.

بیت

در آن آزادگـی بس شاهدِ حـال   که بود از کوچک ابدالانش ابدال

الحاصل مصداق حدیث سیّدالبشر که «الفقر فخری» است آنجناب را صادق بوده عمرها در خدمت بزرگان دل‌آگاه به تخصیص در صحبت قطب‌الاقطاب حضرت خواجهٔ احرار خواجه عبیدالله بسر برده و فایده‌ها بر وجه می‌زبوده و مشارّالیه را دیوان است در غایت لطافت و در نهایت نزاکت. زمانی که آن ابدال صاحب‌دل را وقت ارتحال رسید در تاریخ ۹۱۱ بساط بسیط عالم عنصری را چهار تکبیر گفته پهلوی راحت را به تکیه‌گاه زاویهٔ خاک نهاد و آن واقعهٔ غریبه در روز جمعه ربیع‌الاخر بود. فضلا تاریخها گفته‌اند. از آن جمله این است:

تاریخ

مرشد کامل حسامی پیر دهـر   روز جمعه در لحـد پـهلو نـهاد

گفتمش تاریخ فوت خود بگـو   گفت تاریخ «از گدایان خیر باد»

مرقد مطهرش در ولایتِ قراکول است

ذکر تولد سلطان حسین میرزا تا زمان وفات سلطان حسین میرزا ابن سلطان منصور ابن سلطان غیاث‌الدین ابن امیرزاده بایقرا ابن عمر شیخ ابن امیر تیمور گُرکان

در تاریخ هشتصد و چهل دو سلطان عاقبت محمود در عرصهٔ وجود آمد. بعد از آنکه

نهال اقبال نوباوهٔ شهریاری از جویبار بهار گلشن کامکاری نشو و نما یافت بعد از وفات ابوالقاسم بابر ابن بایسنغر در مرو شاه جهان که امالبلاد ولایت خراسان است در شهور ۸۶۱ به تخت شاهی و بر سریر مملکت پناهی نشست. از آنجا به دارالسلطنهٔ بهشت خاصیت هرات به عزّت از هرچه تمام آرام یافت و نقد اوقات را صرف صحبت کیمیا- خاصیت علما و فضلا می‌کرد. افراد و اشخاص کرام بل‌جمهور طوایف انام به حکم نافذ او منوط و مربوط گشته. نظام حال خلایق و انتظام مجموع طوایف را در سلک ضبط و ربط درآورده، اجنحهٔ همای سعادت و اقبال را بر مفارق بلندپروازان اوج عزّت و شکسته‌بالان آشیان عزلت آن دیار فیض آثار گسترانیده در سایهٔ رفیع پایهٔ «سلطان العادل ظل‌الله فی‌الارض» مرفه‌الحال و آسوده احوال گردند و این خاقان فلک مکان رفعت توأمان از واهب‌العطایا چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده. اما گویند با وجود غرور سلطنت و کامرانی از فیض صحبت علمای عظام و فضلای کرام آنقدر بهره‌مندی حاصل کرده بود که صاحب تألیفات گشته و یکی از جملهٔ مصنفات آن شهریار مجالس‌العشاق است. بی‌تکلف بر همه روشن است که شمع محفل اصحاب و چراغ مجلس احباب می‌توان گفت. ایام حیات معزالسلطنه و الخلافة شصت و نه سال بود. چون زمان دولت ناپایدار دنیا سرآمد به‌گوش جانش الهام مسرت «و الله یدعو الی دارالسلام» رسید. در شهور ۹۱۱ فرّاش قضا شادروان سلطنت و پیش‌خانه دولتش را به سوی دارالملک آخرت کشید. و هر یکی از علمای عصر و فضلای دهر که از خوان احسان سلطان بهره‌مند بودند تاریخها نوشته‌اند. بعضی از آن این است که مرقوم گردید.

تاریخ

خسرو غازی ازین فانی سرای — ناگهی تا سوی رضوان راند رخش
دادبخشی بود دایم کار او — گشت از آن تاریخ فوتش «دادبخش»

دیگری چنین گفته:

تاریخ

دریغ و درد که شاه جهان ابوالغازی — که شد به ماتم او روزگار نوحه‌سرا
ازین سرا به سوی آن سرا چو رحلت کرد — شفیع حضرت او باد خواجهٔ دو سرا
چو سال فوت وی از پیر عقل جستم گفت — «هزار حیف ز سلطان حسین بایقرا»

دیگری از شعرا چنین فرموده:

تاریخ

شــه هـرات مگـر بـود آن سـتوده خـصال «شه هرات» شود سال رحلتش به حسـاب

و بعضی همچنین گفته:

تاریخ

شـاه سـلطان حسـین بـایقرا معدن جود و کان احسان رفت
مـرغ روحش ز آشـیان بـدن در حـریم ریـاض رضـوان رفت
گفت تاریخ فوت او فـیالحـال «روی امنیت از خراسـان رفت»

دیگری چنین گفته:

تاریخ

رضوان چو دید ساکن جنّت پی حساب تـاریخ سـال فـوت رقـم زد «دَرِ بـهشت»

دیگری چنین گفته:

تاریخ

شهنشاه جمقدر سلطان حسـین چو نـخل حـیات وی از بـیخ شـد
چو جایش گلستان فـردوس بـود «گـلستان فـردوس» تـاریخ شـد

از آنجا که وفات یافته بود بعد از چهار روز نعش او را به شهر هرات آورده در گنبدی کـه جهت مقبرهٔ خود ساخته بود دفن کردند.

فوت مولانا عبدالغفور

مولانا عبدالغفور از شاگردان رشید مرشد عظام مولانای جام بود. نظر التفات دایم الاوقات به آن مظهر کمالات داشتهاند. از پرتو انوار مرآتالقلوب صحیفهٔ خاطر فیضمأثر ایضاح تمام یافت. و آن خلاصةالعقاید را نیز عقیدت لاکلام بوده که لمحهٔ قدم از جـادهٔ سلوک خدمت آن حضرت منحرف ننهاده و از اشارات آن صاحب قلم فروع و اصول قانون

علوم را به چُنگ درآورده، خصوص در علم عربی به نحوی مشارّالیه گردیده که هیچ‌کس را حرفی در کلام معجز نظام آن زبدةالانام نیست. تصنیفات کثیرالبرکات بسیار است اما از آن جمله حاشیهٔ نوشته به شرح مخدوم خود که شهرت تمام دارد، در میان انام و تکملهٔ نفحات‌الانس نیز از مشارّالیه است. زمانی که اجل موعود فرا رسید در شهور ۹۱۲ سروش «هوالغفور» را گوش دلش استماع گردیده و شیرازهٔ پر از جواهر علم را به خزینه‌دار حجرهٔ خاک سپرد. در تاریخ فوت مولانا فضلا چنین گفته‌اند، از آن جمله این است:

تاریخ

چو شد عبدالغفور آن کامل عصر — بـه عـقبی غـرقهٔ دریـای غُـفران
سـرآمـد روزگـار دیـن و دانش — فـرو رفت آفـتاب عـلم و عـرفان
تو خواهی روز و ماه سال فـوتش — بگـو یکشـنبهٔ پـنجم ز شـعبان

توجه نمودن شیبانی‌خان بعد از فتح هرات به جانب خجند

زمانی که طفل حضرت سبحانی محمد خان شیبانی را آفتاب سلطنت از افق عنایت بی‌غایت ربّانی طلوع کرد و اختر برج پادشاهی از مطلع هدایت تائیدات یزدانی پرتو ظهور انداخت، صدای صیت شوکت موکبت او در گنبد خضرا پیچید. در شهور ۹۱۴ بود که روی توجه به جانب ولایت خجند که عروس ممالک است آورد. مقدمهٔ لشکر فیروزی اثر بر لب دریای خجند فرود آمد. محمودخان ابن یونس‌خان مغول که از دودمان عالیست حاکم آن حدود بود. با پنج پسر شجاعت سِیَر که هریک نهنگ بحر هیجا و پلنگ بیشهٔ دغا بودند دست از جان شسته، قدم جرأت پیش نهاده عازم حرب گردیدند. در همان روز آن دو دریای لشکر چون موج با همدیگر پیچیدند. عاقبت خان عاقبت محمود را با پنج گوهر بی‌بها، جوهر ناشناس قضا سفینهٔ بقای هر یک را در گرداب فنا انداخت. سایر لشکری چون سیل رو به صحرا نهادند، یعنی جان به ساحل نجات بردند. باقی عساکر هزیمت مأثر رخت هستی را غریق بحر نیستی گردانیدند. در آن زمان یکی از متبحران وقت که ضبع [کذا] صاف روان داشت این تاریخ را نوشته:

تاریخ

جستم از پیر خرد تاریخش — گفت برگو «لب دریای خجند»

ذکر رفتن محمدخان شیبانی بعد از فتح سمرقند به‌جانب خراسان و از آنجا مظفر گشتن

در تاریخ ۹۱۳ خان فرمانروای کشورگشای، مخصوص عنایات حضرت الهی منظور الطاف نامتناهی با جنود نامعدود به صوب خراسان نهضت فرمود، نخست هرات را که پایتخت آن حدود است به بازوی اقتدار و به دست اختیار با توجه اندک و لشکر بسیار در تحت تصرف خود درآورد، سرکشان آن ولایت پایداری ناکرده مقرّ مفرّ غیر از عتبهٔ گردون پناه نیافتند. پناه به درگاه ظل‌الله آوردند. خان فلک اساس خورشید اقتباس تظلل اجنحهٔ اقبال بر مفارق خواص و عوام آن دیار انداخت و در آن ایام یکی از دانشمندان این تاریخ را در سلک نظم انتظام داد که این بیت مرقوم رقم گردید.

تاریخ

اگر ز فتح خراسان کسی سؤال کند　　　بگو جواب که تاریخ «ملک شیبانی» است

گویند محلی که هرات مسخر خان صاحبقران گردید یک مطلع از زادهٔ طبع خود نزد ارباب هرات فرستاد.

ذکر نویشتن نامهٔ شیبانی به شاه اسماعیل

منشی عطارد رقم یعنی قلم چنین تحریر می‌کند که خان جهانگیر گردون سریر خاطر عاطر فیض مآثر را بعد از تسخیر بلاد ماوراءالنهر تازه وقتی پرداخته بر تخت سلطنت بر سریر معدلت نشست، ظل ظلیل المرام بر مفارق خواص و عوام بلکه بر جمهور سکنهٔ انام گسترانید و نهال آمال هریکی که از تندباد خزان یغما پژمرد و از صرصر حوادث تاراج افسرده و بی‌برگ گردیده بود، به ابر بهار مرحمت شهریاری و نسیم التفات کامگاری به تازگی و خرّمی مبدل گشت.

بیت

محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین　　　آخر مراد ملک روا کرد روزگار

خصوصاً زمین فرح آئین سمرقند از میمنت قدوم مبارک لزوم خدیو جم آئین دلنشین‌تر از ریاض خلد برین گشت. مردم آن ولایت را از سیل حوادث به مزرع سینهٔ هریک جز خار

اندوه و غم سر برنمی‌زد. این زمان از ترشح منبع جود آن خدیو معدلت آثار در چهار فصل گلهای همیشه بهار می‌شگفت.

بیت

ز ابر مرحمت خان معدلت آثار نمی‌دمید بغیر گل همیشه بهار

در تاریخ ۹۱۴ حکم خان دریا شکوه چنین جریان یافت که دبیران عطارد رقم و منشیان خوش‌تحریر چابک‌قلم انشائی کنند به شاه اسماعیل که مُحلّی به جواهر نصیحت و مزیّن به زیورهای بری از فضیحت. در اندک فرصت خوش‌نویسان نیکو تقریر کُمیت خامه مشکین شمامه را در ساحت میدان صحیفه این‌چنین در جلوه درآوردند که لله الحمد سریر سلطنت باهره و تاج سروری دولت طاهره بر تارک کیوان همسری دارد، بلکه برتری می‌جوید، کافه برایا و عامهٔ رعایا از جویبار عنایت بی‌غایت ما سرسبز و از نسیم التفات ما شکفته خاطرند.

امّا بعده شاه ایران را اینکه به سمع ملازمان رسید که مذهب تشیّع را شایع کرده غیر از هوای نفسانی و وسواس شیطانی هیچ چیز حاصل نیست. ترک این آئین کن و سالک جادهٔ عصیان مباش و طریق اهل سنت و جماعت که جز این راه نیست، پیشنهاد خاطر دار و از صراط مستقیم شریعت پای اطاعت بیرون منه. درین فعل قبیح و عمل شنیع که تصور خیریت در آن کرده یقین نایره شریست که موجب احراق و مستوجب احتراق اجزای وجود بی‌وجود و نبودنی خواهد بود. درین مقام ترانه نصیحت در پردهٔ گوش جای داده قول مخالفان را عمل منمای و از راه راست که جادهٔ مستقیم شرع است با شعبهای ابلیس پر تلبیس منحرف مگرد و الّا زمین عراق پر از جنود نامعدود خواهیم گردانید و به ضرب الفتح شمشیر که در دست اقتدار و قبضهٔ اختیار ماست حصار اصفهان را هرچند برج و بارو به اوج افلاک رسانیده باشد با حضیض خاک برابر خواهیم کرد. بلکه به قانونی گوشمال دهیم که تا صدای صور قیامت از یاد سامعان اهل عراق بیرون نرود. کوچک و بزرگ عراق از استماع حسن اصوات این نامه و از زمزمهٔ نغمات این نی خامه پنجگاه حواس هر یک چون ترکیب چهارگاه عنصری آهنگ مخالفت می‌کرد. از آنجا که غرور شاهی و هوای پادشاهی در سر داشت این نوای نصیحت‌آمیز را نغمهٔ بیجا پنداشت.

محاربه کردن شیبانی خان با شاه اسماعیل و تاریخ کشته گشتن شیبانی خان

یکه‌تاز قلم در میدان صحیفه چنین می‌تازد که بعد از رجعت رسول شاه اسماعیل لشکر جمع آورد. عدد او در ساحت وهم در صحرای خیال نمی‌گنجید. به جانب مرو شتافت. ازین سو خان دین‌پناه نصرت دستگاه محمد شیبانی‌خان بعد از استماع این خبر وحشت اثر به استقبال آن لشکر قدم جرأت پیش نهاد.

بیت

سعادت هم‌رکاب و بخت همراه طِراز رایتش «نصرٌ من الله»

در آن زمان به امر خان خاقان نشان نهنگان بحر هیجا هریک چون موج بی‌محابا از روی دریای آمویه عبور نموده به صوب ولایت مذکور عازم گردیدند و آن صحرای بی‌پایان را سلیمان‌وار با لشکر بی‌حساب چون موج به جانب مرو مرور کردند. به جایی رسیدند که تلاقی صفین روی داد. در این هنگام بی‌توقف دو لشکر محاربهٔ یکدیگر کردند. نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت و گرمی جدال بدان منوال رسید که آتش تیغ شرربار رگهای جان اعادی را چون فتیله شمع می‌افروخت و مرغ روح هر یک در آن گرمی هنگامه چون پروانه می‌سوخت.

لمؤلّفه

عرصهٔ میدان ز هجوم سپاه گشته بهر منکر محشر گواه
هر یک از آن شیردلان وَغا زیر زِره ماهی بحر هجا
بس که نهان مانده در آهن بدن گشته تهمتن همه روینه تن
هست کف تیغ چو مار دو سر طعمه‌اش از مغز سر یکدیگر
ناوک الماس که شد تیربار می‌کند از دیدهٔ جوشن گذار
عرصه‌گه رزم در آن رسته‌خیز تکمهٔ پیکان شده دندان تیز
ز آتش شمشیر که افروخته گشته سپرها طبق سوخته
خودکُله‌های یلان غرق خون لالهٔ افتاده ز زین سرنگون
گشت چمن دامن صحرای مرو ساحت میدان ز علمهای سرو

بعد از مقاتله و مجادلهٔ بیشمار خان تهمتن شعار در شهور ۹۱۶ رخت هستی سوی ملک بقا درکشید و ملک فانی دنیا را پدرود کرد. عازم دارالملک باقی آخرت گردید چون

سیاه‌نامه سپاه قِزِلباش که از زردرویی رنگ مروت در چهرهٔ احوال نبود اکثر ایشان کلاه سرخ بودند. تاریخ وفات خان سعادت نشان «کلاه سرخ» شده چنانچه قایل تاریخ نظم کرده

تاریخ

آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان ازو   تاریخ فوت او ز قضا شد «کلاه سرخ»

خان مغفوری در ولایت سمرقند مدرسه‌ای بنا کرد. الحق چنان عمارتی که تا خشت ایجاد در ابداع این عالم کون فساد نهاده شده چشم خرد چنان بنایی ندیده.

بیت

ندیده دیدهٔ مهر اینچنین رفیع بنا   به کارگاه جهان چرخ تا شده معمار

در وسط آن مدرسه که دارالموالیست صفهٔ عالی بنا نهاده‌اند، از مرمر که معمار عقل و استاد فطرت به این سنگینی مشاهده نکرده و مدفن خان شهید در همان صفه عالیست.

و مولانا هلالی در تسخیر شاه اسماعیل ملک خراسان را و کشته شدن شیبانی خان را تاریخ گفته است در زمانی که خان عالیشان شهادت نشان در بلدهٔ مرو در مقام محمودی شهادت یافتند و روز جمعه شهید شدند. قوم‌خان این معنی را با سه عبارت عربی تاریخ گفته‌اند. هر یکی تاریخ می‌گردد: «ربّک مقاماً محمود» ۹۱۶ و «شهدوا یوم جمعه» ۹۱۶ و استشهد قوم.

محمد تیمور سلطان ولد شیبانی محمدخان ولی عهد پدر بود. بعد از شهادت پدر چند روزی بر تخت نشست. بعد از وفات او کوجکنجی خان را بر سریر پادشاهی نشاندند بعد از کوجکنجی خان امور سلطنت به والد او ابو سعید خان قرار گرفت.

تسخیر کردن عبیدالله خان ماوراءالنهر را از دست میرزا بابر

اسوة الاعاظم السلاطین الکرام قدوة الاماجد خواقین العظام خان خاقان نشان عبیدالله بهادر خان ابن محمود سلطان ابن بداغ سلطان ابن ابوالخیر سلطان بعد از شهادت شیبانی خان ولایت ماوراءالنهر از تصرف شیبانیان برآمده بود به این طریقه که محمدبابر میرزا به امداد مردم قزلباش ماوراءالنهر را متصرف شد و هیچ‌یک از سلاطین اوزبک را این اندیشه در خاطر نبود ملک موروثی را از تصرف خود درآورد و شاهباز عزم

ایشان شکار این مقصود را از حوصلهٔ خویش افزون می‌دیدند. بلکه خیال این معنی را از تصور باطل اندیشیدند. عبیدالله خان از آب سیحون عبور نموده زیارت سلطان الاولیاء الکاملین المخصوص به مواهب الکرامات من‌اللّه القوی خواجه اجمد یسوی فرود آمد. در آن اثنا به صحبت اعمام نامدار و اقارب با اعتبار رسیده عزیمت عبور ماوراءالنهر را در میان انداخت و هیچ‌یک قبول این معنی نمی‌کردند بلکه در جواب استهزا درآمده فرموده که زنهار دَرِ این اندیشه برروی خاطر خود مگشای. تا آن زمان که بخت خفته بیدار گردد و دولت برگشته یار شود. ما را عزم توجه آن دیار مصمّم خواهد گشت. خان بعد از مأیوس گشتن از استعانت اخوان و اعمام روی به جانب مَلِک علّام آورد. در خاطر صفا مأثر گذرانید که اگر شاهد مطلب در آئینهٔ ظفر جلوه‌گر گردد در جمیع مهمّات دولت و در کل امور سلطنت از احکام شریعت تجاوز ننماید و تمام کارها را بر وجه شرع و فتوی اجرا کند و این را با خود معاهده کرده از نهر سیحون گذشت و متوجّه ولایت بخارا گردیده. یکران عزم در میدان رزم دوانیده، فرمود که هرکس درین سفر با من موافقت می‌نماید باید که دل بر هلاک خود نهد. فی‌الجمله از گزیدگان و اعیان لشکر اوزبک که حقوق خدمت داشتند موازی پنج هزار سوار خونخوار کینه‌گذار که نزد حملهٔ ایشان کوه همچون کاه بر باد فنا رفتی و آسمان را از نهیب صدمهٔ ایشان بیم تزلزل بودی در خدمت موافقت نموده روانه گشتند. بعد از چند روز به غجدوان رسیده از باطن اقدس حضرت قطب‌الاقطاب خواجه عبدالخالق غجدوانی استمداد طلبیده از آنجا به دروازهٔ شهر بخارا رسیدند. حاکم بخارا که از قبل بابر میرزا منصوب بود به حصار شهر تحصن جُست. خبر توجه رأیت همایون عبیدالله خانی از سمرقند به بابر میرزا رسید که خان به اندک لشکر عازم ولایت بخارا گردید همانا عزم تاختن دارد فی الحال بابر میرزا به مجمع عساکر ظفر مآثر امر کرد که در اندک روز مقدار هفتاد هزار سوار مکمل جنگی از سپاه ترکان و جغتای و مغول و بدخشان و غیره اجتماعی نمودند. بابر میرزا با امن خاطر و مستظهر به شوکت عساکر از سمرقند بیرون آمده به تعجیل از هرچه تمام‌تر می‌رفت. امّا ندانیست که خورشید هرچند منفرد برآید سپاه انجم را منهدم سازد. چون خبر توجه بابر میرزا آنجا رسید به طرف تومان خیرآباد برآمده بر لب کول‌ملک جنگ را مستعد گشتند چون لشکر از حصار بخارا دور گشتند حاکم بخارا تصور کرد که ایشان فرار نمودند کتابت با بابر میرزا نویشت که سپاه اوزبک فرار نمود این خبر مسرّت‌اثر علاوه استعجال با بابر میرزا گردید همان وقت در کنار «کول ملک» اتفاق ملاقات عسکرین شد. از لشکر بابری آنچه به جنگ رسیدند پنجاه هزار

سوار گزیده مسلح بودند. عبیدالله خان درین هنگام با سه هزار اوزبک که حاضر بودند به استقبال آن لشکر، بابرمیرزا قلّت ایشان را مشاهده کردند. گِرد ایشان را احاطه نمودند که مبادا جمعی ازین عساکر جان به سلامت برند چنان پنداشتند که آن شکارست که در حیطهٔ احاطه و تسخیر ایشان درآمده. لشکر خان چند فرقه شدند، نخست امیر شجاع‌الدین و ادریس‌میرزا هر یک با هزار جنگی بر قلب لشکر بابر میرزا جنگ می‌کردند چنان کارزاری شد که نادیده مریخ بر این طارم اورنگ بر خونریزی مردان کار ناظر بوده مثل آن رزم آتش‌آهنگ مشاهده نکرده تا مهر عالم‌افروز گردون منظر جوانمردان معارک قتال را جهت تماشا برآمده، دیده بر چنان کارزاری نگشود. هزار سوار دیگر چون شُعله شهاب در اوج سماجت اخوان شیاطین حمله و تیزآهنگ است به یک دفعه اسب دواندند چنان کارزاری کردند که بسیاری را به خاک هلاک انداختند. به مضمون کریمه «وکم من فئةٍ قلیله غلبت فئة کثیره» با خصم ظفر یافت. گویند در آن روز بابر میرزا همچنان در قلب لشکر ایستاده از آن صدمه متزلزل نشد تا آن زمان که از آسمان رفعت ماهیچهٔ علم ظفراثر نصرت‌شعار عبیدالله خان طالع گشت و لشکر بابری همچون انجم وقت سحری از تباشیر صبح اقبال خانی روی در انهدام آورد. عساکر بی‌اندازه در ساحت آن معرکه چون دفتر بی‌شیرازه پریشان گشته و هیچ وجودی نبود که خامهٔ نیزهٔ او را به زخمی نقطه ننهاد.

مثنوی

چو اقبال و بخت از کسی سرکشد   فلک خط به دیوان او درکشد
اگر جمله عالم شود لشکرش   قضا را نیارند برد از سرش
سمندش شود لنگ در زیر پای   بود نیزه کمتر ز چوب عصای
به تیزی اگر تیغ اخگر شود   ز ساطور قصاب کمتر شود

چون بابر میرزا از آن مصاف به عزیمت هزیمت بیرون رفت و سهمناک به شهر بخارا درآمد و آن شب در ارگ بود همان صبح چون خورشید انور بر جمّازهٔ گردون‌پیکر سوار شده به استعجال تمام خود را به ولایت سمرقند رسانید و در آنجا از یک شب بیش توقف نتوانیست کرد. کوچ و عیال خود را برداشته توجه به صوب حصار شادمان کرد. وقوع این واقعهٔ ظفراثر در شهور ۹۱۸ بود. که این تاریخ فتح را مولانا فضل‌الله ابن روزبهان اصفهانی که از فضلای آن عصر بود نوشته:

تاریخ

ساقی بیار جامی از خون دیده‌ها پر تا با تو بازگویم جنگ عبید و بابُر
بر یکدیگر مصافی دادند بر لب کول هر دو جوان پر زور هر دو یل بهادر
چشم امید بابر با لشکر فراوان آمد عبیدخان را نصرت ز حق فراخور
پنجاه هزار جنگی در خیل بابری بود کمتر زِ ده یک آن با خان ولی همه دُر
با حرز قُل هوالله آمد عبید صابر خوانده به دشمنانش الهیٰکم التّکاثر
یک حملهٔ عبیدی برداشت کوه لشکر تا همچو ریگ صحرا گشتند در تناثر
بابُر که داشت جولان بر توسن جلادت شد جانب سمرقند تازان به پشت اشتر
فایق عبیدخان شد در خطه بخارا «فاق عبید خانست» تاریخ جنگ بابر
آن لشکر پریشان ماازاد در سمرقند سوی حصار رفتند پوشیده تدابُر
اقبال داشت بابر تا بود ز اهل سنّت چون یار را فضی شد افتاد در تدابر
یارب عبیدخان را پیوسته باد نصرت گفته ملک چو آمین یا مستعان فانصر

بعد از آن عبیدالله‌خان مظفر و منصور گردید و سایهٔ اقبال بر سر اهل فاخرهٔ بخارا افکند. بعد از چند روز متوجه ولایت سمرقند گشت چون موکب همایون به صوب سمرقند رسید سلاطین اوزبک که این خبر شادی‌اثر در ترکستان شنیده بودند درین وقت متوجه سمرقند گشتند. عبیدالله‌خان در مقام ادب و احسان درآمده مملکت ماوراءالنهر را در میان اعمام و اخوان قسمت فرمود و تخت سمرقند را به عم عمیم‌الالطاف بزرگوار خود مقرر کرد. دیگر نواحی را به اخوان تقسیم نمود. حضرت خان خود به جانب ولایت فاخرهٔ بخارا معاودت فرمود. در شهور ۹۱۹ نجم ثانی که میر یارمحمد نام اوست به امر شاه اسماعیل لشکر هزیمت‌اثر به‌جانب ماوراءالنهرکشیده ولایت قرشی‌را محاصره کرده حکم به قتل عام فرمود. بعد از آن تا به حوالی غجدوان آمد. در آن فرصت خبر به‌خان گردون‌-صولت کیوان‌رفعت بهرام‌نصرت خورشیدشوکت عطاردفطانت عبیدالله بهادرخان رسیده بی‌توقف لشکر ظفراثر به صوب غجدوان برده، دوچار با نجم ثانی گردید. چون با مصاف مقید گردید نجم ثانی را در حملهٔ اول از پای انداخت. نجم ستاره سوخته چون شیاطین شیطنت‌آئین بر تیر شهاب هیبت از آسمان نخوت به صد خواری بر زمین مذلّت افتاد.

بیت

شد ز آتش محاربهٔ سنیانِ پاک نجم ستاره سوختهٔ رافضی هلاک

بعد از قتل اهل روافض و نجم ثانی، چون خورشید انور با تیغ سر به بیت‌الشرف بخارا رجعت نمود.

تاریخ فوت مولانا فصیح‌الدّین

مولانا فصیح‌الدّین محمد به علو نسب و حسب ممتاز اهل زمان و در فنون علوم ریاضی و حکمیّات و غیره سرآمد افاضل دوران بود. جناب مقرب‌الحضرت سلطانی امیرکبیر صایب‌تدبیر میر علیشیر اکثر کتابهای متداوله را در شاگردی مولانا فصیح‌الدّین مطالعه نموده مشارٌالیه در شهور ۹۱۹ به مضمون کلام «الموت بابٌ کلّ‌الناس داخلها» روح مقدس او خانهٔ چهار ارکان تن را وداع کرده روی توجه به دارالسَّلام آخرت آورد. از نتایج طبع آن بلاغت‌آئین مولانا فصیح‌الدّین، حاشیهٔ هدایهٔ حکمت، و حاشیهٔ تذکره، و شرح اربعین، و شرح مأته عامل، و حاشیهٔ مختصر و غیرها. این مصنَّفات در میان فضلا مشهور است و طلبه از مطالعهٔ آن مسروراند.

تاریخ فوت مولانا سید سلطان‌علی خواب‌بین قُدِّس سِرّه

سید سلطان علی از سادات عظام خراسان و از مردم اعیان زمان بود. اکثر اوقات عروس مطالب را در پردهٔ خواب مشاهده می‌کرد. از آن جهت به واقعه‌بینی شهرت داشته الحق واردات غیبی در حالت نوم چون عالم حسّی معاینه در دیدهٔ بصیرتش می‌نموده نه چون تصور ممکنات که در آئینهٔ تعقلات و مرایای ادراکات مجرّد وهم است. آری اگرچه چشم ظاهربین را هم‌بالین شاهد خواب می‌دید امّا هوالبصیر در چشم سیرت و در بصر بصیرتش سرمهٔ بیداری به میل آگاهی کشیده خزینهٔ سینه‌اش از جواهر معنی مالامال و مرآت ضمیر منیرش عکس‌پذیر عالم مثال رویای صالح او الهام‌نظیرش نه چون اضغاث احلام بی‌تعبیر چون زمان غفلت حیات را وقت آگاهی مرگ رسید در شهور ۹۲۱ به مضمون کلام الهام خلیفهٔ انام امیرالمؤمنین حضرت علی کرّم‌الله وجهه، «الناس ینام فاذا ماتوا انتبهوا» طفل خودرای جسمانی طبیعتش را از مهد غفلت بیدار کرده به خلوتگاه دارالسلام آگاهی بردند. سلطان ابراهیم که از فضلای عهد بود و امینی تخلص داشت در فوت مشارٌالیه تاریخ نیکو نوشته:

تاریخ

سید آن سلطان علی عالی نسب | آنکه میگفتش خرد ز اهل یقین
میر را چون خواب‌بینی شیوه بود | سال فوت اوست «میر خواب‌بین»

فوت مولانا ریاض

مولانا ریاض از زاوه است. زاوه قصبه‌ای است از ولایت خراسان در زمان پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا به قضای آن قصبه اشتغال داشت و به حکم نافذ نزاع از میان چهار عنصری برداشت. بعد از سلطان حسین میرزا چند وقت دیگر در خدمت شاه اسماعیل بود. بامر او تاریخ فتوحات زمان او را در سلک نظم انتظام می‌خواست دهد. هنوز کتاب به اتمام نرسیده بود که شیرازهٔ دفتر حیاتش از هم گسسته گردید و اوراق زندگانیش در شهور ۹۲۱ به باد فنا رفت. سنّ مشارّالیه به هشتاد رسیده بود. این دو بیت از آن تاریخ فتوحات است که در تعریف کوه واقع شدست.

مثنوی

عقابش ز حد فلک برده کام | پلنگش ز خون شفق خورده شام
فلک سبزه رسته به پیراهنش | شفق دشتی از لالهٔ دامنش

ذکر وفات خواجه شهاب‌الدین

خواجه شهاب‌الدین ابن خواجه شمس‌الدّین مروارید که از جواهر استعارت ترصیع‌الکمالات بود در بارگاه عرش‌توأمان سلطان حسین میرزا تا زمان سلطنت میرزا بدیع‌الزمان رسید. خلل در مملکت خراسان راه یافت، خواجه انزوا منزل گزیده‌اند. گویند مشارّالیه از راستی رای از روشنی ضمیر مهرانجلای همچون تیر شهاب زیر چرخ مقوس‌نشان می‌دادی صدر عالیقدری در وجه مرتبه و بلندی رتبهٔ نیر اعظم که مسندنشین چهاربالش عزّت است چون حلقه بر در آستانش بوسه می‌زدی، صاحب تفرّسی که از روی فراست مافی‌الصّدور را هر سلیم‌القلب چون تمثال آئینه روشن دیدی.

بیت

ای آشیان حضرت تو کعبهٔ جلال | صدر سپهر رفعت تو مصدر کمال

زمانی که خواجه شهاب‌الدین ابن خواجه شمس‌الدین را ایام حیات سرآمد آفتاب زندگانیش میل غروب کرد. در شهور ۹۲۲ بود در صدر اعلی علیین با زمرهٔ «اخواناً علی سُرر متقابلین» مصاحب گشت. میرزا ابراهیم امینی در تاریخ خواجه گفته:

تاریخ

مخدوم اهل علم پناه جهان فضل / دردا که کوکب شرفش در وبال رفت
در لوح دل نویشت اَمینی بدود آه / تاریخ آنکه «قدوهٔ اهل کمال رفت»

ذکر تاریخ وفات حضرت مولانا محمد قاضی قُدِّس سِرّه

مقرب حضرت ربّانی، برگزیدهٔ افراد انسانی، ممتاز در شیوهٔ مرتاضی مولانا محمد قاضی. آن حضرت از آنجا که دست ارادت به ملت محمدی داده و پای اطاعت از جادهٔ مستقیم شریعت بیرون ننهاده و از محکمهٔ استوار عدل به سوی آن آگاه‌دل عدول ننموده، از مریدان اکمل اولیا و اکرم اصفیا و افضل اتقیا واقف اسرار اله حضرت خواجه احرار عبیدالله است قُدِّس سِرّه.

وفات مولانا بنّایی

مولدش در ولایت هرات است. والد او چون معمار بود از این جهت بنّایی تخلص کرده خود نیز ارکان قصر سخن را استاد ماهر است. دست قدرت تا رنگ کارخانهٔ گیتی ریخته مانند او بنّایی در اساس سلطنت بنیاد لفظ کسی ندیده و مهندس فطرت در زیر طاق سپهر مقرنس چنین استاد در قواعد معنی نشنیده. استخوان‌بندی اجزای الفاظ را چالاکی چون او نگذشته بنیان قاعدهٔ ابیات هیچ گلدستی مانند او دستور نبسته در زمرهٔ فضلا به صحبت سلطان حسین میرزا دایم‌الاوقات می‌بود. بنابر امر ناملایمی که قیاس به جناب امیرکبیر میر علیشیر واقع گردیده بود از آنجا عزیمت ماوراءالنهر کرده به خدمت سلطان علی میرزا که والی سمرقند بود تا آن زمان که شیبانی محمدخان بر آن مملکت استیلا یافت مولانا را به منصب ملک‌الشعرایی سرافراز گردانید. از آنجا با همراهی خان عالیشان متوجه خراسان شد. باز بنابر امور نامرضیه که از مشارٌالیه حادث گردید بالضروره به جانب ماوراءالنهر رجعت نموده بعد از شهادت شیبانی‌خان به مملکت خراسان شاه اسماعیل مستولی گردید. نجم ثانی که دستور اعظم او بود به جانب ماوراءالنهر فرستاد.

نجم ثانی اول به ولایت قرشی استیلا یافت و به قتل عام آن ولایت امر فرمود، تاریخ ۹۲۲. در همان قتل عام قهرمان بیرحم قضا قصر حیات بنّایی را منهدم گردانید و چهار دیوار جسم عنصری او را به یک بار به خاک تیره برابر کرد.

فوت خواجه عبدالله مروارید

خواجه شمس‌الدین عبدالله مروارید که غوّاص گوهرهای بحر معانی و درّ صدف خواجه محمد کرمانی است گاهی صنّاع فکرِ استادش، لآلی مطالب و جواهر مقاصد را به مرصّع‌کاری بیان قطرات نثر نزد جوهریان فضل و خورده‌بینان عقل به صد آب و رنگ جلوه دادی گاهی غوّاص طبعش دُرر و غُرَر معانی را از بحار اشعار آبدار مثال لؤلؤالمکنون بر ساحل اظهار بیرون آوردی. در ایام شباب در ملازمت سلطان حسین‌میرزای بایقرا به منصب صدارت سرافراز بوده تا آخر سلطنت آن سلطان عزّت‌انتباه می‌بود. بعد از آنکه سلطان رخت هستی به سوی دارالملک آخرت کشید مشارّالیه به مضمون «الشهرة آفةً والخمول راحة» عمل نموده در گوشهٔ انزوا منزل‌گزین گردید تا وقتی که شاه اسماعیل مملکت خراسان را مسخّر کرد و خواجه را از زاویهٔ خمول به صدر فصول بیرون آورده رقم قبول بر ناصیهٔ احوالش کشید. در تاریخ ۹۲۲ شیرازهٔ نظم حیاتش از سلسلهٔ بقا گُسست و اوراق دیوان حیاتش مجزا گشت و در ولایت هرات مدفون است. از نتایج طبع آن مشارّالیه دیوان غزل و قصاید است و کتاب دیگر موسوم به «مونس‌الأحباب» و این رباعی از آن کتاب است:

رباعی

یاری که مرا صحبت جان بی تو مباد　　وز هستی من نام و نشان بی تو مباد
انجام زمانه یکزمان بی تو مباد　　کوتاه کنم قصه جهان بی تو مباد

و «کتاب منشاآت» که الوقت به خوشی عبارات در میان اهل قلم شهرت اتم دارد. و دیگر «تاریخ شهنشاهی» و این بیت ازوست که در صفت جنگ گفته:

بیت

به فرق یلان تیغ را همدمی　　چو قدّ الف بر سر آدمی

دیگر از مصنّفات مشارّالیه «خسرو و شیرین» است و این چند بیت از آن کتابست:

مثنوی

جمالش مُصحَف اسرار بی‌چون نخستین حرف بر وی سورهٔ نون
چه باشد وسمه بر آن ابروی شنگ بر آن از گونه‌گون قوس قُزَح‌رنگ
دو چشم او چو ترک فتنه‌انگیز به کف هر یک ز مژگان خنجر تیز

فوت میر محمد یوسف

مولانا میر محمد یوسف که مشکات مصباح تحقیق در منهاج سراج وهّاج تدقیق بوده به حلیهٔ نسب آراسته و به زیور حسب پیراسته، طلّاب در حوزهٔ درس آن عالیجناب به استفاده مشغول و به استفاضه مشمول بوده کلام غیر از حدیث درس و درس حدیث که ضیای مشکوة قلوب طالبان و منهاج صدور صادقان است نمی‌خواست و بجز تفاسیر ملک علّام که مصباح دین عارفان و ایضاح سینهٔ طالبان است نمی‌پرداخت. به تخصیص که آن مفتاح‌القلوب با منطق فصیح و ایمای صریح با جمهور طلبه افادهٔ علمی می‌نمود و از برای روزی درس هفتهٔ دو شب را جهت مطالعه تعیین کرده، زمان و اوقات باقی را آن حمیده صفات از برای عبادت خالق‌الارض و السّماوات مصروف می‌داشت. در تاریخ ۹۲۳ میر محمد یوسف چون گوش دلش ندای کریمهٔ «یا یوسف اعرض عن هذا» استماع کرد در ساعت چشم غیرت از جمال زلیخای دنیا در پوشید یا چون یعقوب از بیت‌الاحزان گیتی إعراض نموده روی توجه به دارالملک مصر آخرت آورد. شیخ زین‌الدین که از دانشمندان عصر و از فاضلان دهر بود تاریخ مولانا را به غایت نیکو گفته و به مثقب بیان دُر سفته.

تاریخ

آن قدوهٔ اهل فضل و ارباب طلب کرد از پی روز درس تعیین دو شب
شنبه شب معراج دوشنبه شب قدر «گشت از پی این دو شب» دو تاریخ عجب

تاریخ فوت مولانا آصفی

خواجهٔ آصفی از وزیرزادگان ملک خراسان بوده. والد او خواجه نعیم‌الدین که وزیر سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بوده. او از فرزند مولانا عبدالعلی وزیر صاحبقران امیر تیمور گُرکان، آصفی بدان جهت تخلص کرده. مشارٌالیه در لطافت و

نازکی طبع یکتا و در حدّت ذهن و ادراک بی‌همتا بود. دیدهٔ اهل خرد را مردم و سپهر ادراک را پرتو انجم، جواهر الفاظ نظمش چون عِقد پروین منظم و روشن و لآلی عباراتش در شوخی با نسر طایر هم‌پرواز. یک گلش در بوستان مثنوی از سرودهای مصرع چهرهٔ شاهدان معانی می‌گشود و در گلستان غزل از مضمونات تازه گلهای بی‌اندازهٔ رنگارنگ می‌نمود. چهار چمن رباعی از زلال روان طبعش در تازگی و گلزار مخمس از شش جهت در هفت اقلیم در مقام بلندآوازگی چون عندلیب خوش نوا را بهار حیات به صرصر خزان رسید در دویم ماه برات در شهور ۹۲۳ نامهٔ اعمال او را مزّین به توقیع امجد «براتّ من الله تعالی» گردید. جهت ضبط سال و ماه بلبل طبع میرزا ابراهیم سلطان از منقار خامه این ترنم آغاز کرده:

چون آصفی آن چشم خرد را مردم — در ابر اجل گشت نهان چون انجم
پرسید دل از من که چه آمد تاریخ — گفتم «ز برات آمده روز دوم»

دیگری از فضلای زمان تاریخ چنین فرموده:

آن دور که آصفی به هفتاد نهاد — هفتاد تمام کرد و از پای فتاد
تاریخ وی از عقل و خرد جستم گفت — پیمود ره بقا به کام هفتاد

تاریخ وفات امیدی

ملّا امیدی مدّاح سلاطین ... مولد او قصبهٔ طهران است. آبا و اجدادش رئیس و پیشوای آن ولایت‌اند. اسم او در اصل مسعود است. طهران از اعمال ولایت ری می‌باشد و گویند ری شهر قدیم است آن را رازبن خراسان که از ملوک فرس است بنا کرده. اصحاب تواریخ گفته‌اند که بکرّات این شهر از قتل عام و زلزله ویران شده باز عمارت یافته. بنای اول او در زمان حکومت ابوجعفر دوانقی است. او عمارت کرده بود. اما امیدی از زمان دولت شاه طهماس تا ایام سلطنت شاه اسماعیل در ملک خراسان به منصب ملک‌الشعرایی سرافراز و میان اقران ممتاز بود. آن سپهرمرتبه در اقلیم چهارم بین‌الامثال چون خسرو سیارگان است و آن فلک‌رتبه را ارتفاع دانش به درجه‌ای است که انوری را چون بدر جاجرمی در حضیض چاه خسوف نادانی انداخته و هلالی که اقتباس انوار فیض از آن خورشید آسمان کمال دارد، در شهرها انگشت‌نما گشته. سواد مطالع

قصایدش چون بیاض صبح انوار و هریک از مصراعش چون قران‌السعدین با هم برابر، حسن مطلعش چون آفتابیست که طلوع در بیت‌الشرف کرده، شاه‌بیت غزلش گوهرهای معانی را در کنار صدف پرورده. هژده قصیده در مدح سلاطین و امرای ایران دارد که مسمی به «هژده هزار عالم» است و یکی از ممدوحان او نجم ثانی است که در مدح او قصیدهٔ گفته و این یک بیت از آن قصیده است.

بیت

نجم ثانی که نباشد بدو کونش ثانی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ور بود ثانیش الله تعالی اعلم

زمانی که لشکر منهزم‌اثر عراق و خراسان به امر شاه اسماعیل وادی قَرشی را صحرای محشر کردند و نجم ثانی پیش‌رو آن لشکر بود و در آن فرصت عساکر نصرت‌مآثر خان صاحبقران خورشیداقتران عبیدالله‌خان با نجم ثانی مقارن گردید. آن سیارهٔ لشکر شیاطین شیعه‌ای بود به تیر تیزپر عقاب شهاب قضا از سپهر استکبار به خاک بی‌اعتبار افتاد. امّا امیدی بعد از گذشتن هفت سال در تاریخ ۹۲۵ طومار قصیدهٔ حیاتش را به شیرازهٔ ممات ختم گردانید. قتل مشارٌالیه را به جماعت نوربخشیان نسبت داده‌اند. افضل‌الانامی مولانا طهرانی این قطعه را در تاریخ امیدی گفته:

تاریخ

افضل شاعران امیدی را ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ دیدم او را به واقعه ناگاه
گفت تاریخ قتل خود با من ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ «آه از خون ناحق من آه»

در خراسان مدفون است.

تاریخ فوت مولانا فغانی

مولانا فغانی مولد او شیراز است و مشارٌالیه استاد سخنست. با وجود این همه فضل و هنر صنعت سکاکی را به اقصی‌الغایت رسانیده در فن نظم مطالع اشعارش چون تیغ آفتاب بر جهانیان روشن و لامع. مصارع آبدارش شمشیریست زبان خصم را قاطع. حسن رَوِیِ ابیاتش را ناخن گزلک اصلاح اصلاً نخراشیده و قلم‌تراش دخل هر تیزفهمی زبان بیان خامه‌اش را نتراشیده. بعد از وفات سلطان حسین میرزا به ملک عراق افتاد. در آن زمان مولانا را «بابای شعرا» خطاب دادند. در آخر حیات در ملازمت شاه اسمعیل به

خراسان آمد و در ولایت باورد ساکن شد. امّا به غایت حریص شراب و بدمست بادهٔ ناب بود. در میخانه‌ها «پیر خرابات» می‌نامیدند. از آنجا به مشهد مقدس رفت. در شهور ۹۲۵ از دست ساقی اجل جرعهٔ «کل نفس ذائقة الموت» درکشید هم در آنجا مدفون گشت.

لمؤلّفه

پیمانهٔ صاف مرگ باشد همه دُرد — غافل منشین که دم به دم خواهی خورد

چون روز حیات شام شد باید رفت — مانند چراغ صبح می‌باید مرد

تاریخ فوت قاضی اختیارالدین

قاضی اختیارالدین حسین که بالاستقلال قاضی مملکت خراسان بود بسی دانش داشته «اقتباسات» و «مختارالاختیارات» از مصنَّفات اوست. در تاریخ ۹۲۷ محضر حیاتش به مُهر خاتمه رسید. مولانا فردی که منفرد زمان و وحید دوران بود تاریخ قاضی را در صفحهٔ دلها چنین به توقیع قبول رسانید.

تاریخ

ای میر که زیب یافت ناموس از تو — رفتی و جهانی شده مأیوس از تو

تاریخ وفات تو بگوید فردی — «ای عمدهٔ اهل علم افسوس از تو»

فوت میرزا رضی‌الدین مبارک

میرزا رضی‌الدین مبارک ابن امیر محمد امین زبدهٔ اولاد خلاصهٔ امجاد حضرت سیدالمرسلین که منشأ ایجاد است بوده. تمامی اوقات به تحقیق احکام شرع مصطفوی صلی الله علیه و سلّم و تدقیق رموز اشارات اخبار و احادیث حضرت نبوی صلی الله علیه و سلّم صرف نموده در استجماع انواع فضایل مابین الاقران و الامثال مشارٌالیه و در استحضار اصناف علوم و خصایل میان عشایر و قبایل متَّفقٌ علیه.

بیت

آنکه ذاتش دهد اجرام کواکب را نور — و آنکه کلکش کند اشکال حوادث را حل

در ایّام سلطنت سلطان حسین میرزا در سجّادهٔ طاعت و در مسند افادت نشسته، طالبان را هدایت می‌نمود و خوان فضل و افضال بر روی خواص و عوام می‌گشود.

بیت

در برّ و بحر ذکر بزرگیش معتبر   در شرق و غرب نام کریمیش داستان

مدّت حیات مصروف صحبت اولیای عظام و علمای کرام داشته بعد از آنکه وقت رحلت شد در شهور ۹۲۷ چرخ بی‌مدار و دهر ناپایدار آفتاب فلک فصاحت و اختر برج بلاغت را از ذروهٔ افلاک به حضیض خطهٔ خاک انباشت. میرزا ابراهیم در تاریخ سیّدالسادات گفته:

تاریخ

سید فاضل رضی‌الدین که بود   زبدهٔ اولاد امجاد بتول

رفت از دار فنا سوی بهشت   شد مقیم کوی ارباب وصول

بهر سال انتقالش عقل گفت   «انتقال زبدهٔ آل رسول»

ذکر وفات خواجه عبدالله هاتفی

خواجه عبدالله مولد شریف او در ولایت جام است. مشارٌالیه از ورای پردهٔ لاریبی «هاتفی» خطاب یافته بوده به حلیهٔ کمال آراسته و به زیور فضل و افضال پیراسته به فصاحت بیان و بلاغت لسان متّصف و هر یک از فضلای زمان و ظرفای دوران در حضور او به عجز و قصور خویش معترف. عبارات عذب او در مذاق همگنان شیرین‌تر از ماء مَعین و چهرهٔ الفاظش به چشم باریک‌بینان نمکین‌تر از جمال حورالعین.

بیت

نه در صحایف کردار او رقوم غلط   نه در جراید گفتار او خطور خطا

صفیر خامه‌اش عندلیب خوش‌الحانی است، در چمن جان و دوات و مدادش غنچه‌ای است خوشبوتر از دستهٔ سنبل و سفال ریحان [کذا] بلکه در صحرای صحیفه نافهٔ مشک‌فشان.

بیت

به مدح خدمت او چون دوات خامهٔ او   خرد گشاده دهانست و بخت بسته میان

هرچه از چشمهٔ دل به نهر زبان جاری می‌کرد از محیط بیکران الهی بوده و هر زلال سلسبیل فوایدی که از ینبوع دهان او جریان می‌یافته در مذاق مستمعان حلاوت جان

می‌نموده. چهرهٔ نسب آن شیرین‌مقال را حضرت املح‌الکلام مولانای جام خال و پیرایهٔ کمال حسنش را آن محمودالمآل دال بوده از قربت قرابت آن حضرت میمنت صحبت آن عالی‌مرتبه، رتبهٔ فضلش به درجهٔ علیا رسیده. خمسهٔ فضلای نامی حضرت شیخ نظامی را تتبع کرده امثال تیمورنامه که در جواب اسکندرنامه نوشته و از هفت منظر غلغله در نه منظر افلاک انداخته. دیگری مثنوی لیلی و مجنون که مضمونات شوخ را لیلی‌وار از سیه‌خیمهٔ دوات در لباس رعنایی به صد رنگ به جلوه درآورده و مجنون نهادان سودای خیال را در وادی تفکر چون گردباد سرگردان روی در بیابان آورده. بعد از کسب فضیلت و کمال که نوبت رحلت و زوال رسید به گوش جانش از هاتف غیبی ندای «کلّ من علیها فان» رسید همان لحظه از دار دنیا به عالم عقبی شتافت. در دارالملک هرات مدفون است. مولانا حبیب‌الله در تاریخ وفات خواجه عبدالله چنین نوشته‌اند:

تاریخ

از بـــاغ دهـــر هـــاتفی خـوش‌کلام رفت　　سوی ریاض خلد به صد عیش و صد طرب
جـانداد رو بـه روضهٔ پـاک رسـول گـفت　　روحـــی فـداک ای صـنم ابـطحی لقب
رفت از جهان کسی که بود لطـف شـعر او　　آشـوب تـرک و شـور عجم فـتنهٔ عـرب
تـاریخ فـوت او طـلبیدم ز عـقل گـفت　　از شـــاعر زمـــانه، و شـه شـاعران طـلب

گویند در اراده کردن جواب خمسه مشارّالیه در ملازمت حضرت مولانای جام آمده التجای افتتاح نمود. به‌مطلع غرّا که طغرا ودیباچهٔ کتاب گردد. و بدین‌واسطه توقیع اقبال و توفیق انجام یابد. آن حضرت ابتدا به لیلی مجنون کرده این مطلع را بدیههٔ انشا کرد.

بیت

این نامه که خامه کرد بـنیاد　　تـوقیع قـبول روزیش بـاد

که این مطلع از زبان قلم مانی‌شِیَم در صورت دعا رقم یافت به اجابت مقرون گردیده در اندک زمان به مرتبهٔ قبول و اختتام انجامید. این دو بیت از مشارّالیه است که در بیماری و ضعف لیلی گفته:

مثنوی

پـیراهـن آل آن پـریوش　　افروخته چون تنور آتش

شد زانوی پای آن یگانه   موی گرهیش در میانه

و این چند بیت نیز از اوست

بیت

در تمثیل زال فرهادکش

بود هر چشم سبزش شیشهٔ زهر   ز چشم سبز او صد فتنه در دهر
ز دندان خالیش بودی دهانی   چو گور کهنه در وی استخوانی
زحل آمد جهان را نحس اکبر   بود خالی بر وی آن بداختر
دو شاخ آمد دو پایش درد و غمزا   دری بگشاده دهلیز عدم را

و این چند بیت از تیمورنامه است که در مدت چهل سال به اتمام رسیده و اصل بیست هزار بیت بوده که چهار هزار بیت ازو انتخاب کرده.

کمان خم چو ابروی خوبان شده   ز هر گوشه غارتگر جان شده
کله‌خودها گشته گلگون هَمَه   چو دلهای عشاق پر خون هَمَه
نه در قتل کس نیزه‌ها منفعل   چو بالابلندان بیرحم دل

از زمان سلطان حسین میرزا تا ایام سلطنت شاه اسماعیل در قید حیات بوده و به نام شاه اسماعیل مثنوی اختیار کرده که مثنوی به اتمام نرسیده دیباچهٔ عمرش به اختتام انجامید و این چند بیت از آن است.

مثنوی

بر آن ختم شد منصب سروری   چو بر جدّش آئین پیغمبری
همه پادشاهان شده پستِ او   چو شاهان شطرنج در دست او
ز شاهان شطرنج او بیشکی   بود شاه بهرام چوبین یکی

تاریخ وفات شیرین‌خواجه

در عهد سلطنت عبدالله خان شیرین خواجه که تلخیهای روزگار در تدبیر امور مملکت چون عقل او نجم ثانی و از روی خرد خورده‌بین نزد عقلا همچون افلاطون در نکته‌دانی بود در شهور ۹۲۸ شربت تلخ از ساقی بی‌رحم اجل درکشید. چون اکثر مصلحت

سلاطین و امرا بی‌رأی صواب‌نمای او نبوده بعضی از ظرفای وقت تاریخی مناسب یافته‌اند به عبارت ترکی، بودنیادنین کنکاش گیتی [کذا].

تاریخ فوت میر محمدامین

سجّاده‌نشین شرع سیدالمرسلین امیر محمدامین از کاملان عصر و از فاضلان دهر بود. در ایام سلطنت سلطان حسین میرزا جادهٔ مستقیم طاعت را مانند او راه‌روی نبود.

بیت

امام اهل زمین و پناه اهل زمان — نظام شرع محمد امین خلق خدای

چون وقت رحلت شد در تاریخ ۹۲۹ همای روح پرفتوحش از آشیانهٔ بدن پرواز کرده در فضای هوای روحانی در طیران آمد و کبوتر جانش از ذروهٔ عالم امر که مجمع مجردات نفسانیست به مرکز این جهان فانی هبوط و نزول فرموده بود، به شاخسار جنت‌المأوای پرواز نموده و در ولایت بهشت خاصیت هرات مدفون گشت. یکی از علمای آن عصر تاریخ مناسب آن عالی‌نسب را گفته از یک مصراع بیان سال و ماه کرده.

تاریخ

از حکم قضای حضرت سُبحانی — چون میر محمدامین شد فانی
از سال و مه واقعه پرسید کسی — گفتم که اوایل ربیع‌الثانی

در تاریخ ۹۳۶ خان صاحبقران عبیدالله بهادرخان در ولایت سمرقند فردوس مانند زمانی که متمکن گشت به حضرت قطب‌الاقطابی مولانا خواجه‌گی کاسانی این رباعی را نوشته ارسال داشت و معانی طلبید.

رباعی

احول نیم ای دوست یکی دو بینم — هر چیز که بینم همه با او بینم
مستغرق هو چنان شدم در همه حال — هو گویم هو بشنوم و هو بینم

و آن بزرگوار ملاذالابرار ترجمان الاسرار رباعی را شرح نویشتند متنی که در حاشیهٔ ضمیر منیر مهر تنویر هیچ‌یک از اولیا کبار و مشایخ روزگار نرسیده و بعد از آن یک‌چند لؤلؤی لألای نصیحت و موعظت که لایق گوش هر سعادت قرین و سزاوار استماع جمهور

سلاطین گردد صحیفهٔ سیمین کاغذ مرصع گردانید به رسم تبرک به خان نصرت توأمان ارسال نمودند و در همان تاریخ ۹۳۰ در اواخر ماه صفر شاه اسماعیل که تاج غرور بر سر و قبای بی‌بقای بی‌مدار دربر داشت قهرمان قضا به فرمان واجب الاذعان از کسوت اطلس حیات عریان کرده از پیراهن کتان مرگ کفن در پوشانید. مدت سلطنت او ۲۵ سال بود.

تاریخ وفات ملا ابتری

واله حورنژادان پری مولانا ابتری که شیرازهٔ اجزای دفتر دلش مجزا و هر فردی از اوراق او در دست نوخطی پیدا بود همواره سیر گلستان حسن جمال گلعذاران را در سراغ و همیشه از تماشای بهار لاله‌رویان دشت سینه پر از داغ، از جفای لیلی‌وشان هامون‌نورد چون مجنون، از سودای زلف سلسله‌مویان مقید به سلسلهٔ جنون، کمند محبت خوبان چون رشته زنّار بر میان و زنجیر مودت پری‌رویان در گردن جان داشته. دایم‌الاوقات زبان حال مترنم این مقال بود:

مثنوی

سر بی‌عشق را باید بریدن   به دوش این بار را نتوان کشیدن
گریبان کو ندارد چاک بیداد   به قربان سر چاک کفن باد

مشارّالیه از فنون علوم بهره‌مند و بین‌الاقران و الامثال دانشمند بوده از آنجا نقد اوقات را صرف صحبت سیمین‌بران می‌داشته فریفتهٔ دلبران و آشفتهٔ زلف مهوشان بوده از آن رو «ابتری» شهرت یافته. در عهد سلطنت عبیدالله خان در ولایت بخارا تحصیل علوم نموده، آخرالامر به مضمون «المَجازُ قِنْطَرَةُ الحَقیقَه» از عشق مجازی گذر کرده روی توجه به معشوق حقیقی آورد بعد از چند وقت از دنیا و مافیها دلسرد گردیده در تاریخ ۹۳۲ چون سالکان گرم‌رو قدم از سرای دنیا کشیده روی به دارالبقا کرد.

مولانا میرعلی کاتب تاریخ مشارّالیه را به غایت دلپسند گفته که از اسم او تاریخ او شده و این تاریخ از جمله محسنات است.

تاریخ

سر صاحب مذاقان ابتری آن عاشق صادق   که در جور و جفای عاشقی عمری بسر برده

ز جـور تـیغ بـیداد بـتان سنگدل هـر دم
اگر صد زخم خورده بر سرش سر برنیاورده

چو شد بر باد نخل عمرش از بیداد مه‌رویان
ازیـن دار فـنا شـد بـا دل انـدوه پـرورده

یکی گفتا چه کس مُردست و تاریخ وفاتش چیست
به صد درد و الم گفتم که «ملا ابتری مـرده»

[مسجد جامع سمرقند]

در تاریخ ۹۳۶ علیک کوکلداش مسجد جامع در ولایت معمورهٔ سمرقند عمارت کرده و در همان مسجد کوچکنجی خان ابن ابوالخیر خان منبری از سنگ مرمر بنا نهاده چه منبری که در تجلی و رفعت با طور سینا همرنگ و در گرانی و عظمت با کوه بیستون همسنگ. عالیقدری به همان منبر رفیع تاریخی نظم کرده.

تاریخ

این منبر عالی که به دهر است پدید
مـثلش بـه عـلو قـدر ایّـام نـدید

از امر شریف کوجکنجی خاقان در نهصد و سی و شش به اتمام رسید. در همان تاریخ ۹۳۶ عبدالله خان ابن محمود سلطان کمربند غیرت بر میان طلب بربسته بر بادپای همت نشسته سلیمان‌وار به خواستگاری بلقیس مملکت روی می‌آورد. به امیدی که شاید شاهد مطلوب را در کنار آرزو در آرد. نخست عازم ملک خراسان گردیده قدم جرأت به اوج قلعهٔ هرات نهاد. هر چند آن آهن‌دلان جنّت استوار اعتمادی قفل استحکام بر دَرِ انحصار نهاده بودند امّا چون اعتقاد ایشان بی‌مدار و بی‌بنیاد بود به کلید مشکل‌گشای شمشیر خان صاحبقران کشورستان مفتوح گردید. و این صورت فتح و ظفر در هژدهم شهر صفر در آئینه‌خانهٔ گیتی رو نمود. و این تاریخ فتح را یکی از فاضلان همان عصر جهت ضبط سال و ماه و روز تاریخی در غایت خوبی نوشته:

تاریخ

در هژدهم شهر صفر روی نمود
تاریخ شدش «هژدهم شهر صفر»

در تاریخ وفات بابر میرزا ابن میرزا عمر شیخ

بابر میرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابوسعید ابن سلطان محمد ابن میرانشاه ابن امیر تیمور گُرکان بعد از قتل سلطان علی میرزا که حاکم ولایت سمرقند بود محاربه با

شیبانی خان می‌کرد و چون دولت مساعد نبود و بخت یاری ننمود بالضروره از مملکت موروثی اعراض کرده روی توجه به سواد هندوستان آورد. نخست ولایت کابل را مسخر کرد. در اندک فرصت بر پادشاه هندوستان استیلا یافت. اکثر ممالک ایشان را در عهدهٔ تصرف خود درآورد و گنجهای بی‌قیاس در دست بابر میرزا درآمد. از آن جمله مقدار سینزده مَن الماس در کنجی نهاده بودند و باقی جواهر و دیگر اجناس ازین قیاس توان نمود. زمانی که خلل در قصر حیاتش راه یافت و چهار دیوار عنصری تن روی به انهدام آورد و خزاین و دفاین مقدار ذره سود نکرد در شهور ۹۳۷ رخت فنا از دار بی‌مدار دنیا به دروازهٔ شهر بقاکشید. قریب سی و چهار سال به حکم ملک متعال پادشاهی کرد. در تاریخ پادشاه عالیجاه فاضلی چنین گوید:

تاریخ

پادشاهی که شهریارانش — بنده بودند و خادم و منقاد
چون وفایی ندید از عالم — رفت ازین عالم خراب‌آباد
خرد از سال فوت او پرسید — گفتم او را «بهشت روزی باد»

تاریخ جلوس عبیدالله خان به تخت ماوراءالنهر

عبیدالله بهادر خان بعد از وفات ابوسعید خان بر سریر حریر گل نشست و یا همچون نشئه در اجزای مل قرار و آرام یافت. خطبه از اسم همایونش چون ابراهیم بلندی گرفت و سکه از نام بااحترامش رتبه و ارجمندی حاصل کرد. مولانا امیرعلی در جمع فضایل چون صنعت کتابت انگشت‌نما و در فنون علوم بی‌مثل و بی‌همتاست و جهت جلوس خان تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

شکر لله که به توفیق خدای — گشت امروزه جهان رشک جنان
خسرو شاه جهان شد که ازوست — فخر شاهان شرف اهل زمان
سال تاریخ ز دل جستم گفت — «والی ملک عبیدالله خان»

مولانا میرمحمد منشی در صحیفهٔ روزگار در جلوس خان نصرت شعار چنین نوشته که:

تاریخ

ابوالغازی عبیدالله محمد خان دین‌پرور　　بحمدالله که شد جایش قرار مسند خانی
معین دین پیغمبر شد و گردید تاریخش　　«معین دین عبیدالله بن محمود شیبانی»[۱]

ملّا محمد صالح مفتی که از ولایت کرمینه است و در علم فقه متفقّ علیه فضلاست این تاریخ را در جلوس خان به توقیع قبول رسانیده.

تاریخ

جلوس خان غازی را خرد گفت　　به ابنای زمان «خان جهانگیر»

و در همین تاریخ ۹۴۰ خاقان ظفرنشان عبدالله بهادر خان از مشیمهٔ غیب در مهد ظهور آمد. آری قدم گرم از شهرستان عدم به عرصهٔ عالم وجود نهاده، آبای علوی را فرزندی به این فرخندگی از امّهات سفلی نزاده و آثار نسیم فیض شمیم طفل غنچه را از لحاف حریر زمرّدی به صد شکفتگی بیدار کرده و قدوم مبارک لزوم میمنت ملزومش ماوراءالنهر را چون بهار ارم به خرمی پرورده گویند والد او اسکندرخان را بخدام ذوی‌الاحترام سلطان الاولیا غوث الاتقیا حضرت مغفوری مولانا خواجه‌گی کاسانی قُدِّس سِرّه سر ارادت و اخلاص بوده و خان سعادت نشان را به دامن تربیت آن حضرت انداخته استدعا دعا نموده و از آنجا رقم دولت در ناصیهٔ احوال باطنش به آن حضرت از هرچه ظاهر می‌نمود بعد از فاتحهٔ فایحه فرمودند که این کودک بزرگ‌نشان، صاحبقران و پادشاه عظیم‌الشأن خواهد شد. در آن ساعت علی‌الفور از میان مبارک قوری که از موی اشتر داشتند در کمر آن شیردل مستحکم بستند. از روی التفات چنین فرمودند که بعد از فوت بُراق‌خان تاشکندی دولت و سلطنت در خاندان تو قرار خواهد یافت. الحق بعد از فوت او فتح و نصرت بی‌اندازه از عالم غیب روی نمودن گرفت و این واقعه در عهد سلطنت خان رفعت و منزلت دستگاه عبیدالله خان است و در همان زمان بسی از کاملان و فاضلان و دانشمندان در سلک امام عظام انتظام دارند خصوصاً کرامت آثار ملاذ الابراری حضرت خواجه حسن نثاری‌اند. مشارٌالیه جمال شاهد نسب را با نور حسب آراسته داشت و قامت رعنای اصالت را از قبای مابقای فضیلت پیراسته می‌داشت ولادت فرزند قرةالعین که نور بصر آن نیک‌سیر بود در دوم شهر صفر ۹۴۲ در اول صبح چون خورشید انور طلوع نموده

---

۱. در این سلسله «محمود» نام نداریم، ظاهراً محمود سلطان است.

بود تاریخ به غایت نیکو و مصرعی بسی دلخواه نوشته.

تاریخ

صبح شنبه دویم از ماه صفر

و این مصراع تاریخ او را در دو بحر می‌توان خواند. این نزد خاصان گوهرسخن معلوم است.

تاریخ فوت حضرت شیخ خدایداد قُدِّسَ سِرّه

سلطان‌الطریقه برهان‌الحقیقه مرجع‌الاقطاب و الاوتاد حضرت شیخ خدایداد قُدِس سِرّه در سلوک تفرید و طریق تجرید منفرد زمان و یگانه روزگار بوده‌اند. دست ارادت مشارّالیه حضرت شیخ جمال‌الدین عزیزان قُدِّس‌سِرّه بوده گویند زمانی که حضرت شیخ عزیزان از مشیمهٔ عالم غیب به عرضهٔ ظهور آمد تا چهل شب از برای آن ماه آسمان ولایت چراغی از پرتو تجلیّات الهی کماهی افروخته می‌شده حضرت عزیزان در مصنف خود که کتاب در مقامات ایشان مسطور است و منقول است، بعد از شهادت شیبانی خان اوزبکیه تمام به دشت قبچاق رفتند و میرزا بابر بر پادشاهی ماوراءالنهر شد. بعد از چندگاه حضرت عزیزان خطاب به عارف صوفی کرده به زبان ترکی فرمودند که «سن اورنگین کراک مو عارف صوفی» تواضع کرده‌اند بعد از چند وقت عبیدالله خان از دشت قبچاق لشکر کشیده متوجه ماوراءالنهر شده چون خبر عبیدالله خان به سمع بابر میرزا رسید. یکی از امرای خود را به ملازمت حضرت عزیزان فرستاد که تا ایشان فاتحه خوانند. حضرت عزیزان فاتحه خوانده‌اند. که به هرکه مسلمان‌تر باشد پادشاه خواهد شدن. این خبر به سمع میرزا بابر رسید. گفتند که مسلمانی عبیدالله خان از ما بیشتر است ظاهر شد که رای حضرت عزیزان آن است که عبیدالله خان پادشاه شود. بعد از آن در اندک روز پادشاه ماوراءالنهر گردید. آن حضرت در عهد سلطنت ابوسعید خان ابن کوجکنجی خان در تاریخ ۹۳۹ از عالم انسی به مقام قدسی رسیدند و مزار متبرکهٔ ایشان در قریهٔ عزیزه که سه فرسخ از ولایت سمرقند است. بعضی در تاریخ ایشان چنین گفته‌اند:

تاریخ

آنکه او بود خود به عالم مظهر لطف خدا درد و داغ عاشقان را بود او اصل دوا

چون منوّر بود او در ظاهر و باطن چو شمع	مجلس عشّاق را بودی ز سوز او ضیا
یافت جان طالبان از وی حیات جاودان	زینت اهل محبت بود آن پیر هدیٰ
او ازین عالم برفت گر تو به معنی عاشقی	من بگویم نکته تاریخ «زیب عاشقان»

دیگری چنین فرموده:

تاریخ

توجّه کرد روح مرشد دین	به سوی عرش در ماه محرم
اگر پرسند تاریخ وفاتش	بگو «ای دل برفته قطب عالم»

و در همین تاریخ وفات گیلدی محمدخان است. یوم چهارشنبه ماه ذی‌الحجه در تاریخ ۹۳۹ ابوسعید خان بن کوجکنجی خان که پادشاه سمرقند بود شاهراه ملک آخرت پیش گرفت و مدت سلطنت آن عدالت خصال سه سال اهمال یافت.

بیت

اگر صد سال مانی ور یکی روز	بباید رفت ازین کاخ دل‌افروز

مدفن خان در مدرسه‌ای که خود بنا در سمرقند کرده است گردید. الوقت همان مدرسه عالی برپا است. یکی از شعراء ظلم‌پیشه و ناخردمند تعدی اندیشه به خان معدلت نشان ظلم را نسبت داده. «ظلم از میان رفت» تاریخ یافته هرگاه که حرف لام از میان ظلم بیرون رود تاریخ حاصل می‌شود.

تاریخ بنای مدرسهٔ میرعرب

در ولایت بخارای هدایت لقب فضیلت مکتسب حضرت امیر عرب مشارٌالیه به حلیهٔ نسب آراسته و به زیور حسب پیراسته در زمان سلطنت پادشاه عالیشان عدالت نشان عبیدالله خان ملاذ و ملجا عالمیان و پیشوا و مقتدای آدمیان بوده خان سلطنت نشان را از روی عقیده و اعتقاد و از وجه مودّت و انقیاد آنقدر بوده که از فیض صحبت بهار خاصیت و از نسیم نفس صبا مرتبت آن صبح‌طینت شکفتگی در خاطر می‌دمید و گلهای مراد از ریاض اعتقاد به اعانت آن صاحب ارشاد می‌چید. گاه از پرتو صحبت صفا مرتبتش لوح سینهٔ او چون مرآت صیقلی می‌یافت، گاهی از فاتحهٔ فایحه‌اش علم عالم رأیت ظفر

توامان طراز «انا فتحنا لک فتحاً مبینا» می یافت، چنانچه نجم ثانی که به امر شاه اسمعیل قصد ماوراءالنهر کرده از آب آمویه گذشت خان عالیجاه با لشکر فیروزی پناه به اعانت آن مقبول اله برآمده در وادی نسف دوچار گردیده به حملهٔ اول نجم ثانی را از سپهر غرور به خاک کوتاه یوم‌النشور انداخت بعد از مراجعت نذورات تازه و هدایای بی‌اندازه گذرانید. در تاریخ ۹۴۲ در ولایت فاخرهٔ بخارا حضرت میرعرب از همان وجه مدرسه بنا کرد که همیشه تباشیر صبح فضل و افضال بقدر قابلیت هر طالب بلااهمال از مطلع استفاده و استفاضه پرتو طلوع می‌اندازد و به اندازهٔ ظهور آن نور کامل‌الوفور مخزن قلوب و مأمن صدور اهل علم روشن و منوّر می‌گردد. دارالعلمی که ابوابش چون دَرِ فیض بر روی اهل طلب همیشه باز و آستانه‌اش مانند عتبهٔ مراد قدمگاه اهل نیاز. هر قطعه خشت آئینه‌نمای مهر انجلایش روشن‌تر از نجم ثاقب. پیشطاق گردون طباق کاشی طمطراقش نمونه‌ای است از منطوق کریمه «إنّا زیّنا السّماء الدنیا به زینة الکواکب». بروجات این عمارت آسمان‌رفعت که در تعداد عناصر است همچون فلک بروج ظاهر و معیّن و مدلول عظیمهٔ «والسّماء ذات‌البروج» را اشارتیست مبرهن. در اتمام این مقام و در انجام این بقعه خیریت‌انتظام میرعلی که در صنعت خط انگشت‌نماست، در صحیفهٔ روزگار و دفتر لیل و نهار هیچکس به انگشت خامه در کتابت او خط بطلان نکشیده. تاریخی در نهایت خوبی تحریر نموده.

تاریخ

میرعرب فخر عجم آنکه ساخت	مدرسهٔ عالی و بس بوالعجب
بوالعجب این است که تاریخ اوست	«مدرسهٔ عالی میر عرب»

تاریخ فوت مولانا اهلی شیرازی

مولانا اهلی شیرازی در کشور فصاحت گوی سخن از چابک‌سواران میدان معنی می‌ربود و قدم مسابقت از یکه‌تازان عرصهٔ بلاغت می‌پیمود. به قلم مانی‌شیَم چهرهٔ شاه معانی را در نقاب حریرٍلفظ می‌گشود و در فنون اشعار مهارت تمام و وقوف لاکلام داشته مصنَّفات مشارٌالیه بسیار است. بعضی از آن مثل مثنوی ذوبحرین و ذوقافیتین و تجنیس که عقل عقلا در آن مثنوی عاجز و ذهن اهل خرد و ذکا در آن ابیات قاصر است و این دو بیت از آن کتاب است:

مثنوی

ساقی از آن بادهٔ منصور دم — بر رگ و بر ریشهٔ من صور دم
خواجه در ابریشم و ما در گلیم — عاقبت ای دل همه یکسر گلیم

مولانا کبر سن رسیده بود. چون وقت رحلت گردید در حدود ۹۴۲ صرصر اجل چراغ زندگی او را در محفل دنیا فرو نشاند. در ولایت شیراز که اصل نشو و نمای او از آنجا بود مدفون گشت «سقی الله ثراهٔ» تاریخ گردیده.

تاریخ حضرت مولانا عصام‌الدّین قُدِّسَ سِرّه

مولانا عصام‌الدّین ابراهیم ابن مولانا عربشاه اسفراینی به جودت طبع پاک ذهن درّاک سرآمد علمای عالیشان و ملاذ فضلای فطنت‌نشان و ملجأ و پیشوای انام زمان خود بوده در اوقات سلطنت سلطان حسین میرزا به کسب کمال اشتغال داشته علوم عقلی و نقلی را بر وجه استکمال بدست آورده. اما گویند جناب مولانا بنابر بعضی از حوادث زمان و نوایب دوران در تاریخ نهصد و بیست از دارالسلطنهٔ هرات چون نسیم فیض به طرف بخارا وزید. بواسطهٔ قدوم سعادت‌لزوم آن ولایت را مدینةالعلم گردانید و در آن بلده از وفور احسان عبیدالله‌خان محظوظ و از کمال انعام پادشاه معدلت‌نشان مسرور می‌بود و طلبه را از فواید خاطر افادت‌مآثر باحسن وجهی مستفید می‌ساخت و از نوال فضل و افضال همه کس را در همه حال بی‌بهره و بی‌نصیب نمی‌گذاشت. در آن فرصت عبیدالله‌خان رباعی عربی به مولانا ارسال داشته، سؤال بمعنی نمود. مشارّالیه در همان روز بعد از نماز پیشین توجه خاطر را مرعی داشته قبل از صلوة تمام رساله تصنیف کرده و هر یک مصرع را ششصد و پنجاه و شش معنی نوشته فرستاد. خان عدالت‌سیر و پادشاه علماپرور را زیادتی در اعتقاد گردید. بعد از چندین وقت مشارّالیه را هوای جنت‌المأوای ولایت سمرقند بر سر افتاده عازم آن حدود گردیدند. اندر آن ایام کبر سن دریافته بود و بسیار ناتوان گشته و این بیت را اکثر بر زبان مبارک جاری می‌کرد.

بیت

من هرچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت — غیر از حدیث راه که تکرار می‌کنم

گویند مولانا زمانی که سمرقند را از قدوم شریف مشرّف کردند به مزار فایض‌الانوار

حضرت خواجهٔ احرار نزول اجلال فرمودند، همگی اکابر و علما و جمهور خواجگان و فضلا جهت ملازمت حضرت مولانا رفته‌اند و حضرت سلطان‌العلماء مولانا احمد جندی در رفتن توقف فرموده‌اند. بدان سبب از حضرت مولانا احمد غبار ملال در خاطر آیینه‌تمثال راه یافته فرموده‌اند که جمیع شرکاء ما در درس خدمت مولانا مسعودی آیند مستفید می‌شده‌اند چون است خدمت مولانا احمد به دیدن ما نه‌آمدند و این سخن مسموع حضرت مولانا احمد گردیده ایشان فرموده‌اند که یک بی‌ادبی به حضرت قاضی عزیزان در بخارا واقع شد تا حال چه شود در اینجا آمده با ما دخل می‌کنند. از همان وجه این دو بزرگ را با یکدیگر ملاقات نیفتاد. چون زمان مدت حیات مولانا سرآمد. در تاریخ ۹۴۳ از دار بی‌مدار دنیا روی برتافت و شرف صحبت «انّ الابرابر لفی نعیم» دریافت. در جوار مزار فایض‌الانوار ملاذالابرار مرجع‌الاخیار حضرت قطب‌الاقطابی خواجه احرار اجزای جسم پاکش را در جلد خاک پنهان کردند. بعضی از فضلا تاریخها نوشته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

مات استادنا عصام‌الدّین — عنده کان کل علمٍ سهل

هو بالفضل کان متّصفاً — صارَ تاریخ فوته «بالفضل»

از مصنفات مشارٌالیه حاشیه بر تفسیر قاضی، و حاشیه بر شرح مخدومی و حاشیه بر شرح شمسیّه و غیرذلک.

تاریخ وفات عبیدالله‌خان ولد محمود سلطان

عبیدالله خان بن محمود سلطان مدت شش سال به تخت خانی و بر سریر جهان‌بانی متمکّن بود. آوازهٔ عدالتش از شش جهت در ربع مسکون در زیر گنبد گردون غلغلهٔ صدا انداخت و پنج نوبت در هفت ایوان فلک چرخ به نام نامی او می‌نواخت از سکهٔ اقبالش نقش زر چون قرص خورشید در دلها درست می‌نشست و چوب منبر از بزرگی القابش همچون شجرهٔ طوبی بلندآوازه می‌گشت. متکفل حیات در عمر او پنجاه و چار سال فرصت اِهمال داد. بعد از آن در تاریخ ۹۴۶ در ماه ذی‌القعده یوم دوشنبه وقت استواء، آفتاب سریع‌التّسیر دولتش با سمند تیزرو عمر به جانب مغرب‌زمینِ مرگ دواسبه تاخت. در تاریخ وفات مغفوری حضرت حسن نثاری چنین مصراع گفته:

«آه از حامی اهل دل عبیدالله»

و دیگری از فضلا چنین فرموده:

تاریخ

والی ملک دین عبیدالله　　شربت شهد مرگ کردش نوش
رفت از منزل خراب‌آباد　　ماند صهبای سلطنت از جوش
گفت با من خرد ز بهر وفات　　این دو تاریخ «ذکرگو و خموش»

بعد از وفات عبیدالله‌خان عبدالله خان ابن کوچکنجی خان بر تخت خانی و بر سریر جهانبانی متمکن گشت. قریب شش ماه صدای پنج نوبت اسلام در عرصهٔ چهارطاق عالم عنصری به‌گوش ایام می‌رسانید. چون دار غرور محل اقامت و سروری نیست در سیوم ماه ربیع‌الاول ۹۴۷ سرهنگ اجل به فرمان عزّ و جلّ حواس پنجگانهٔ او را از مملکت تن معطل کرد و عبداللطیف‌خان بعد از عبدالله خان در سنهٔ مذکور به تخت ماوراءالنهر چون خورشید انور بر سپهر اخضر نشست.

و هم در تاریخ ۹۴۷ میر ابوالبقا که از سادات حسینی و خلعت حسب را نیز در بر از هرچه تمام‌تر داشت در فاخرهٔ بخارا به درجهٔ شهدای کربلا رسید. از فضلای آن عصر ملّاکوکبی که سپهر فصاحت را نجم ثاقب است تاریخی به غایت نیکو گفته و گوهر معنی سفته.

تاریخ

حق میر ابوالبقا را برد از جهان فانی　　تا با شه شهیدان با جنتش درآرد
مثل حسین مظلوم کشته به کربلا شد　　شاید که آسمان خون در ماتمش ببارد
تاریخ سال فوتش پرسیدم از خرد گفت　　«در دهر دل چه بندی دنیا بقا ندارد»

در تاریخ وفات حضرت قطب‌الاقطابی مخدوم اعظم قُدِّسَ سِرّه

قطب‌الاولیاءالمعظم غوث‌الاتقیاءالمکرم مفخرالعرفاء الاسم حضرت مخدوم اعظم اسم نامی گرامی مرجع‌الانامی مولانا خواجگی است قُدِّس سِرّه. و مولد حضرت ایشان ولایت کاسان که از توابع زمین اندکانست و نسبت ارادت آن عالی‌مرتبت رفیع‌منزلت

متعالی‌منقبت به عالم علوم ریاضی و ممتاز در شیوهٔ مرتاضی حضرت مولانا محمد قاضی است قُدِّس سِرّه. مولانا جبههٔ اخلاص بر آستان خاص الخاص هدایت اختصاص قطب‌الابرابر سیدالاخیار حضرت خواجه احرار می‌رسد. حضرت مخدومی را بسی مریدانند که هر یک قطب سپهر هدایت و خورشید فلک نهایت و مرکز دایره ولایت‌اند. یکی از آن جمله مقبول حضرت باری خواجه کلان خواجه جویباری‌اند که اولاد امجاد حضرت مخدومی در هر بلاد به مسند ارشاد نشسته خلایق را به سوی خالق‌العباد هدایت می‌کند.

بیت

تا ابد این سلسله نگسسته باد　　گردن ایّام بدان بسته باد

خرق عادات و کشف کرامات آن جناب چون ظهور آفتاب بر جهانیان روشن است که احتیاج به پرتو ایراد نیست. امّا زمانی که جذب محبت الهی غلبه کرد و شوق لقای حضرت نامتناهی غالب گردید در تاریخ بیست و یکم محرم‌الحرام یوم شنبه وقت چاشت در شهور ۹۴۹ از عالم انسی به مقام قدسی ارتحال و انتقال نمودند.

تاریخ

عارفی کو در حقیقت مقتدای عصر بود　　گشته از راه طریقت اهل دل را رهنمای

بیست و یک بود از محرم روز شنبه وقت چاشت　　مرغ روحش کرد پروازی ازین محنت سرای

بس که بودم در تأسف در فراق روی او　　یافتم تاریخ فوتش «قطب عالم رفت وای»

مزار فیض آثار آن مرجع‌الکبار در قریهٔ دهبید است که قریب به یک فرسخی سمرقند واقع شده است و زایران آن عنبرعتبهٔ کعبه‌نشان طول این مسافت را از برای عرض مطلب چون نسیم فیض در سایهٔ خیابان می‌روند و آن خیابان طوبی‌نشان را ندر دیوان‌بیگی ارلات نشانیده تا از نخل عقیده و اعتقاد ثمرهٔ مراد یابد.

لمؤلّفه

خیابانی درخت از نخل اَیمَنْ　　همه یک تن برهواری چهل تن

سراسر همچو درویشان کامل　　بذکر ازه [کذا] هر یک از ته دل

درختان بسته صف از هر دو جانب　　چو پیران خداجو در مراقب

هدایت راست هر یک مقتدائی　　بود هر پنجه‌اش دست دعایی

همه یک یک به صورت خضرمانند / به طوبی هم‌نشین با سدره پیوند
برای زایران هر یک ز اعزاز / حریر سایه دارد پای‌انداز
تواند هر یکی چون اهل توحید / ز یُمن سایه بخشد فیض دهبید
بزرگی هر یکی دارند با هم / ز فیض روح مخدومی اعظم
نتابد هیچکس زان آستان رو / اگر توفیق گردد هادی او
ز استمداد آن صاحب بشارت / براقم باد توفیق زیارت

تاریخ رفتن همایون میرزا از هندوستان به جانب عراق

همایون میرزا اکثر بلاد هند را به تصرف خود درآورده در اواخر حال شیرخان افغان که در شجاعت ببر بیشهٔ هندوستان بوده و در زمرهٔ ملازمان اعتبار داشت با او خروج کرد و همایون میرزا را شکست داد و از مملکت هندوستان بیرون کرد. امّا هوای مملکت هند چون سودا در سر هر دماغ متمکن بود و دغدغهٔ پادشاهی در بارگاه عدالت‌پناه خاطرش جایگیر می‌گردید. چند نوبت جنود نامعدود به صوب آن حدود کشید بالاخیر استخوان‌بندی ارکان لشکر همایون میرزا از صدمهٔ قهر دشمنان روی بکلی در شکست آورد بالضّروره نقش سواد قلمرو چهار دانگ هندوستان را از صحیفهٔ مآل آئینه‌مثال محو کرده و بال پرواز به هوای جنت‌المأوای ممالک عراق گشاد و همای عزیمتش سایهٔ سعادت بر سر شاه طهماس انداخت. به واسطهٔ نزول آن شاهباز بلندپرواز دارالامان آسمان‌توأمان او فلک‌آشیان گردیده و شاه عراق مترنم به این ترانه گردید:

همای اوج سعادت به دام ما افتد / اگر تو راگذری بر مقام ما افتد

و حدودث این واقعه در تاریخ ۹۵۰.
ملا محتشم کاشانی تاریخ مناسب گفته:

تاریخ آمدن را پرسیدم از خرد گفت / «دایم همای دولت آید به سایه شاه»

تاریخ بنای خانقاه حضرت خواجهٔ بزرگ شاه نقشبند قُدِّس سِرّه

در تاریخ نهصد و پنجاه جناب عبدالعزیزخان که ولد عبیدالله خانست و این خان

سعادت‌نشان مخلص و معتقد درویشان بود به صدق و اعتقاد در قید ارادت مرشد صاحب‌کمال سالک جادهٔ اهل حال حضرت شیخ جلال می‌بوده و شیخ از مریدان مولانا شمس‌الدین محمد روحی روّح‌الله بوده و ایشان همشیرهٔ [کذا] حضرت مخدوم جامی‌اند. اماخان عالیشان را با وجود شغل جهانبانی از آن جمله خانقاه و حظیرهٔ مزار فایض‌الانوار قطب‌الابرابر حضرت خواجهٔ بزرگوار شاه نقشبند است که بغایت فیض‌بخش و دلکش واقع شده است. چنانچه خواجه حسن نثاری در تعریف خانقاه قصیده‌ای انشا کرده. مطلع او این است:

مطلع

کعبه است این خانقاه زان مرده را نور صفاست　　　سدره گر خود را بر ایوانش رساند منتهی است

و این خانقاه که الوقت معبد عابدان و قبلهٔ مقبلانست در تاریخ ۹۵۱ به اتمام رسید. الحق بیت‌الله است که هر یک فیل‌پایه‌اش از روی شرف بزرگی چون حضرت زنده‌فیل بر مقام مجاهدات بر سطح مصلای عبادت لنگر اقامت انداخته. حریم دارالسّلام محرابش حربگاه اهل اسلام است. از دو جانب شمشیر آگاهی بر سر شیطان غفلت و هوا کشیده و چهار چراغ این صومعه با چهار ارکان در شش جهت هفت اقلیم چون شمع خورشید نور روشنی بخشیده.

لمؤلّفه

این نه مسجد که کعبه است یقین　　　قبلهٔ معبد جهان باشد
فیض نورش رسد به عالم قدس　　　شمع فانوس آسمان باشد

خواجه حسن نثاری در تاریخ این خانقاه چنین نظم کرده:

تاریخ

خسرو عالی‌گُهر عبدالعزیز　　　ساخت این عالی‌بنا بی‌ریب و شک
پشت آفاق فلک در جنب او　　　پست چون گوی زمین زیر فلک
«لفظ معنی» می‌شود تاریخ او　　　سال هجرت نهصد و پنجاه و یک

میرزا باقر ولد میرعلی کاتب جهت خانقاه مقبول حضرت الٰه تاریخی نیکو گفته:

تاریخ

خاقان روزگار دریـن مـنزل شـریف   از روی صدق مأمن خیری بنا نهاد
جستم ز پیر عقل چو ز اتمام بانیش   عبدالعزیز خان زمـانش جـواب داد

فوت مولانا شیدا قُدِّس سِرّه

مولانا شیدا که از فضلای زمان و ظـرفای دوران بـود جـهت فـوت خـود در اوقـات بیماری گفته:

«ع»

مُرد شیدای دردمند حزین

در آن سال قضا مهلت حیات او داد. بعد از گذشتن پنج سال عقاب اجل چنان به زیر پنجه گرفت که حواس پنجگانهٔ او هریک معطل و برجا ماند. همان مصراع مشارّالیـه زیـادتی حرف «ها» تاریخ گردید.

تاریخ فوت مولانا میرعلی کاتب قُدِّس سِرّه

مولانا میر علی کاتب، اصل او از ولایت هرات جنّت‌صفات امّا نهال حدیقهٔ حیاتش از آب و هوای مشهد مقدس نشو و نما یافته در ترکیب‌بندی خط از مفرد تا مرکب، شاگرد زین‌الدین محمود کاتب بود. در خدمت او چوب قلم از سر کرده و همچون نی از خامه کمر فرمان‌برداری بر میان بسته. گویند در اندک فرصت سواد خطهٔ خط را به دستیاری نیزهٔ قلم از خطهٔ فرمان او بیرون نکردند. خصوصاً خط نسخ‌تعلیق را چنان نوشت کـه کُـتّاب زمان از حیرت سر خامهٔ انگشت را به‌گزلک دندان قطع می‌کردند. در تاریخ نهصد و بیست و پنج به واسطهٔ انقلاب زمان از خراسان به ماوراءالنهر آمده. به رسم‌الخط سرخط تعلیم اهل روزگار گردید. در تاریخ ۹۵۱ کرام‌الکاتبین روزنامهٔ حیاتش را به توقیع ممات رسانید. در ولایت فاخرهٔ بخارا در جوار مـزار فـیض‌آثار حـضرت شـیخ سـیف‌الدیـن بـاخرزی کـه مشهورند به خواجهٔ فتح‌آباد مدفون گشت. میرزا بیک دیوان‌بیگی که از ظرفای زمان بود تاریخ فوت مولانا را به خامهٔ یاقوت‌رقم و به قلم مانی‌شیَم چنین رقم کرده.

تاریخ

آن بحر فضایل سَرِ ارباب هنر را | در واقعه دیدیم به اطوار ستوده
گفتیم ز تاریخ وفات تو چگوییم | گفتا که بگو «میر علی فوت نموده»

تاریخ فوت شاه طاهر دَکَنی

شاه طاهر از جماعت خاوندیان است. اول دَر ولایت کاشان متوطن بوده به تقریبی متوجه ملک هندوستان شده در ولایت دکن مقام کرده. در تاریخ ۹۵۲ طوطی ناطقه‌اش در شکرخایی منقار بست و بلبل روحش از قفس قالب پرواز کرده به شاخسار سدرةالمنتهی آشیان کرد. اکثر قصاید حکیم انوری را تتبع کرده. این مطلع ازوست:

محمل مهر چو آید به شبستان حمل | لاله فانوس برافروزد و نرگس مشعل

تاریخ فوت میرزا جغتای

میرزا جغتای شاهزاده‌ای بود که گلشن شهریاری و گلزار کامکاری را گلی با این همه لطافت و نزاکت نشکفته و نوبهار اعتبار کامرانی را سروی به این سرسبزی در چمن روزگار نرسته. در میدان شجاعت یکتا و در میزان عدالت بی‌همتا بود. اما در اول بهار جوانی نونهال نوباوهٔ حیاتش را آفت صرصر خزان رسیده در تاریخ ۹۵۳ عندلیب روحش قفس تن شکسته به جانب بوستان سرای جنّت‌المأوی پرواز نمود. طوطی طبع مولانا قاسم کاشی از نی منقار خامه به این تاریخ شیرین شکرخا شد

تاریخ

سلطان جغتای بود گل گلشن خوبی | لیکن سوی رضوان اجلش راه‌نمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ | دلها ز غمش غنچه‌صفت غرقهٔ خون شد

تاریخ تولد جلال‌الدین شاه اکبر

پادشاه نیک‌سیَر، شاهنشاه عدالت‌گستر، جلال‌الدین اکبر در تاریخ ۹۵۳ از شبستان شام عدم به شهرستان صبح وجود ظهور نمود. تمام سواد عرصهٔ هندوستان را از فیض بهار قدوم خود خرّم‌تر از ساحت گلستان اِرَم کرد. در مولد و میلاد آن غنچهٔ مراد بلبل ناطقهٔ یکی از فضلا به منقار خامهٔ دقت بر صحیفهٔ حریر گل این مصراع تاریخ تحریر کرده:

تاریخ

کل صد برگ سوریرا بقا باد

در تاریخ ۹۵۵ خان کشورستان عبدالعزیز خان بن عبیدالله خان زمانی که لشکر ظفراثر و جنود نامعدود میمنت‌سِیَر چون فیض نسیم سحر به سواد صوب ولایت بلخ فرموده بود و از پرتو علم گردون‌لوای آفتاب‌ضیا، شبستان بلخ را صبح بیضا کرده، در آن هنگام شیخ مؤید که از فضلای دهر و از علمای عصر خود بود از برای تاریخ سفر خان این مصراع را مرقوم رقم جواهرفشان گردانید:

تاریخ

در پناه خدای بیچون باد

تاریخ فوت مولانا کمال‌الدین ابوالخیر

مولانا کمال‌الدّین ابوالخیر از مشاهیر کبار روزگار خود بوده و زمان سلطنت قراسلطان در ولایت بلخ اهل استفاده را از فنون علوم افاده می‌نمود و خوان افضال بر روی طالبان امل و آمال علی‌سبیل استکمال می‌گشود. علم عروض و قوافی را بر وجه کافی می‌دانست و گاهی خاطر عاطر به جانب اشعار مبذول می‌داشت. مشارّالیه از آنجا که پیوسته مقیّد زنجیر زلف سلسله‌مویان و پای‌بست حلقهٔ جنون پری‌رویان می‌بوده، «عاشق» تخلص داشت. چندی بدان می‌پرداخت. بالاخیر در تاریخ ۹۵۷ از تعلقات مجاز وارسته گشته به معشوق حقیقی واصل گشت. یکی از ظرفای صادق تاریخ مشارّالیه را «فوت عاشق» یافته و مدفن آن در ولایت بلخ در مزار فایض‌الانوار حضرت سلطان احمد خضرویه است.

گویند حصار ولایت بلخ‌را کیومرث بنانهاده وطهمورث دیوبند به‌اتمام رسانید وبعد از آن لهراسب تجدید عمارت کرده. بعضی بر آنند که بلاخ ابن اخنوخ برپا کرد. جمعی گویند منوچهر ابن ایرج ابن فریدون قلعه بنا فرمود و علی‌الاختلاف الاقوال کسی را برقِدَم ولایت بلخ سخنی‌نیست. ولایت بلخ را قبة‌الاسلام و ام‌البلاد وجنّة‌الارض وخیرالتراب می‌نامند.

تاریخ فوت جمال‌الدین عطاءالله مشهدی

جمال‌الدین عطاءالله مشهدی در زمان دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا به

منصب وزارت سرافراز و بین‌الاقران و الامثال یگانه و ممتاز بود. از آنجاکه زهد و تقوی در درجهٔ علیا داشت قدم از مسند وزارت برتر نهاده چون خورشید بر سپهر صدارت نشست و در میان امرا و وزرا به مضمون «اطلع علیه» بر طغرای نشان و بر عنوان فرمان توقیع وقیع عظیم‌الشأن می‌کشید. بعد از انتقال و ارتحال زبدهٔ سلاطین سریرآرای کشوریرا سلطان حسین میرزا مشارٌالیه از اولاد و امجاد پادشاه جم‌نشان محمد شیبانی‌خان قامت استقامت همتش قبای بی‌بقای منصب را قبول نکرده به مضمون کلام حکمت‌انتظام «الشهرة آفة والخمول راحة» عمل نموده درگوشهٔ انزوا خلوت‌گزین گردید. بعد از آنکه اجل موعود به حکم ودود فرا رسید خواجه به مرض موت مبتلا گشت. در روز یکشنبه دویم ربیع‌الاول در تاریخ ۹۵۷ دعوت حق را لبیک اجابت گفت و جسد مبارکش را در مزار شیخ علی صوفی دفن کردند و این قطعه در تاریخ فوت اوست که یکی از فضلا نوشته:

تاریخ

خواجهٔ سالکان عطاءالله / که دلش میل داشت سوی جنان
جانب خلد رفت و شد تاریخ / «میل خواجه عطا به سوی جنان»

تاریخ وفات عبدالعزیز خان ابن عبیدالله خان

عبدالعزیز خان سعادت‌نشان مخلص و معتقد درویشان بود و به صدق در قید ارادت در سلسلهٔ عقیدت مرشد صاحب کمال و سالک هدایت مآل حضرت شیخ جلال بوده و شیخ از مریدان حضرت خواجه مولانا شمس‌الدین محمد روحی‌اند و حضرت مغفوری را با وجود شغل جهان‌داری و شغل مملکت‌گذاری و هوای شهریاری بندگی حضرت الهی را کماهی به جای می‌آورد، سر نمی‌پیچید و گردن اطاعت را همیشه به طاعت نهاده بود و اوامر و نواهی حضرت باری را به جای می‌آورد. اما هرچند که در ایام سلطنتش تفرقه در میان سلاطین بسیار بود و طبع لطیف و خاطر شریفش به عمارت می‌پرداخت و عمارت عالی می‌ساخت و بعضی از آن بناها خانقاه و حظیرهٔ مزار فیض‌آثار حضرت قطب‌الابرار خواجه بهاءالحق والدین شاه نقشبند است و دیگر مسجدی که درون حصار بخارا واقع شده که او را مسجد مغاک گویند و اینچنین چندین عمارت به نام نامی اوست. گویند مدت حیات او چهل و یک سال بود. در بیست و ششم ربیع‌الثانی یوم چهارشنبه در سال ۹۵۸ مرغ روحش از قفس تن پرواز نموده در شاخسار سدرةالمنتهی آشیان کرد و مرقد

منوّرش در جوار فایض‌الانوار حضرت خواجهٔ بزرگوار خواجه نقشبند است و در صفهٔ والدش عبیدالله‌خان. بر ضمایر ارباب دقایق و بر بصایر اصحاب حقایق مستور نخواهد بود که دنیا محل حوادث و نوایب است چراکه از افق سپهر اعتبار خورشید دولتی طلوع نکرد که آخر به سرحد زوال نرسید و در عرصهٔ حدوث بنای سلطنتی سر به گردون نکشید که از صدمهٔ زلزلهٔ فنا از هم فرو نریخت.

لمؤلّفه

دنیا که درو بوی وفا نیست پدید | باید که ز هرچه هست پیوند برید
این صورت مرگ را در آئینهٔ عقل | ازروی خرد همیشه می‌باید دید

تاریخ

«حیف از عبدالعزیز خوان».

بعد از وفات عبدالعزیز خان محمدیار سلطان به تخت بخارا جلوس کرد.

وفات عبداللطیف‌خان ابن کوجکنجی‌خان بن ابوالخیر خان

اطوارگزیده و کردار پسندیده داشت. همواره صحبت شریفش با علما و فضلا می‌بود و همیشه در تمجید حفّاظ و تکریم کلام مجید سعی بلیغ می‌فرمود. سمرقند در ایام معدلت و مرحمتش بهشت آئین گشته بود و حدایقش رشک ریاض خلد برین می‌نمود. قریب به سن شیخوخت رسیده بود که روح پرفتوحش ندای «ارجعی» به سمع اجابت تلقی نمود و در ساعت از قید بدن خلاصی یافت و مایل روح و ریحان جنّت مبین گشت. حدوث این واقعه در شهور ۹۵۹ بود و مرقد منورش در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و در مدرسهٔ ابوسعیدخان ابن کوچکنجی است و هم تاریخ فوت او «شهر سمرقند» است. گویند سمرقند از اعظم بلاد ماوراءالنهر است و از اقلیم پنجم می‌شمارند.

تاریخ فوت سه صاحبقران در هندوستان در یک سال

سلطان محمود گجراتی که والی گجرات بوده و اسلام‌شاه دکنی که صبهٔ دکن بوده و نظام‌الملک بحری هر یک از این سه دلاور در چهاردانگ هندوستان پنج نوبت مردانگی می‌زدند. بلکه از شش جهت در هفت اقلیم عالم از ایشان آوازهٔ صلابت افتاده و غلغلهٔ

مهابت در نُه گنبد گردون انداخته بودند. هر سه دلاور در عهد سلطنت پادشاه عدالت نشان شاه اکبر در یک سال در شهور ۹۶۱ از دربند صورت فانی دنیا چشم پوشیده به سرحد ملک باقی عقبی جایگیر گردیدند. یکی از فضلا تاریخ سه دلاور را چنین گفته:

تاریخ

سه خسرو را زوال آمد به یک سال — که هند از عدلشان دارالامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات — که همچون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلام شه سلطان دهلی — که در هندوستان صاحبقران بود
سیوم آمد نظام‌الملک بحری — که در ملک دکن خسرونشان بود
ز من تاریخ فوت این سه خسرو — چه می‌پرسی «زوال خسروان بود»

دیگری در قتل محمودشاه چنین گفته:

تاریخ

ز برهان یقین بر شاه محمود — شده ظلمی که نتوان گفت قطعا
به دشت کربلا دیده است بی‌شک — حسین مرتضی این ظلم ز اعدا
رفاقت با شهیدان کرد آن شاه — کشیده سر به جیب و پا به دنیا
اگر تاریخ قتلش از تو پرسند — بگو «کردست دشت کربلا جا»

تاریخ ختم مشکوة مولانا مصطفی رومی در ولایت بخارا

فصیح‌اللسان، مفتح‌البیان، توضیح‌البرهان، سندالمحدثین سیدالمدققین حضرت مخدومی مولانا مصطفی رومی در ولایت بخارا تصحیح صحیح کتاب مشکوة رسول ملک ودود در شهور ۹۶۲ به اختتام رسانیدند. جمع انام به حفظ ارشاد شاد می‌کردند. در آن اوقات یکی از فضلای وقت خود که مولانا یمینی گفتندی در حضرت مولانا از برای ختم کتاب مشکوة این تاریخ مناسب گذرانید.

تاریخ

در فاخره فخر مکّه و یثرب و شام — مشکوة حدیث گفت با جمع انام
اتمام حدیث مصطفی چون گردید — شد «تمّ حدیث» رمز تاریخ تمام

تاریخ وفات همایون میرزا ابن بابر پادشاه

همایون میرزا سایهٔ سعادت بر مفارق اهل هند گسترده بود و خلایق نیز در ظل ظلیل همای دولتش در نشیمن و فراغت و در مأمن راحت آسوده بودند و در عظمت و جاه و جلال و در کمال سلطنت و اقبال نظیرش در تمام ممالک هندوستان نگذشته. سپاه نصرت دستگاه او از عدد پانصدهزار متجاوز بود و برادران کامکار مثل کامران‌میرزا و هندال‌میرزا و عسکرمیرزا مطیع و منقاد بودند. زمانی که در قصر نااستوار حیاتش قصور راه یافت و بنای بی‌مدار دولتش را در انهدام آورد در ولایت دهلی که یکی از شهرهای هندوستان است روز آدینه از بام به مسجد فرود می‌آمد به قدم اول از پشت‌بام به روی زمین رسید به یک گام از مقام علوی به پایهٔ سفلی نزول کرد. روز دوشنبه در تاریخ ۹۶۲ همای روحش استخوان‌بندی قفس قالب را شکسته سایهٔ پرواز به شاخسار سدرةالمنتهی انداخت. آری چون حاکم نافذالامر قضا سلسلهٔ ارادت بجنباند ماهی را از قعر دریا به فضای هوا رساند و مرغ صاحب‌پرواز را از اوج سما به حضیض زمین کشاند. فضلا در فوت همایون میرزا تاریخها نوشتند از آن جمله مولانا قاسم کاهی که از ظرفای هندوستان است در تاریخ طوطی ناطقه‌اش به این ابیات شیرین شکوفا گردید:

تاریخ

همایون پادشاه ملک معنی — ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر چون افتاد ناگاه — وز آن عمر عزیزش رفت بر باد
بنای دولتش چون یافت رایت — اساس عمرش از انجام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم — خلل در کار خاص و عام افتاد
پی تاریخ او کاهی رقم زد — «همایون پادشاه از بام افتاد»

تاریخ وفات براق‌خان تاشکندی

براق‌خان تاشکندی از سلاطین آن حدود است. مدتی حاکم دارالملک سمرقند بود. اما گویند پادشاهی ظلم‌اندیشه و همیشه همنفس صراحی و شیشه و دوام همدم پیاله و جام و مدام سرمست مدام بود. اساس‌الاسلام در ایام او روی در فتور و ارکان بی‌مدار خرابات در دور او معمور می‌گشت. دست بیعت هر لحظه چون ساغر صهبا به دست پیر خرابات می‌داد و پای زیارت از صحبت شیخان صاحب‌کرامات می‌کشید. میزان عدالت را

که در نظرش به قدر دانهٔ جو وزنی نداشت بسیار کم می‌سنجید. پیمانهٔ سرشار مکرمت را در دست همت و چشم جرأتش اعتباری نبود. از آن رو کم می‌دید. رعایا در عهد او ناراضی و جمهور فقرا در عهد او نامرضی. خرمن دهاقین را به صرصر تعدی دانه از کاه جدا می‌کرد و مزارع بیچاره را از مال به عشری رضا نمی‌کرد. گاه به سموم غضب برق آتش در کاه خرمنگاه می‌انداخت، گاهی خاک خرمن را به باد صرصر فنا معدوم می‌ساخت. هرگز آب رحمتی از سحاب مرحمت در کشتزار آمال هیچ‌یک نمی‌پاشید. دایم دود آه رعایا و ضعفا را به اوج کهکشان افلاک می‌رسانید. کافهٔ عوام و عامهٔ انام تخم کینهٔ او را در زمین سینهٔ خود می‌کاشتند. ازین افعال به اندک سال فتور در اساس حیاتش راه یافت.

بیت

از رعیت شهی که دانه ربود　　　بن دیوار کندو بام اندود

در تاریخ ۹۶۳ قهرمان قضا برق اجل در خرمن هستی او انداخت. بعضی از شعرا تاریخ وفات آن آتش‌افروز را «خرمن‌سوز» یافته‌اند و از کثرت تجرع شراب ناب مست خواب تا یوم‌الحساب گردید سرگرمان کیفیت سخن [کذا] تاریخ فوت او را «مرده در مستی» یافته‌اند. در آستان قطب‌الابرابر سندالاخیار حضرت خواجه احرار مدفون است.

تاریخ فوت برهان‌خان

برهان خان از اقربای براق‌خان است. او نیز چند روزی ظلّ ظلم‌اثر بر مفارق اهل خیر و شر گسترده و عالم کون و فساد را ظلمت‌کدهٔ حوادث و بیداد کرد. بالاخیر در تاریخ ۹۶۴ سیّاف قضا به برهان قاطع «مَن حَفرَ بئراً لاخیه وقع فیه» قطع حیات او کرد و در چاه تنگ لحد انداخت.

بیت

بدی مکن که درین کشتزار زودزوال　　　به داس دهر همان بدروی که می‌کاری

بعضی از فضلا در قتل او تاریخها یافته‌اند. مولا نظام که از علمای آن ایام بود این تاریخ را انتظام داد.

تاریخ

برهان که طریق ظلم را کرد پسند　　　زو شد علم حادثه در دهر بلند

شد کشته به ظلم از آن شده تاریخش «شمشیر اجل سر وی از ظلم فکند»

بر آینه‌طبعان روشن‌ضمیر و بر صافی‌طینتان صفاتخمیر مبرهن است که به عمل اسقاط سرکلمهٔ وی به حساب جمل شش است. هرگاه که از لفظ ظلم اسقاط کرده شود از نهصد و هفتاد افتد رقم تاریخ که مراد است حاصل می‌گردد.

دیگری از مبارزان میدان سخن و یکه‌تازان ساحت انجمن تاریخ قتل برهان را به تیغ قلم «هلاک برهان خوان» رقم کرده‌اند.

تاریخ خروج عبدالله خان و فتح اکثر ولایات

بعضی از مبارزان قلم در میدان صحیفه چنین می‌تازند که عبدالله‌خان بن اسکندرخان در صغر سن به دولت متابعت و به سعادت مبایعت مقبول درگاه حضرت باری مقرب بارگاه کردگاری خواجهٔ کلان خواجه جویباری رسیده و از آن زلال چشمهٔ رحمت ذوالجلال نهال اقبال به مرتبهٔ کمال رسیده سرکشیده و از جویبار نزهت آن عالی‌مرتبت سدرهٔ دولتش به منتهی رسیده در اندک روز شجرهٔ بی‌ثمرهٔ عدالتش برئوس خلایق جهانی و کشورستانی می‌گذشت. آخرالامر در ساعت سعد بر سمند سعد غیرت نشسته کشورگشائی را کمر بست نواب براق‌خان جهت تسخیر آن شیر ژیان سلطان سعیدخان و دوستّم سلطان را با لشکر بی‌نهایت روانه نمود. چون خبر مسموع گردید از آنجا به قلعهٔ فَرَب که از قرای ولایت بخاراست و بر لب دریا واقع است آمده در آن حصار محصون گشت. بعد از ساعتی آن لشکر آمده قلعه را محاصره کرد. همچون نگین نام تنگ گرفتند. در آن روز عبدالله‌خان به مردم آن قریه سخن کرده که یاغی ما را ازین نوع احاطه کرده و شما را طاقت قبل شدن نیست. اگر پارهٔ لشکر پیاده به ما همراه سازید با این لشکر روی می‌آریم. همان زمان مردم قریب سه صد کس را همراه کرده و خان نیز در سه صد کس کمابیش داشته خود را در آن لشگرگاه زد. بمدلول آیت «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» توکّل با پروردگار جزو و کل کرده و در طرفة‌العینی از لمعان تیغ آفتاب‌مظهر، لشکر خصم هزیمت‌اثر، چون ستارهٔ سحری ناپدید گشتند. غنیمت بی‌شمار به دست نواب نصرت‌شعار افتاد به اهل آن قلعه خطی نویشت که اگر ولایت فاخره بخارا در تحت تصرف درآید مردم فَرَب مرفه‌الحال مرفوع‌القلم باشند بعد از چند وقت خبر شده که براق‌خان در سمرقند به جوار رحمت حق پیوسته. خطبه به نام نامی و اسم گرامی ولد او

اسکندرخان خوانده شد. در پی تسخیر ولایات گشته به اندک فرصت ولایت بخارا و میانکال و کیش و نَسَف را در تصرف خود درآورد. بعد از چند سال شهر بلخ و حصار آن خانِ نصرت‌شعار را میسر گشت. به گذشتن وقت قصد دیگر ولایت سمرقند و تاشکند و باش اوزکند و ارباع اورگنج بنواب خان ارجمند مسلم گردید. به عنایت حضرت ایزدی ولایت بدخشان و خراسان به دست نواب عالیشان رفیع‌المکان مفتوح شد. به اندک سالی مرو و خوارزم به آن صاحب رزم افتاد. الحاصل هر روز فتحهای تازه و نصرتهای بی‌اندازه متوجه رکاب ظفرانتساب او بود. بعد از فتح ولایت بخارا مردم قلعه فرب آمده واقعهٔ گذشته را به عرض رسانید به موجب کریمهٔ «اوفوا بعهدی» به وعدهٔ خود وفا نموده نشانی داده که آن مردم را بعدالیوم مرفه‌الحال و مرفوع‌القلم دانسته چیزی طلب ندارند. از آن زمان تا بالوقت فارغ‌البال‌اند. گویند در عهد آن زمانه چون ایام ربیع سبز خرم و ماوراءالنهر چون گلستان ارم شده بود. خان کشورستان را در اوقات فتح ولایت سمرقند و بلدهٔ کرمینه بعضی از فضلای زمان این فتح را «فتحهای مکرر» تاریخ یافته‌اند.

تاریخ خانقاه حضرت قاسم شیخ عزیزان قُدِّس سِرّه

در تاریخ ۹۶۶ در عهد سلطنت عبدالله‌خان خانقاه حضرت قطب‌الابرار قاسم شیخ عزیزان که در ولایت کرمینه واقع شده الحق مسجدی است معلّیٰ مکان و معبدی است کعبه‌نشان و این خانقاه در قبلهٔ مزار فایض‌الانوار حضرت بزرگوار است و بانی این بنای رفعت‌مکان فیض‌نشان عبدالله‌خان است که از روی اخلاص عمارت فرموده. در تاریخ این معبد فرح‌افزای بهشت‌فزا مقرّب‌الباری خواجه حسن نثاری چنین فرموده‌اند:

تاریخ

ساخت قطب زمانه خانقهی — کز شرف کعبه شد بر اهل جهان
کلک صنع از برای تاریخش — زد رقم «خانقاه قطب زمان»

تاریخ کتابخانهٔ مولانا میر مفتی

مولانا میر مفتی که قصر دلش کتابخانهٔ اسرار الهی و بنای خاطر صفاآثرش منقّش و مصوّر به احادیث حضرت رسالت‌پناهی بود در زمان سلطنت و در ایام دولت عبدالعزیز خان ابن عبیدالله‌خان در دارالسّلطنهٔ بخارا چهار دیوار بنای پراساس شرع ازو

استحکام و ارکان پایدار شریعت ازو انتظام داشت. در شهور ۹۶۶ کتابخانه‌ای عمارت فرموده و در کتابهٔ همان بنا این تاریخ مناسب را از زادهٔ طبع خود رقم کرد.

تاریخ

ابن بنا کز لطافت و خوبی / در جهان نیست دیگری چون او
یارب از لطف حق مباد دمی / خالی از مهوشان مشکین مو
سال تاریخش از خرد جستم / گفت «قصر منقش نیکو»

در تاریخ ۹۶۵ بود که جوانمرد علی‌خان در شهر سمرقند کورنش‌خانه عمارت فرمود. از برای تمامی آن بنا ملا مشفقی تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

خاقان فلک قدر جوانمرد علی‌خان / شاهی که بود در صفت عدل یگانه
از همت خود کاخ دل‌افروز بنا کرد / در منزلت از گلشن فردوس نشانه
روزی که به اتمام رسانید مهندس / این قصر منقش که به خوبیست فسانه
بر طاق سپهر از پی تاریخ بنایش / کردند رقم «منزل خاقان یگانه»

مولانا مصطفی رومی که اکثر اوقات زندگانیش به تفسیر کلام ربانی و تصحیح احادیث مصطفوی گذشت در تاریخ ۹۶۶ مشکوة حیاتش به توقیع «تَمّ‌الکتاب» مستحیل شد. در تاریخ ۹۶۷ در ولایت سمرقند مولا یوسف عزیز مصر عزّت و مرعای مملکت رعایت بود. به حکم نشان خان عالیشان عبدالله‌خان بر صدر مسند صدارت نشست و نیز در همان روز ابوالفضل ابن مولوی یوسف که افضل فضلای زمان و اعلم علمای دوران بود به فرمان قضاجریان صاحبقران در این محکمهٔ قضاعسکری مقرر گشت. ملا مشفقی این دو منصب عالی را تاریخ مناسب گفته.

تاریخ

چو شد مولوی یوسف از اهل دانش / به شهر سمرقند صدر اهالی
همان روز کردند قاضی عسکر / ابوالفضل بن یوسف قدر عالی
قلم بهر تاریخ این هر دو منصب / به یک جا رقم زد «دو فخر موالی»

تاریخ مصالحهٔ شاه سلیمان رومی با شاه طهماس

شاه سلیمان رومی با شاه طهماس جهت مملکت همیشهٔ اوقات مخاصمت و منازعت بر جان و آتش قتال دایم در اشتعال و شعلهٔ حرب بی‌اهمال بود. مدتی متمادی بدین منوال می‌گذشت. بالاخیر شاه عراق ترانهٔ مصالحه چون لحن داودی در پردهٔ سامعهٔ شاه سلیمان رومی رسانیدن گرفت و شاه سلیمان نیز حدای مسامحه با ناقهٔ مصالحه چون اهل حجاز دمساز و هم‌آواز گردید و دیگرباره شعبهٔ مخالفت را در قانون غیرت به مضراب مجادلت ننواخت و آهنگ موافقت را همیشه پیشرو و پیشنهاد خاطر می‌داشت. گویند یک چند اندیشهٔ جنگ چنان به صلح مبدل شد که شاه عراق و پادشاه روم هر یک شمشیر مصری را همچون یوسف کنعانی در چاه نیام بلکه در زندان فراموشان انداختند. کمان سینه‌سوز که چون ابروی خوبان در پی غارتگری جان بود، در حلقهٔ پیران گوشه گیر چله‌نشین گردید و تیر جگردوز مخالفت از هدف ملامت چون ناوک هوائی دور افتاد. زبان خنجر که در طعن دشمن از هرچه تیزتر بود همچون زبان سوسن الکن شد و عصا چوب نیزه را مثال نهالی بی‌ثمر در کنار میدان نشانیدند. تیر چون جوشن در سوراخ تفنگ همچون مهرهٔ مار افعی دربند خویش می‌ماند. دیدهٔ زره که در روز کارزار خون می‌گریست چون چشم فتنه‌جوی معشوقان در خواب رفت. تارهای کمند که رگهای جان اعادی را در کشاکش از هم می‌گسیخت شیرازه‌بند اجزای الفت گردید.

بیت

گردون فرو گشاد کمند از میان تیغ — ایام برگرفت زه از گردن کمان

و این مصالحه در شهور ۹۶۹ واقع شده بود که ملک‌الشعرای عراق ـ ملامحتشم کاشی ـ تاریخ این مصالحه را در سلک نظم رقم کرده:

تاریخ

از پی تاریخ گرفتم قلم — تا زده از کلک منوّر رقم
منهی افلاک درین کهنه دیر — غلغله افکند که «الصّلح خیر»

در همین تاریخ ۹۶۹ پنج امرا که در چهار دانگ هندوستان در زمرهٔ عثمانیان شهرت داشتند و بعضی از ایشان به منصب سه هزاری و دو هزاری ممتاز و سرافراز بودند در یک روز به سعادت شهادت رسیدند. شیخ فیضی که از ظرفای قلمرو هندوستان است این

مصراع تاریخ را مرقوم رقم یاقوت‌شیم گردانید:

تاریخ

پنج کم از زمرهٔ عثمانیان

با اسقاط کردن پنج عدد از زمرهٔ عثمانیان، رقمی که تاریخ است حاصل می‌شود.

تاریخ یکی از قضاة جابر که در عهد اکبر پادشاه بود در زمان وزرای دین‌پناه جلال‌الدین اکبر پادشاه در دارالملک هندوستان در مسند شرع نبوی و در ملت بیضای مصطفوی قاضی داشته که در محکمهٔ نااستوار عدلش بنای پراساس شریعت منهدم بوده و در صحیفهٔ لوح ضمیر و آینهٔ اعتقاد کدورت‌اتحادش صورت کلمهٔ «البیّنةُ علی المدعی و الیمین علی مَنْ انکر» عکس روی می‌نموده مال یتیمان را از جنس و نقد حلال می‌شمرده و وجه حلال را از درهم و دینار نیز در شمار و حساب حرام دانسته با جوانمردی که قحبهٔ بدنامی را به اقل مهر به عقد فاسد در قید ازدواج خود درآورده و عروس ناموس را که پرده‌نشین عصمت و حیا است بی‌جنایت شرعی سه طلاق داده، الحاصل شرع به این اساس را از پای درانداخته و شریعت بی‌مدار بی‌بنیاد را برپا می‌داشت.

سالک جادهٔ شریعت باش	که جز این نیست راه خیریت
از شریعت کسی که پوشد چشم	نیست صورت بغیر شرّیت

در اندک روز صحیفهٔ حال و جریدهٔ مآلش معلوم گردیده به رقم عزل مستحیل شد. شیخ فیضی در عزل منصب قضای او این تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

اگر تاریخ عزلش خواهی از من	برون کن از شریعت حرف علّت

با سقوط حرف علت که یاست تاریخ ۹۷۵ حاصل خواهد شد.

تاریخ وفات قطب‌الاقطابی حضرت خواجه کلان خواجه جویباری

شجرهٔ پرثمرهٔ ریاض رحمت حضرت باری قطب‌الاقطابی خواجه کلان خواجهٔ

جویباری، باغبان قدرت از گلبن حقیقت گلی با این رعنایی در باغچهٔ خواجگان نشکفانیده، صانع بهار بی‌خزان محبت در حدیقهٔ معرفت شجره کثیرالثمره‌ای به این عظمت و بزرگی نرسانیده و این نشو و نما از فیض سحاب تربیت فخرالامم صاحب‌الهمم حضرت مخدوم اعظم دهبیدی واقع گردیده و حضرت خواجهٔ جویباری را بسی از مریدانند که به مرتبهٔ کمال رسیده‌اند و ترک برگ هستی کرده چون سرود امن همت از دو کون برچیده‌اند و از بار تعلق آزادگردیده و از جویبار تربیت آن حضرت هر یک خود را به سدرةالمنتهی بزرگی رسانیده‌اند. اکمل ایشان فرزند ارجمند حضرت مخدوم اعظم خواجه محمد امین‌اند که مشهورند به خواجهٔ کلان. در وقت رحلت حضرت مخدومی وصیت فرمودند که این فرزند در حجر تربیت شما باشد به واسطهٔ آنکه حضرت مخدوم زاده در مرتبهٔ بزرگی خوردتر بودند حضرت خواجهٔ کلان خواجه جویباری را زمانی که ایام وفات رسید و اوقات حیات سرآمد در روز پنجشنبه پنجم شهر صفر در شهور ۹۷۱ حضرت خواجهٔ جویباری غریق دریای بیکران رحمت الهی گردیدند. موضع ششمیهن که از قرای ولابت بخاراست در همان موضع مدفون گشتند. تاریخ وفات ایشان مولانا محمّد امین مفتی که صاحب کتاب امینیّه است یک مصراع تاریخ به توقیع قبول رسانیده‌اند.

تاریخ

مقتدای اهل عالم سید اهل زمان

و ایضاً مولانا محمّد قاسم مفتی تاریخ آن حضرت را چنین گفته:

تاریخ

محیط بحر عرفان خواجهٔ ما — به ظاهر چون ز چشم طالبان رفت
جهان بر عارفان ماتم‌سرا شد — که آن پشت و پناه بی‌کسان رفت
درین ماتم ندا می‌آمد از غیب — «دریغا قطب اقطاب جهان رفت»

و نیز ملا مشفقی شاعر که شناور ابحار و غواص ابیات آبدار است در تاریخ خواجهٔ جویباری دُرِ نظم به ساحل اظهار آورده است:

چو رفت از جهان خواجهٔ جویباری — نماند آب در جویبار حقیقت
خرد بهر تاریخ سال وفاتش — رقم زد که «سلطان صاحِب طریقت»

تاریخ فوت مولانا ضیاءالدّین

مولانا ضیاءالدین که بیضای چراغ ملّت و ضیای شمع شبستان معرفت بوده در زمان سلطنت اسکندرخان تا ایّام شوکت عبداللّه‌خان در سلک علمای عظام و در زمرهٔ فضلای کرام بعزّت لاکلام انتظام داشته‌اند. چون سرای جهان جای اقامت و محل استقامت نیست بالضروره باید رفت. در شانزدهم شهر شوال ۹۷۳ رخت اقامت را ازین دار محل فانی به حیات عدن باقی کشید. جسد سبک‌روحش در خاک بخارا مدفونست. یکی از فضلای زمان در تاریخ وفات مولانا این مصراع را نیکو نوشته:

ع

به روز شانزده از ماه شوّال

تاریخ فوت ابوالقاسم میرزا

در ایام سلطنت پادشاه بحر و بر، شهنشاه دادگستر عدالت‌پناه رعیت‌پرور، جلال‌الدین اکبر ابوالقاسم میرزا که از امرازادهٔ آن عصر بوده و هنوز غبار لشکر خط در ساحت مملکت حسن او جایگیر نگشته به سرحدّ بنگاله که یک پرکَن هندوستان است قانون مخالفت در پیش نهاد و صوت مضراب غیرتش همچون صدا در پردهٔ سامعهٔ هرکس می‌رسید و شعبهٔ ناراستی را بدان مقام رسانید که جمعی به اندک گوشمال او مانند چنگ سر تسلیم در پیش انداختند. بالاخیر دعوی مملکت‌گیریش به آن حد انجامید که خبر مهابت‌اثر به شاه اکبر رسید که ابوالقاسم میرزا رایت قیامت‌علامت همچون قامت خویشتن بر افراخته و چون چشم جادو هر سو در سواد هندوستان فتنه‌ها انداخته و چون زلف هندی سرکشی پیش گرفته جمعی را مورصفت پریشان و پایمال کرده بلکه همچون صف مژگان خونریز لشکرها بر هم زده و عالمی را زیر و زبر گردانیده. در همان فرصت شاه اکبر لشکر بی‌حد از روی قهر به جانب ابوالقاسم میرزا فرستاده آن گلبن گلزار غیرت و نهال نوباوهٔ جودت را به صدمهٔ صرصر غضب در تاریخ ۹۷۳ از بیخ و بُن برکنده در تاریخ شهادت شجاعت‌پناهی مولانا قاسم کاهی چنین فرموده:

تاریخ

سرور گلرخان ابوالقاسم — آن که شمع رخش منوّر شد

رفت از رفتنش دل جمعی پاره پاره چو دُرد احمر شد
سال تاریخش از خرد جستم خردم سوی باغ رهبر شد
ناگهان بلبلی بافغان گفت «آه کان گل شهید اکبر شد»

تاریخ وفات خسرو سلطان

خسرو سلطان از سلاطین اوزبک است. پسر عم عبدالله‌خان صاحبقران است. امّا در دلاوری جوهر شجاعت از شمشیر او هویدا و در همّت‌گستری گوهر سخاوت از کف دریامثال او پیدا بود. هنوز آن شهریار اوزبک بر اورنگ شهریاری و بر سریر کامکاری متمکّن نگشته و سکّه از اسم همایونش صاحب نام و خطبه از القاب میمونش بلندمقام نشده بود که در شهور ۹۷۵ باباخان ابن براق تاشکندی به جانب ماوراءالنهر آمده با خسرو سلطان مصاف کرده عساکر سلطان را منهزم گردانیده سر سلطان را گرفته به سوی ولایت خود رجعت کرد. یکی از ظرفای زمان در تاریخ قتل سلطان این مصراع ترکی را در لباس تعمیه داده:

تاریخ

بابا ظالیم باشینی آلیب گیتی

بر نکته‌رابایان وقت‌شناس و بزرگی‌طبعان معانی اساس روشن است که از باباظالیم بای مسمی را اسقاط کرده به اعتبار لفظ چنانچه «آلیب گیتی» مشعر است به اسقاط با بحسب معنی. نیز همین ابیات است که «باباظالیم باشینی آلیب گیتی» یعنی سر خود را گرفته رفت. یعنی اول خود را اسقاط کرده.

و خواجه کلان از ولایت سمرقند است و از کهنه شاعران آنجاست و در پیش نواب ابدال سلطان بن عبداللطیف‌خان منصب کتاب‌داری بدو مفوض بود. تاریخ وفات سلطان را بسی نیکو گفته:

تاریخ

شه بحر و بر خسرو ملک جود که دادی به همت ز حاتم نشان
صد افسوس از تندباد اجل که شد زود نخل حیاتش خزان
بزد آسمان تاج زر بر زمین عجب ماتمی شد بر اهل جهان

ز هر کس که تاریخ جستم بگفت «یکی کم شد از خسروان جهان»

تاریخ فوت خان میرزا

در همین تاریخ ۹۷۵ در ملک هندوستان خان زمان میرزاخان که از امراء معتبر و از خانان مشتهر جلال‌الدّین شاه اکبر است وفات یافت. یکی از ظرفای زمرّدقلم تاریخ فوت او را مرقوم قلم یاقوت‌شیَم گردانید.

تاریخ

چون خان زمان از این جهان رفت به باد بنیاد فلک سراسر از پای افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت «فریاد ز دست فلک بی‌بنیاد»

تاریخ ۹۷۵ سلطان سعید بن سلطان ابوسعیدخان ابن کوجکنجی‌خان بعد از فوت خسرو سلطان در ولایت سمرقند چون سعد اکبر سپهر سریر سعادت اثر را مشتری گردید، یا چون خورشید انور بر فراز چهار بالش زر یا بر اورنگ چهارپایهٔ فیروزه‌پیکر قرار گرفت. تاج زر از جوهر اقبالش ترصیع سرافرازی یافت. کمر چون دو پیکر از اعتبارش در اوج سپهر عزّت رسید. مشفقی که مسندنشین مجالس و محافل سخنست تاریخ میمنت‌مأنوسش را چنین گفته:

شهنشاه آفاق سلطان سعید که رفت از عجم صنیت او تا عرب
قدم چون بر اورنگ شاهی نهاد فریدون‌بساط سکندرحسب
قلم شد پی سال تاریخ او رقم کرد «خاقان عالی‌نسب»

در همان تاریخ باغی بنا کرد در ولایت بهشت‌آئین سمرقند که هریک نهالش طوبی‌نژاد بود و مرغانش هم‌پرواز پریزاد و در وسط این چهار باغ حوضی بنا کرد مربع که مسافت ساحتش را محاسبان مهندس صاحب‌فطانت به علم مساحت و به مقیاس قیاس نتوانند پیمود و در غور قعرش استادان کاردان آن چندان از تحت دریا گرفتند که غواص تفکر بر سطح مقعر او نتواند رسید. آبش روانبخش و روح‌افزا و آبشارش از جویبار سرچشمهٔ بقا، در صفا. چون سینهٔ صادقان، لبریز چون اشک عاشقان، و این حوض کوثرنشان را منطوق کریمهٔ «و هذا مغتسل بارد و شراب» است. ملا مشفقی از بحار فکر، تاریخی به غایت روان بخش گفته:

دُرِ بحر کرم سلطان سعید آن شاه دریادل — کـه ابـر از هـمت او یـاد دارد گـوهرافشـانی
درون گـلشن فـردوس آئـین هـمچو آئـینه — بـنا فـرمود حـوضی در لطـافت کـوثر ثـانی
نظر انداخت چون عقل مـهندس در صفای او — روان از بهر تاریخش رقم زد «حوض سلطانی»

و در همان تاریخ ۹۷۵ در زمان سلطان سعیدخان ملا شاه محمد که از ولایت مرو است مشق سیاق را باقصی‌الغایت رسانیده و جمع و خرج دفاتر لیل و نهار را در دفترخانهٔ روزگار بارها گذرانیده و در مسند وزارت سرافراز و در میان امثال ممتاز گردید و این تاریخ را ملا مشفقی گفته:

چون شاه محمد آصف عـهد — گـردید وزیـر حـضرت خـان
اهــل قـلم از بـرای تـاریخ — کــردند رقـم «وزیـر خـاقان»

و در همین تاریخ ۹۷۶ چهارسویی عمارت فرموده کـه در ربـع مسکـون و در زیـر گـنبد گردون با این سنگینی کسی ندیده و در تاریخ آن بناخانهٔ عالی مشفقی گفته:

تاریخ

بانی قصر کـرم سـلطان سـعیدخان زمـان — از برای چارسو فرمود کاخی چون بـهشت
خـامهٔ خـورشید بـر طـاق فـلک بـا آب زر — «چارطاق قبةالاسلام» تـاریخش نـوشت»

تاریخ وفات شیخ کپور مجذوب

شیخ کپور مجذوب یکی از سالکان و گـرم‌روان مـمالک هـندوستان است کـه عَـلَم پرشکوه فقر را برابر چرخ اطلس افراخته و ژندهٔ پربخیهٔ هزارمیخی تجرّد را از برای قـطع تعلق چون فلک انجم دربر انداخته، آسمان اول که از ماه نو کشتی به پهلو دارد از بی‌قیدان لاابالی اوست. سپهر ازرق‌پوش چهارم با این بزرگی شـمسه‌بندان جـلالی اوست. سـیاح عالم ناسوتی از روی جرأت به صوب سیاست شیطان نفس را بر زمین پست نشانیده و آن راه‌نورد ملک ملکوتی گرد نعلین بر سر خاکیان اهل دنیا افشانیده.

بیت

سـالک مـجذوب بـه راه فـنا — از همه بیگانه بـه حـق آشـنا
شیخ کـپور آن سـند عـارفان — گـرم‌رو جـادهٔ هـندوستان

دلق مـرقع بـه بـر انـداخـته / بخیه‌اش از تار نفس سـاخته
تا به بر انداخت ز پیوند دلق / رشـتهٔ پـیوند بـریده ز خـلق
هـــر الف بـخیهٔ او بـیگمان / می‌دهد از عالم وحدت نشان

آن رند لاابالی در شهور ۹۷۹ از تکیهٔ بی‌استقامت دنیا قدم کشیده، لنگر اقامت به خانقاه عقبی انداخت و مزار باباکپور در ملک هندوستان است. شیخ فیضی که کمال اعتقاد به آن مجذوب صاحب ارشاد داشت تاریخی مناسب حال نظم کرده.

تاریخ

مـجذوب ازل کـپور واصـل / وان از غلبات عشق مـغلوب
چـون رفت بـه جـذبهٔ الهـی / تاریخش شد «کپور مجذوب»

تاریخ تولد شاهزاده سلیم میرزا

پادشاه دلاور، شهنشاه دادگستر، جـمال‌الدیـن شـاه اکـبر را فـرزند مـبارک قـدم از شبستان عدم به عرصهٔ وجود آمد که دیده دولت و چشم سلطنت از روی او روشن گردید. از فیض سحاب وجود لازم‌الوجودش زمین هند رشک گلشن شد و چهرهٔ عروس مملکت در جمال مشاهد ولایت به آن دردانه و به آن گوهر یگانه زیب و زینت دیگر یافت. آن گوهر یگانهٔ سلطنت مستقیم به شاهزاده سلیم موسوم گشت. در تاریخ تـولد شـاهزاده کـه در شهور ۹۷۷ از شبستان عدم به عرصهٔ وجود آمده بود فصاحت بیان ملّا ارسلان کـه از زیارتگاه ولایت خراسان است تاریخ تولد شاهزاده را نظم کرد:

نـــمود از بـــرج دولت آفـتابی / که نورش تافت از مه تا به ماهی
بحمدالله که روشن شـد ز رویش / چـــراغ دودمـــان پـــادشاهی
چو آن ظلّ خدا خواهد شد افزون / ز شاهان چون پدر در دین‌پناهی
خــرد از بـهر مـولود شـریفش / یکـــی افـزود بـر «ظـلّ الهـی»

و در همین تاریخ ۹۷۷ نیز از برج سپهر شهریاری و از اوج آسمان سلطنت و کـامکاری فروزنده فرزندی ماه‌رخساری طالع گردید و مولانا این تاریخ گفته:

تاریخ

شد شاه زمانه را دو فرزند خلف   آمد دو گهر ز برج مقصود به کف
گردون ز پی تولّد ایشان گفت   بنمود دو ماه روی از برج شرف

و در همین تاریخ ۹۷۷ از نهال برومند دولت شاه اکبر شکوفهٔ دیگر شکفت و از صدف بحر کرامت دردانهٔ پاکیزه‌روی نمود. آن شاهزادهٔ پاک‌نهاد را «سلطان‌مراد» نام کردند. ملا ارسلان دو مصرع تاریخ گفته، اول:

تاریخ

ولادت شاهزاده سلیم میرزا

و مصرع ثانی

تولد شاهزاده مرادمیرزا

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل   لوای شاه مراد ابن اکبر عادل

و هم در تاریخ ۹۸۵ از بهارستان عزّت و جلال و از گلستان سلطنت و اقبال گل میرزا-دانیال شکفت و از ترشح کلک سحاب‌مثال مشارٌالیه دو مصرع چون دُرّ آبدار به ساحل اظهار آورد چنانچه خود در این مطلع اشارتی به ابروی قلم کرده:

تاریخ

ارسلان هر مصرع این مطلع از روی خیال   هست تاریخی پی مولود میرزا دانیال

تاریخ

بود از این عنایاتِ معین‌الدّین والدینا   که شد دنیا و دین را جاه دیگر پیدا [کذا]

تاریخ وزارت ملا خواجه جان دیوان

ملا خواجه جان دیوان از ولایت نزهت‌انجام جام و از مردم عمدهٔ و قوم زبدهٔ این مقام است. در علم انشا و املا بی‌همتا و در حسن خط از اقران مستثنی. خط نسخ‌تعلیق او خط نسخ بر خوش‌نویسان می‌کشید. خط تعلیق او نسخ تعلیق دبیران و منشیان دوران

می‌گردید. وادی سیاق را چنان طی کرده بود که عطارد که دبیر مدبّر دفترخانهٔ افلاک است قلم چون انگشت حیرت در دهان گرفته، منصب وزارت خان صاحبقران عبدالله‌خان در تاریخ ٩٧٩ بدو منصوب و مقرر گشت. ملا مشفقی تاریخ این وزارت چنین گفته:

تاریخ

بدور خان عادل از عنایات خداوندی — وزارت یافت ملا خواجه جان از غیب اشارت شد
خرد می‌خواست حرفی بهر این معنی رقم سازد — «وزیر خان عادل» سال تاریخ وزارت شد

تاریخ وفات سلطان سعیدخان

سلطان سعید بن بوسعیدخان مدت پنج سال سراپردهٔ عزّت و شادروان سلطنت در ساحت چهارطاق عالم عنصری افراشت و قبهٔ خرگاه آن خیرآگاه به شمسهٔ ماه برابر می‌داشت. اما در هنگامی که آمالش به چاشنی حلاوت تمام نرسیده و گل آرزو از گلشن رنگ و بو به مدعا نچیده میر اجل کوس رحیل و طبل کوچ نواخت و در حدود ٩٨٠ رخت اقامت در خیمهٔ تنگ خاک انداخت و این تاریخ فوت او را ملا مشفقی چنین گفته:

تاریخ

چون وداعِ شهریاری کرد سلطان سعید — اهل دل را سینه شد مجروح جانها شد حزین
خان نمی‌گنجید در روی زمین دردا که شد — این زمان تاریخ فوتش «خانهٔ زیر زمین»

تاریخ جلوس جوانمرد علیخان

سلطنت‌مرتبت شجاعت‌منقبت عدالت‌منزلت خاقان جم‌نشان جوانمرد علیخان ابن ابوسعیدخان ابن کوجکنجی‌خان ابن ابوالخیرخان است در سلسلةالذهب نسبتش به چند واسطه به چنگیزخان می‌رسد و تولد آن ثمرهٔ شجرهٔ شهریاری در زمین فردوس‌آئین سمرقند است. بعد از وفات برادر در شهور ٩٨٠ به تخت خانی چون رنگ بر سریر گل یا همچون نشأ بر ساغر مُل نشست. بلکه چون شخص اقبال بر مسند دلها متمکن گشت. همیشه خاطر عاطر برفاهیت احوال مساکن و فقرا و خیریت حال رعایا و کافهٔ برایا کماحقه می‌گماشت. از برای جلوس عدالت مأنوس خان عالیشان افضل فضلای

زمان و اکمل شعرای دوران ملا مشفقی تاریخی به غایت مناسب گفته:

تاریخ

خاقان فلک قدر جوانمرد علیخان
کز دولت او ملک سمرقند شد آباد

و این طرفه که تاریخ جلوس ظفر او
از روی حساب است «سنهٔ نهصد و هشتاد»

۹۸۰

لفظاً و معناً تاریخ شد. در این تاریخ از جمله محسنات است که اهل دانش تواریخ پسندیده‌اند و نیز ملا مشفقی (ره) در جلوس خان گفته:

به تخت ملک جوانمردخان قرار گرفت
شد از قبول نظر پادشاه منظوران

به ظل شوکت او ذرّه‌ای که بُرد پناه
چو آفتاب جهان کم نشد ز مشهوران

به لطف حق شه توران شد آن سلیمان فر
فکند سایهٔ انصاف بر صف موران

برای دولت جاوید سال تاریخش
خرد نهاد رقم «پادشاهی توران»

و این تاریخ نیز از ملا مشفقی در جلوس خان است:

روزی که جوانمرد علیخان سمرقند
خورشید جهان بر سر افلاک برآورد

با هر که نظر درگذر افتاد خرد را
تاریخ جلوس شه فرخنده برآورد

خضر ره توفیق سخنگوی شد امّا
گفتا «علی ملک یقین شاه جوانمرد»

تاریخ فوت ملا محمّد امین

ملا محمد امین از کاملان دهر و از نادران عصر خود بود. هوای زیارت حرمین شریفین در سر مولانا افتاد. به صد عجز و نیاز راه حجاز در پیش گرفته بعد از تمامی حج مدینهٔ سکینه را وطن کرده بعد از گذشتن حج در شهور ۹۸۵ رخت اقامت در باب‌السلام «و من دخله کان آمناً» گفته محمل‌بند دارالسّلام «فادخلوها خالدین» گردید.

ملا مشفقی در تاریخ فوت مولانا چنین گفته:

تاریخ

فرید دهر محمد امین چو رحلت کرد
ز مکه جانب باغ بهشت طاب ثراه

نکرد جایی اقامت درین سراچهٔ عام
چرا که بود ز خاصان بارگاه اله

ز مکه سال سفر کردنش به سوی بهشت   نوشت کلک قضا «هجرت رسول‌الله»

تاریخ خانقاه جلال‌الدین اکبر شاه

در همان تاریخ ۹۸۵ پادشاه عدالت‌گستر و شاهنشاه رعیت‌پرور جلال‌الدین اکبر خالصاً لله خانقاهی بنا فرمود. آوازهٔ بزرگی و رفعتش صدا در گنبد نُه‌توی فلک انداخته و سریر بلبل صریر دروازهٔ فیض پذیرش زبان ثنا به تسبیح یا مفتح‌الابواب گشاده فرش ساحتش از سجدهٔ اهل طاعت چون خشت آئینهٔ روشن و مصفای. ابروی پیش‌طاقش اهل محراب را چون ماه نو انگشت‌نما. از برای این عمارت عالی شیخ فیضی بستی تاریخ نیکو گفته:

تاریخ

این خانه که سوده بر چرخ سرش   فرمود بنا پادشه بحر و برش

تاریخ بناست «خانقاه اکبر»   «دروازهٔ خانقاه» تاریخ درش

تاریخ فوت خیر حافظ در عهد سلطنت عبدالله‌خان

خیر حافظ که در فن موسیقی یکتا و در حسن صوت بی‌همتا نغمات او روح‌افزا و از آئینهٔ دلها زنگ زدا بود و به الحان داودی هرگاه که آهنگ راست می‌نواخت آهن‌دلان را چون عشاق بینوا موم صفت می‌گداخت. در حصار بخارا نزد کوچک و بزرگ صاحب آوازه بود و جلاجل عزتش در دایرهٔ مغنّیان بی‌اندازه. آخرالامر فلک مشعبد بیک شعبده از اوج عزت به حضیض مذلت انداخت و ساز زندگانیش را به یک مضراب بی‌آهنگ ساخت. نواب عبدالله‌خان به اندک جریمهٔ که ازو صادر شده بود به قانون سیاست در شهور ۹۸۱ ترکیب‌بند چهارگاه عنصری او را مقام بلند دار فرمود. مولانا مشفقی تاریخ وفات او را در پردهٔ نغمهٔ «خیر حافظ بر دار» رقم کرد ظاهر است که به اسلوب تعمیه در صورت تحلیل حرف با را از لفظ بردار از ادات اسقاط است مقصود حاصل شود ۹۸۲. در ملک هندوستان یکی از علما که علامهٔ وقت خویش بود معلم قضا، حواس پنجگانه او را از مطالعه کتب عالم کون تعطیل فرموده و روح مجردش چون مسیحا بر صفحات سموات گذشت.

و در همان تاریخ مدبّر قضا روزنامهٔ اعمال یکی از عمّال را درنوشت. شیخ فیضی که برادر ابوالفضل است تاریخ هر دو را به تغییر لفظ یک تاریخ لایق نوشته:

تاریخ

نوشت کلک قضا مرگ اشرف علما		زمانه ساخت رقم «مرگ اشرف عمّال»

در شهور ۹۸۲ شاه ممالک عراق و فارس شاه طهماس در ولایت اصفهان حوضی بنا فرمود چون فکر صافی‌طبعان عمیق، در وسعت چون مساحت خوی کریمان، به یک طریق استادان تردست بنیاد آن حوض را از روی استحکامات رسانیده بودند و بنایان دانا هر خشت او را از کثرت جلا سنگ آب‌نما می‌نمودند. آب آن حوض از بس که صفاپرورده بود از آمد و شد صبا، چین بر چین می‌انداخت، امّا با وجود جوهرهای موج چهره‌گشای را بر عکس آینه می‌ساخت. ملا محتشم کاشی که از متبحران وقت بود از برای تمامی آن حوض از جویبار قلم زلال تاریخ را چنان جریان کرده است:

تاریخ

بهر اتمامش دو تاریخِ گزین		چشمهٔ خلد است حوض نازنین

در اوایل فصل ربیع در شهور ۹۸۳ خان کشورستان صاحبقران عبدالله بهادرخان با عساکر بیرون از چون و چند بر کنار دریای خجند نزول اجلال فرمود. از طرف دیگر باباخان ابن براق‌خان و سایر پادشاهان ولایت تاشکند و ترکستان با لشکرهای بی‌کران لب دریا را مکان کردند. در آن فرصت از عساکر نصرت‌مآثر خان عالیشان نهنگان جوشن‌پیکر بحر هیجا از هر جا چون موج از پی هم عبور می‌کردند و فوجی بر آسمان کشتی لنگر از هر سو گذر می‌نمودند [کذا]. باباخان و جمعی پادشاهان را معلوم شد که ستیزه با این خونخوار کردن سر به‌گرداب فنا دادن است بالضروره آب صلح به آتش قتال بی‌اهمال می‌ریختند. بالاخیر ناچار ظفرآثار به آبروی هرچه تمام‌تر رجعت به سوی ماوراءالنهر فرمود. تاریخ این واقعه را یکی از فضلای زمان و از شعرای دوران در حیطهٔ بیان آورده.

تاریخ

خان کشورگشای عبدالله‌خان		که خدا را بدو عنایات است
خیمه زد بر کنار آب خجند		زانکه مایل به دفع آفات است
با شهان اتفاق صلح نمود		سال تاریخ «اتفاقات» است

تاریخ فوت میر ابوالبقا

میر ابوالبقا که سند اولاد سیدالبشر بود، شرح حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی را حاشیه نوشته که در میان طلبه شهرت تمام و شیوع لاکلام دارد و چندین رسالهٔ دیگر هم دارد. در شهور ۹۸۴ از دار بی‌مدار بقا رحلت فرمود. در تاریخ وفات مشارٌالیه ملا مشفقی چنین گفته:

تاریخ

چون میر ابوالبقا شه مُطّلبی — سلطان طریقت رسول عربی
از دار فنا رفت پی تاریخش — بنوشت قضا که «فخر اولاد نبی»

تاریخ وفات شاه طهماس

پادشاه صاحب‌اساس شاه طهماس، تمام بلاد عراق و خراسان در عهده تدبیر و تصرف او می‌بود. در اوقات دوازده سالگی که ایام شبابست بر سریر دولت و بر تخت سلطنت نشست و مذهب اهل تشیع در زمان او شایع گردید. مدت حیات شاه شصت و شش سال بود. مقدار پنجاه و چهار سال در اقلیم چهارم چون خسرو انجم کامرانی و جهان‌بانی کرده مولانا محتشم کاشی داد سخنوری داده است. مدت حیات شاه و امتداد دولت او در لباس تعمیه نظم کرده:

تعمیه

نهان کن درو گوهر شاه را — که ظاهر شود مدت عمر شاه
چو «جان جهان» بود معلوم کن — ز «جان» مدت شاهی پادشاه

نزد ارباب حساب معلوم است که لفظ شاه هرگاه که بی‌نقطه گردد شین و الف «سا» خواهد شد و این شصت و شش شود و این مدت حیات است و مدت سلطنت جان که جان شود پنجاه و چهار خواهد شد. چند روزی قضا مهلت حیات می‌داد و گردون دون سکّهٔ اقبال به نام او می‌زد. از آنجا که فلک بی‌مدار را مداری و اعتباری نیست در حدود ۹۸۶ رخت هستی از دروازهٔ فنا به شهر بقا کشید. ملا محتشم کاشی تاریخ فوت شاه را چنین گفته:

تاریخ

شده شه‌نشان پادشاه جهان — شهنشاه آفاق طهماس خان

دریغا که ناگاه در پرده شد / وزان دودمان جهان شد سیاه
پی سال تاریخ این واقعه / فلک زد رقم «فوت گیتی‌پناه»

تاریخ بنای چهارسو

در تاریخ ۹۸۵ عبداللّه خان در ولایت بخارا چهارسویی بنا فرمود از برای قماش‌فروشان استادان پردقت از روی حکمت چنان طلسمی بستند که مهندسان کاردان را چشم عقل حیران و دیدهٔ بصیرت ایشان در کنه این عمارت سرگردان است و این عمارت را شش دروازه بر روی اهل سودا گشاده و دروازهٔ هر جنس قماش مهیاست مگر متاع کسادی که نایاب است. و در وسط این عمارت طلسم‌اساس چهارسوی ترتیب داده که در سر این چهارسو چون سر عاشق در هیچوقت خالی از سودا نیست. ملا محوی عطار که مولد او در ولایت هرات است در تاریخ اتمام عمارت چنین فرموده:

تاریخ

یافت اتمام تیم زیبایی / در زمان شهنشه اعظم
شرف خاندان شیبانی / مظهر لطف حضرت آدم
خان گردون‌سریر عبداللّه / پادشاه ممالک عالم
تابع رأی عالیش جمشید / سایل خوان همّتش حاتم
از سر ساکنان ملک جهان / سایهٔ دولتش مبادا کم
اینچنین منزلی نساخت کسی / از بنای سپهر تا این دم
دلگشا چون نگارخانهٔ چین / خوش‌هوا همچو بوستان ارم
همچو جعد مسلسل خوبان / شده زنجیرهاش خم در خم
طرح زیبای او عدیم المثل / وضع شیرین ز لطف اوست علم
از صفاتش معنبر است زبان / از کمالش معطر است قلم
نکشیده فلک چنین طرحی / در زمان قبادِ خسروُ جم
بانی این بنای عالی او / قرنها در جهان بخیلِ حشم
هرچه خواهی قلم کشید درو / غیر حرف جفا و نقش ستم
گفت محوی ز بهر تاریخش / «تیم زیبای شهر» کرده رقم

در شهور ۹۸۶ بود که نوّاب عبدالله بهادرخان قلعهٔ سمرقند را محاصره کرد. در آن وقت جوانمرد علیخان حاکم بالاستقلال بود. مدت سه ماه مردم از بیم قتل در قُبُل بودند. باباخان تاشکندی با همراهی جمع لشکر تاشکند و ترکستان و دشت قبچاق از برای امداد اهل سمرقند رسید. نوّاب عبداللهخان از شنیدن این خبر مهابتاثر با وجود گرانی لشکر از هرچه سبکتر از سر قلعهٔ سمرقند برخاسته در نواحی زامِن سر راه لشکر باباخان را گرفته آهنگ محاربه نمود. در آن فرصت چنان قتال کردند که خون در آن دشت به جای آب هر سو روان گردید. هنوز دیدهٔ دهر از آن پرخون و دامن افلاک از آن لالهگون است. بالأخیر فتح در جانب نوّاب عبداللهخان افتاد و هزیمت در طرف باباخان، نوّاب تعاقب کرده تاشکند و نواحی او را متصرف گشته. درویش خان را در آن ولایت گذاشت و این تاریخ فتح زامن را قاضی پاینده بسی نیکو گفته:

تاریخ

ز الطاف خداوند جهان عزوجل — فتحی دید که نبودش شبه و بدل
سال مه روز فتح را شد تاریخ — آدینه پنجم جمادیالاول

تاریخ قتل جوانمرد علیخان و فرزندان او

جوانمرد علیخان را دو فرزند بود، ابوالخیر سلطان و مظفر سلطان که هر یک ثمرهٔ شجرهٔ ریاض پادشاهی بودند ولایت ساغرج و بعضی قصبات میان کال در حوزهٔ تصرف و تدبیر ابوالخیر سلطان بود. فلک بیمدار و چرخ ستمکار خواست که در شیشهخانهٔ جمعیت ایشان سنگ تفرقه اندازد که به هیچ تدبیر اصلاحپذیر نگردد. نزاع میان دو برادر بر روی کار آورد تا هر یک در مقام جدال گردیدند. مظفر سلطان به جانب باباخان تاشکندی رفت و لشکر الچنان را از برای اعانت آورد. این خبر شرارتاثر پرتو شعله در همهجا انداخت. ابوالخیر سلطان را دود این سودا در دماغ رسید، او نیز همان زمان قریب به پنجصد سوار جرار برآمد. نیم شب بر سر آن جمع شبیخون آورده در لحظهٔ برهم زد. این واقعه به نوّاب جوانمرد علیخان رسید با لشکر انبوه و عساکر پرشکوه متعاقب برآمده جنگ آورد که زحل در میدان فلک آفرین میگفت. لشکریان ابوالخیر سلطان فریاد «ما لا طاقة لنا» از دل برکشیده فرار بر خود قرار دادند. سلطان رفته در آن نواحی بود از آنچه عذر و تقصیری که نسبت با والد میبود بجای میآورد. چون عذر و انقیاد او مسموع و مقبول

نگردید بالضرورت ابوالخیرخان به ملازمت عبداللهخان شتافت. آنچه رسوم خدمتکاری و فرمان‌برداری بود بجای آورده معاهده نمود که عنان سرکشی و مخالفت از دست داده سر ارادت از حلقهٔ فتراک بیرون نکند. بعد از آن با همراهی نوّاب عبداللهخان آمده والد و برادران خود را در قلعهٔ سمرقند محصون گردانید. مدتی جوانمرد علیخان و مظفر سلطان حصاری بودند تا آن زمانی که باباخان ابن براق‌خان با لشکر بی‌کران از ولایت تاشکند رسید. به مجرد استماع این خبر مهابت‌اثر عبداللهخان و ابوالخیر سلطان استقبال جنود هزیمت‌نمودِ باباخان کردند. نزدیک به «آق کوتل» تلاقی لشکر روی نمود، بی‌اهمال به جدال متوجه گردیدند. چون باباخان را حوصلهٔ مقاتله و مجادله نبود ناچار پای صبر از وحل طاقت بیرون آورده اسب بی‌جرأتی در دامن گریز زد و راه بیابان بی‌غیرتی در پیش گرفت. نوّاب عبداللهخان پاره‌ای او را تعاقب کرد و بالأخیر باز به جانب ولایت مراجعت فرمود. در محلّ رجعت عبادالله سلطان که برادر نوّاب عبداللهخان است و پسرعم او اسفندیار سلطان مجلسی کرده ابوالخیر سلطان را ضیافتها نمود. هم در آن مجلس در حدود ۹۸۶ ابوالخیر سلطان را به قتل رسانید.

بیت

آه ازین منزلی که در پیش است — که گذرگاه شاه و درویش است
نه ازین دام می‌توان جستن — نه ازین قید می‌توان رستن

چون در محل شهادت دوستم ـ چهره‌آقاسی ـ سر سلطان را بریده بود «دوستم سربریده» تاریخ یافته‌اند. بعد از آن در رجعت طرح آشتی و دوستی در میان انداخته با صد فسون و فریب در نوقایی میان‌کال محبوس داشته. در همان تاریخ ۹۸۶ جوانمرد علیخان را به درجهٔ شهادت رسانیدند. در محل قتل این بیت حسب حال و گله از بیداد اولاد و عدم اقبال خود کرده می‌گفت:

بیت

من از عالم برفتم شاه در عالم سکندر شد — بسعی کشتنم باعث ابوالخیر مظفر شد

گویند جوانمرد علیخان مدت شش سال گل کامکاری از گلشن شهریاری بی‌خار اغیار می‌چید و نسیم شمیم فتح و فیروزی هر روزه تازه به ریاض اقبال او می‌وزید. زمانی که بخت پشت آورد و روی دولت برگشت و فلک بی‌مدار نیز بی‌وفایی انگیخت شجرهٔ پرثمرهٔ

ارجمندی او را صرصر اجل از بیخ و بن برکند:

قطعه

کـار ایـام چـو ایـام گـره در گـره است　　عهد افلاک چو افلاک شکن در شکن است
ای جـوانـمرد زهـر پـیره‌زنی رنج مـبر　　بهر دنـیا کـه جـوانـمردکش و پـیره‌زنست

تاریخ وفات خواجه خاوند

خواجه خاوند که در مملکت حسن پادشاه و در اوج سپهر لطـافت چـون مـاه بـود آفتاب جهان‌تاب اقتباس نور از جمالش گرفتی بلکه ماه بنده‌وار از هاله، طوق اخلاص بر گردن اختصاص انداختی از مردم اعیان بخارا بلکه مردمک اهل روزگار بوده و هـمیشه نوّاب عبدالله‌خان و سایر ارکان عالیشان جویای صحبت آن نوجوان می‌بودند، امّا هنوز از گلزار جوانی گل کامرانی نچیده بود که در شهور ۹۸۶ نهال حدیقهٔ آمال و امانی در بدایت جوانی از ریاض جاودانی انتقال و ارتحال نمود. در تاریخ فوت خاوند شاه که خاوند حُسن و دلبری بود قل باباگوکلداش نیکو گفته:

تاریخ

شـاه خـاوند از مـیان گـل‌رخـان　　رفت در باغ جنان خورسند مـاند
شد بـرو مـفتوح درهـای بـهشت　　لیک دل از فرقتش در بـند مـاند
خواسـتم تـاریخ او از عـقل گـفت　　«باز ملک حسن بـی‌خاوند مـاند»

تاریخ پل مهتر قاسم بر دریای کهک

مهتر قاسم که از معتمدان نوّاب عبدالله‌خان است بر روی دریـای کـهک از قـصبهٔ غجدوان پلی بربست مشتمل با سیزده رواق بلکه طلسمی بر روی آب بربسته که عـقل کاردان از تصور آن حیران است و این دریا مـنقسم مـی‌شود بـه چـند دریـاچه و او نـیز منشعب می‌گردد به چندین شعبه. باز از آن نهرها پیدا می‌شود که به واسطهٔ آن قریه‌ها معمور است و این دریا را زرافشان می‌نامند بلکه هر یک قطره‌اش گوهرافشان است.

لمؤلّفه

چـه دریـا ایـزد از کـوثر سـرشته است　　چــه دریـا جـویباری از بـهشت است

چـه دریـا در تـلاطم بحر سیماب | ز بـیمش زهـرهٔ شـیران شـود آب
یکـــی دیـــوانـــه رودی در بـیابان | به صد زنجیر موجش بسته نـتوان
بـه طـول و عـرض این چرخ معلق | بـه پـهنایش بـود یک قـطعه زورق
سبکرو همچو عمر سرعت اندیش | به سرعت بلکه صد فرسنگ در پیش
تـصور در عـبورش رنگ مـی‌باخت | چو کشتی هر که دیدش لنگر انداخت
ز بس بـاشد صـفا در وی کـماهی | نـماید از نـظر تـا پشت مـاهی
عـجب نـبود ز دریـای زرافشـان | کـه آرد مـاهی سیمین به جـولان
بـه روی آب هـر یک حـلقه گرداب | بود چون چشمهٔ خورشید در باب
کسی که وصف این دریا چه گوید | نـخستین گـام از جـان دست شـوید
ز چـوب و خشت اسـتادان بـنا | بـه صنعت بسته پل بر روی دریا
نشـانی از صـراط مسـتقیم است | بـهر گـامی ازو دلهـا دو نـیم است
بـنای سـطح پـل بـر عـرض دریا | چو طـول کـهکشان بر چـرخ خـضرا
مگـر بـا کـوه گـردون تـوأمان است | کـمرگاهش مـقام کـاروان است
نـمایان چـهارمیل انـدر بـرابـر | بـه بـالا هـر یکـی مـیل سکـندر
مـبصر را اگـر چشـمِ نگـاهست | نـماید فـی‌المثل یک مـیل راه است
ز رفـعت بـرده سر بر چرخ اخضر | بـه کشـتی فـلک هـر چـار لنگـر

ملا مشفقی که غواص دریای دانش‌وری و شناور ابحار اشعار فضیلت‌گستری است نظم بنای این پل عالی را از روی فکر چنین گفته:

ز تحت ما گذرد ما ز فوق او گذریم | ازین سبب شده تاریخ او «گذرگه ما»

در تاریخ ۹۸۲ نوّاب عبدالله خان به تسخیر ممالک توران با عساکر بی‌کران چون موج صرصر بر روی بیابان روان شد. بعد از طی اندک مسافت به ولایت اوراتپه رسیده در بندان قلعه را به کلید مشکل‌گشای شمشیر غیرت مفتوح گردانید و مردم ولایت را از فضلا تا رعـایا رعـایت کـرده از آنجا هم عـازم ولایت دیگر گردید و این فـتح را مـلا مشـفقی «رعایت‌پناه» تاریخ یافته. اما چون خبر مهابت اثر خان سعداختر و خاقان ظفرسِیَر مکرر به سمع سامعه باباخان ابن براق خان تاشکندی رسید باباخان نیز با لشکر تمام قرقز و قزاق و با سپاه بی‌کران دشت قبچاق استقبال نمود. بعد از دوچار گردیدن هر دو لشکر

آتش حرب به نوعی مشتعل گشت که عقاب جان‌شکار تیر را پر و بال در معرکهٔ قتال می‌سوخت و زاغ سیه‌توز کمان در گوشهٔ آشیان خویش قرار و آرام نداشت. جوهر از روی شمشیر چون قطران عرق بر دریای خونخوار لشکر غرق می‌گردید. افعی نیزه از گرمی جدال سر خود را از سوراخ جوشن بیرون نمی‌کرد. مهره‌های تفنگ مانند شراره بهر طرف بی‌اختیار می‌جست. تارهای کمند همچون موی آتش دیده با خویشتن می‌پیچید.

مثنوی

ز خیل ستوران و خیل سپاه — به رخسار رو برده خورشید و ماه
ز سم سمندان صرصرشتاب — فتاده به ناف زمین پیچ و تاب
«ز سم ستوران بر آن پهن‌دشت — زمین شد شش و آسمان گشت هشت»

در آن هنگام لشکر خصم عنان توجه از میدان عزیمت تافته، رو در بیدای ناپیدای هزیمت نهادند. آری خس سبک سیر را چه آرا که سد سیل بی‌زنهار شود و خیل کبوتر را چه یارا که هم‌پنجهٔ شاهین و شهباز گردد و این تاریخ شکست باباخان را نیز مولانا مشفقی گفته و نیزهٔ قلم در میدان صحیفه چنین به جولان درآورده:

تاریخ

داد بابا را شکست و عقل گفت — از پی تاریخ «بابا را شکست»

بالأخیر باباخان ولایت تاشکند را مقرّ مفر گردانید و این فتح را اهل تواریخ فتح چهارم نوشته‌اند. چنانچه بعضی از فضلای بلاغت‌شعار و ظرفای فصاحت‌دثار یعنی میرزا قاسم دیوان تاریخ این فتح را نیکو تحریر کرده:

تاریخ

جهانگیر عبداللّه‌خانی که آمد — ز بیمش عدو را جگر پاره پاره
به تسخیر توران زمین خان عادل — روان شد به خیل برون از شماره
به سیحون رسیدند چون باد صرصر — گذشته چابک‌سواران سواره
ولی خان گذشتند جنگ آنچنان شد — که چشم فلک تیره شد از نظاره
چنان منهزم شد عدو بار چارم — که گر خواستی می‌شد از سر مناره
در آن شب ز تاریخ این فتح خان گفت — «شد از ما عدو منهزم چار باره»

بعد از آن باباخان چند نوبت دیگر لشکر آورده مصاف می‌کرد چون دولت یار و سعادت هوادار نبود همان‌طور اساس جنود نامعدود او منهزم و منهدم می‌گردید. بالأخیر دل از وطن اصلی بکلی برداشته خاطر بر فرار قرار داده به جانب الغ تاغ رفت. عبداللّه‌خان بی‌توقف تعاقب کرده ولایت تاشکند را به اندک توجه در تصرّف خود درآورد و محلّ خیام میمنت‌احتشام گردانیده حکم به قتل عام انام فرمود. از آنجا نیز بی‌اهمال خان صاحب اقبال، عزم زین بر مرکب جزم نهاده عنان توکل را به دستیاری پیر تقدیر داد. بعد از طی مسافت در الغ تاغ دوچار گردیده همه را به قتل رسانید و تاریخ قتل او را «بابای ظالم» یافتند.

تاریخ فوت ابدال سلطان در ولایت حِصار

ابدال سلطان ابن عبداللطیف‌خان ابن کوچکنجی‌خان است. اسم او عبدالملک است. ابدال تخلص سلطان است. حکومت و ایالت ولایت زامن بدو متعلق بوده در زمان نوّاب عبداللّه‌خان که با سلاطین سمرقند غالب آمده همه را به قتل رسانید. نوّاب ابدال سلطان گریخته به کوهستان افتاد و از آنجا به ولایت حصار متوطن گشت. گویند به سبب اللّه‌قلی نام جوانی منازعت در میان ابدال سلطان و اوزبک سلطان افتاد. عاقبت در دست اوزبک سلطان ابن رستم سلطان در شهور ۹۸۷ به قتل رسید. جسدش را به گورخانهٔ ابوسعیدخان در ولایت سمرقند دفن کردند. یکی از ظرفا تاریخ گفته:

تاریخ

سبب کشته گشتن ابدال چونکه اللّه قلی صدر افتاد
سال تاریخ قتل او هم عقل گفت «اللّه قلی به کشتن داد»

تاریخ وفات حضرت قاسم شیخ عزیزان

قطب‌الاقطاب حضرت قاسم شیخ عزیزان در سلوک جادهٔ معارف الهی و طریق عرفان ذات و صفات و حقایق اشیاء کماهی به مقامی رسیده که ماسوی الله را ملتفت خاطر نگردانیده و انظار قوی ظاهره و باطنه را جز به مشاهدهٔ انوار جلی‌الآثار الهی محصور و مقصور نداشته و ایشان تربیت از حضرت مولانا ولی عزیزان کوه‌زری قُدّس سِرّه یافته و حضرت مولانا دست ارادت به دامان پاک مرجع الاوتاد، ملاذ اهل‌الارشاد، حضرت شیخ

خدای‌داد قُدِّس سِرّه زده از اکمل اولیا و یگانهٔ اتقیا گردیده‌اند. منقول است ابوالخیر سلطان بن جوانمرد علیخان پادشاه عصر بود. خواست که دست ارادت به ملازمان آن حضرت داده در سلک خدّام و در ذیل بندگان حضرت عزیزان انخراط یابد به درجهٔ قبول نیفتاد. بالأخیر التجا به حضرت اسوةالمتقدمین، قدوةالمتأخرین، برهان‌المدققین، مخدوم حقایق‌آگاه حضرت مولانا عصمت‌الله برده تا به شفاعت آن حضرت در زمرهٔ اصحاب درآید. بالضرورت سلطان عالیجاه از آنجا به خانقاه خلایق‌پناه آن سریرآگاه برده معروض داشتند که اگر به مضمون «التّائب من الذنب کمن لا ذنب له» کام جان را به شهد توبه شیرین گرداند. رقم سیّآت از جریدهٔ اعمالش محو خواهد شد. از روی اتحاد و ارتباطی که این دو بزرگوار با هم داشتند به مرتبهٔ اقبال رسید. حضرت آخوند دست سلطان را به دست مبارک حضرت عزیزان سپردند و ایضاً مشهور است که عبدالله‌خان را ارادهٔ ملازمت آن حضرت شده از سواد بخارا بیرون آمده روی توجه به صوب باصواب ولایت کرمینه آورده نقش این صورت در آینه‌خانهٔ خاطر آن حضرت پرتو ظهور انداخته بی‌اهمال به استقبال برآمده‌اند. چون از کرمینه گذشتند سواد دو سوار چون نور بیضا از جانب ملک بخارا پیدا شده سر یکی برهنه ریسمانی در گردن، دیگری سر ریسمان را گرفته چون نزدیک رسیدند سر برهنهٔ عبدالله‌خان بود که افسر شاهی را یک سو نهاده و حبل‌المتین اعتقاد در گردن جان دارد. یکی جانب خان گیلدی‌بی بود که بر سر رشته اخلاص آن خاص‌الخاص را از دست نمی‌نهاد. خان ارادت‌نشان به حضرت عزیزان عرض کرده‌اند که نذر کرده‌ام از خام رباط تا خانقاه جهان پناه با این صفت در آن راه روم. آن حضرت فرمودند که مقصود از خانقاه قصر حیات فایض‌البرکات ماست.

مصراع

«مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه»

بعد از آن عرض نموده که خسرو سلطان برادر من کشته گشته و از دست من معارضه به پادشاهان سمرقند و تاشکند ممکن نیست. رخصت فرمایند که به جانب کعبه شریفه روم از سخنان خان آن حضرت را غیرت روی داده جبّه و دستار مبارک با خان سعادت‌نشان پوشانیدند و به اسب خود به دست مبارک سوار کرده فرمودند که بعد از این بینم که کدامین ترا از اسب بر زمین فرود می‌آرد.

خان از روی اخلاص در زیر قدم ایشان افتاده که مرید شود حضرت عزیزان فرمودند

که ما دعاگوی توایم و همان سال خان به یمن نفس آن حضرت پادشاهان را بر هم زده سمرقند را در تحت تصرف خود درآورده است. بعد الیوم هیچکس بر وی معارض و مقابل نگشته. بعد از گذشتن چند وقت خان صاحبقران با حضرت عزیزان عرضه داشته که عدم قابلیت بر آن داشت که آن حضرت بنده را در سلک مریدان نیاوردند. ابوالخیر سلطان را بنابر قابلیت جبلّی که از ناصیهٔ اخلاص او مشاهده شده بود در زمرهٔ احباب و اصحاب خود درآوردند. آن حضرت سؤال شبهت‌مآل او را جواب بی‌اهمال نوشتند که ابوالخیر ابوالشر است. اگر وی را در حلقهٔ ارادت نیاریم و گرگ شرارت او را در زنجیر توبه و انابت نیاوریم هرآینه انام اغنام را پوستین آسایش از بر کَنَد و جمع عوام را کالانعام شمارد و حضرت حق جل و علا رقم بهتر و مهتری و عدالت‌گستری و رعیت‌پروری بر ناصیهٔ احوال تو کشیده و قامت به استقامت ترا در لباس «الناس یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» اختصاص و امتیاز تمام داده. پس چگونه احتیاج به ارادت اینجانب داشته باشی. عبدالله‌خان از سخنان حضرت عزیزان تسلی و تسکین یافت.

و نیز منقولست از حضرت عزیزان و از زمانی که معتکف بودند به حضرت اعلم العلماء مرجع الفضلا، مفسر آیات کلام ربانی، محدّث احادیث حضرت رسالت‌پناهی، باللفظ و المعانی، مولانا محمود گیلانی جد راقم‌اند خطاب کرده فرموده‌اند که ایمان موالی مبنی بر کتاب است. اگر ایشان را اشتباهی روی دهد رجوع به کتاب نمایند. پس کتاب ما شمایید. در این آیت با درایت «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» سخنان به خاطر می‌رسد معنی فرمودند و حضرت مولانا محمود مقوّی آن معانی آیات و احادیث و منقولات از اکابر فرمودند. بعد از آن آن حضرت معنی دیگر فرمودند و همچنین حضرت مولانا محمود نیز سخنان مؤید و مروج آن می‌کردند تا پنج نوبت. چنین واقع شده بعد از آن از مبدأ فیاض معنی دیگر بر ضمیر صفانظیر آن حضرت وارد شده چون بیان این معنی فرمودند حضرت مولانا متحیر شده فرمودند که فهم ما نرسد بر معانی دیگر. الحاصل خرق عادات از آن مخزن کشف و کرامات بسیار است. در شهور ۹۸۹ از عالم جسمانی به روضهٔ ریاض روحانی ارتحال و انتقال نمودند. مزار فیض‌آثار فایض‌الانوار آن قطب‌الابرار در ولایت میانکال در قصبهٔ کرمینه است که الوقت کعبهٔ اهل حاجات و قبلهٔ اهل مراد است. بعضی از فضلا تاریخ وفات عزیزان را چنین فرموده‌اند:

تاریخ

«مقتدای زمانه شاه و گدا»

تاریخ فتح ولایت مشهد مقدس

عبداللّه‌خان ابن اسکندرخان بار دویم عازم ممالک خراسان گردیده عنان عزیمت به هر قریه و ولایت که معطوف می‌داشت به مضمون کریمهٔ «اذا دخل الملوک قریةً افسدوها» گرد از نهاد خاکیان آن مکان می‌برآورد و در زیر سمّ سمند جهان‌پیما، غبار هریک را به باد فنا می‌داد. از آنجا که خان نصرت‌شعار ظفرآثار را نقد اخلاص در گنجینهٔ سینه نذر حضرت سلطان‌الاولیا مرجع‌الاتقیا امام علی موسی‌الرضا بود ناچار زمام عزیمت و عنان ارادت به دست بی‌اختیاری سپرده راه مشهد مقدس را پیشنهاد خاطر گردانید. به اندک فرصت طی مسافت نموده حصار مشهد مقدس را که در کمال وسعت بود چون حلقهٔ نگین تنگ گرفت. مردم آنجا ابواب قلعه را همچون دَرِ دولت بر روی خود مسدود کردند و اعتماد به حصار استوار شهر کرده متحصّن می‌گشتند و در حفظ و حراست خود می‌کوشیدند. اما هرچند ارتفاع آن حصار به درجه‌ای بود که طایر افهام انام بر اوج بروج غرفات تحقیقات آن نمی‌توانست طیران نمود بلکه عقول فحول را به سرحد ادراک آن قوت و قدرت رسیدن نی، با وجود آن به صدمهٔ قهر و غضب قلعه را که از آسمان برتری می‌جست با زمین پست برابر کرد و مردم مشهد مقدس را از خواص و عوام حکم قتل عام فرموده مقید زندان عدم گردانید و حدوث این واقعه در شهور ۹۹۵ بود که یکی از فضلای معتبر تاریخ این ظفر را چنین گفته:

تاریخ

به درگاه علی موسی رضا رو — که آنجا فیض بی‌حد می‌توان یافت
ز فتح خان اگر تاریخ خواهی — ز «قتل عام مشهد» می‌توان یافت

تاریخ عمارت چهارسوی بخارا

خان صاحبقران بعد از مراجعت مشهد مقدس در تاریخ سنهٔ مذکور در فاخرهٔ بخارا جهت اهل سودا چهارسویی دیگر عمارت فرمود که در رفعت برابر چرخ اخضر بود. بهشت فلک‌الافلاک کردی آب و خاک این گنبد از کارخانه چهارطاق عالم عنصری طاق این گنبد عالی اساس را اوستادان بنا در صفاکاری چندان چون آینه جلا داده که ساغر نقرگی ماه و جام زرّین آفتاب از پرتو او کم‌ضیا می‌نمود. درین چهارسو هرگاه که خلایق را سودایی بر سر افتادی مفتح الأبواب درهای بستهٔ سودا برو گشادی. هر روز گرمی بازار وجودش

خریدار به جایی می‌رسید که هر خام‌طمع را سودای خام در دیگ هوس او پخته می‌گردید. هنوز بالوقت در سر این چهارسو از هر جنس سودا هر طرف افتاده. ملا مشفقی که در چارسوی دانش‌وری متابع، سخنش را مشتریان معانی‌شناس به نقد جان می‌خریدند تاریخ اتمام این بنای عالی را چنین گفته:

تاریخ

منزلی هست این رفیع‌مکان — در زمان شهنشه دوران
خان گردون‌سریر عبدالله — ظل یزدان خلیفةالرحمن
ابداً قدره مغیث‌الدین — خلّد ملکه بهادرخان
دولت او دیار فاخره را — ساخت خوشتر ز روضهٔ رضوان
چارسوئی بنا نمود که شد — هشتم هفت‌گنبد دوران
همچو یثرب مدینةالاسلام — همچو کعبه مکرّم‌الارکان
پایهٔ او رسیده تا جایی — که گذشته ز پایهٔ کیوان
طاس او از سپهر داده خبر — گچ او از بیاض صبح نشان
ماند از ارتفاع کرسی او — متحیر مهندس دوران
غالباً عزم لامکان دارد — که کمر بسته برزده دامان
این عمارت که خان نهاد بنا — چون مثل گشت در زمین و زمان
مشفقی بهر سال تاریخش — زد رقم «چهارسوی خان جهان»

تاریخ شهادت شاه محمّد سلطان

شاه محمد سلطان ابن دوستم سلطان ابن اسکندرخان است. در میدان شجاعت شیر ژیان و در کار سخاوت ابری بوده گوهرافشان. چهرهٔ احوالش به گلگونهٔ اخلاق حمیده آراسته و گلبن اقبالش از خار زار اوصاف ذمیمه پیراسته. از خوان انعامش خواص تا عوام بهره‌ور و از نوال کرمش مجمع انام فراغت‌پرور و از شجرهٔ عدالت‌پرورش خلایق از غنی و فقیر سایه‌گستر. گویند سلطان را که مردمک دیدهٔ آدمیان و نور حدقهٔ اهل زمان بوده در چشم جهان‌بین خود زخمی داشته و نیز زخم چشم ایام نافرجام به چشم چراغ عالمیان رسید. شبی که صحبت و شراب داشت یکی از محرمانش که پیالهٔ می‌ناب و هم‌بالین خواب بوده به ایمای ابروی شمشیر مردمک چشم جهانیان را زخمی رسانید و به همان

جراحت در حدود ۹۹۵ دیده از عالم فانی پوشید.

تاریخ وفات اسکندرخان

اسکندرخان ابن جانی بیک سلطان ابن خواجه محمد سلطان است. مدتی لوای حشمت و رایت شوکت و سلطنت بر چرخ اخضر بر ماوراءالنهر برافروخت و ندای «انا لاغیری» به عرصهٔ عالم انداخت. همواره انیس و جلیس علماء و مشایخ می‌بود. با وجود شاهنشاهی طبعش همیشه در خلوت درویشان مسندنشین، مملکت فقر و فنا دایم او را در زیر نگین بود. خان عالیشان را دست ارادت به دامن قطب فلک هدایت آفتاب سپهر ولایت، مظهر جادهٔ کرامت، مصدر سجادهٔ کفایت، مقرب حضرت باری، خواجه کلان خواجهٔ جویباری، زده نهال با کمال وجودش ریشهٔ اعتقاد به خاک عتبهٔ کعبه‌مرتبهٔ خواجه جویباری دوانیده تا به مرتبهٔ نشو و نما رسیده و ظل ظلیل بر مفارق اهل عزت و ذلیل گسترانیده مدت سی و سه سال بر تخت شهریاری نشست و زمان اقتدار به کف تصرف و اختیار او می‌بود. چون دار بی‌مدار دنیا مقام اقامت و محلّ استقامت و مأمن فراغت نیست بالضرورت در شهور ۹۹۱ صرصر هلاک «کلّ شیء هالک الا وجهه» درخت پرثمرهٔ وجودش را از پای درآورد و مرغ روحش از تنگنای ظلمات عالم جسمانی پرواز نموده به سرچشمهٔ زلال حیات جاودانی رسید. فضلای زمان در ماتمش مرثیه و تاریخها نوشته‌اند. بعضی از آن این است که مرقوم رقم گردید.

تاریخ

خسرو جم نشان سکندرخان	آنکه حامی شرع و تقوی بود
سوی جنّت ز عالم فانی	رفت در دل هزار غصّه فزود
تا دو تاریخ بهر فوت شود	خامه بیتی چنین رقم فرمود
«حیف از پادشاه درویشان»	«آه از شاه عاقبت محمود»

ملا مشفقی که در دانش‌وری فلاطون وقت خود بود در اوقات اسکندرخان تاریخی روانبخش‌تر از آب حیات از ظلمات دوات بیرون آورده با چشمه‌سار قلم جاری کرد.

تاریخ

انتقال حضرت خاقان بن خاقان خان	ابوالغازی معین‌الدوله اسکندر بهادرخان

مـقیمان حـریم روضـه را چـون گـوهر نـامش به گوش آمد علیه‌الرحمه می‌گویند و الرضـوان
نوشتم حیف از خاقان صد چـندین دُر مـعنی حساب هـجرت او «بـی‌زیادت بـود بـی‌نقصان»

مخفی نماند که به حساب تهجی حرف با که دو بود اسقاط کـرده چـنانچه بـی‌زیادت و بی‌نقصان اشارت به همان است.

تاریخ فتح بدخشان

عبدالله‌خان تمام بدخشانات را با کان لعل سلیمان در زیر نگین درآورده بـعضی از فضلا تاریخ فتح خان را بسی نیکو گفته‌اند. از آن جمله ملا نخلی گفته:

تاریخ

خـواست نـخلی از خـرد تـاریخ سـال فـتح خـان
گفت «عـقل خـورده‌بین ملک سلیمان را گـرفت»

در تاریخ ۹۹۵ عبدالله‌خان ابن سکندرخان شاهباز عزیمتش در هوای مملکت خراسان بال پرواز گشاد و شاهین جان‌شکار غیرتش روی در صیدگاه ولایت هرات نهاد.

لمؤلّفه

خـدیو زمـین شـهریار زمـان سـزاوار شـاهی پـناه جـهان
تـهمتن سـپهدار مـالک رقـاب سـر نـیزه‌داران او آفـتاب
عـنان‌دار رزمش عـیان مـلک چـه راکب رکـابش هـلال فـلک
پـلنگ‌افکن و شیردل در مـصاف به شمشیر کـین ریـخته خـون لاف
سـلیمان جـناب و فـریدون فـری ز مـور بـیابان فـزون لشکـری
بـه عـزم خـراسـان نـهادند روی همه کینه‌جوی و همه جـنگ‌جوی
شـدند اهـل لشکر کران تـا کران بـه رفـتار ریگ بـیابان روان
ز اهـل نـبرد از یکـی تـا هـزار هـمه در خـمار مـی کـارزار
بـدوش دلیـران آیـین‌نبرد کمانها چو قـوس قـزح سرخ و زرد
زره‌پـوش مـردان جـوشن‌اساس چو شمشیر عـریان جـواهر لبـاس
به خـون ریـختن تـیغها گشـته تـیز چـو ابـروی خـوبان عـاشق‌ستیز
سـنان یـلان هـمچو مـار دو سـر خـورند از سـر خـصم مـغز جگـر

زره‌پوش هر یک کف‌آور به لب | همه ماهی بحر غرق غضب
به یک بار گرد ره لشکری | فشاندند بر خاک شهر هری
به اقلیم چهارم شه حق‌پرست | چو خورشید بر چرخ چارم نشست

خاقان انجم لشکر چون خورشید نور پرتو اجلال بر حدود ولایت هرات انداخت. شبی در آنجا استراحت فرموده در اول صباح آن روز توکل به درگاه باری کرده و استمداد از روح پرفتوح قطب‌الابراری حضرت خواجه عبدالله انصاری طلبیده و از سایر اولیا و اتقیا التجا نموده فرمود تا برق‌تازان آسمان جولان میدان دلاوری و اشهب سواران شهاب رفتار عرصهٔ سپهر بهادری راکه هر یک چون خورشید خاوری با نیزه‌های زرافشان‌تر از خطوط شعاعی داشتند با دشمن تیغ گرداندند و خان جهان‌مطاع در زیر علم خاورشعاع استاده از زبان مثال شعله امتثال فرمان داد که روی به دیوار قلعه آورده گرم جدال شوند. در این اندیشه بودند که نسیم فرح‌افزای فتح و فیروزی از مهب عنایت باغایت الهی بر روی عساکر نصرت‌مآثر ظل‌الهی وزیدن گرفت و از دمیدن پرتو صبح ظفر از افق طالع شهریار سعداختر مردم ولایت چون انجم از فلک‌البروج قلعه ناپدید شدند. هنوز آفتاب جهانتاب به تسخیر عالم به سرحد خط استوا نرسیده بود که خان کشورستان به عنایت حضرت خالق بر سمت‌الرأس خلایق چون خورشید انور سایه‌گسترانید.

لمؤلّفه

ظفر یافت شاه ملائک سپاه | هری گشت از مقدمش تختگاه
درآمد به بیت الشرف در محل | چو سلطان انجم به تخت حمل
تو گویی به اقبال بخت نکو | نشستی بر اورنگ گل رنگ و بو
سریر سعادت بلندی گرفت | کزو پایهٔ ارجمندی گرفت
هرات از قدومش گرفت آن اثر | که طرف چمن از نسیم سحر
چنان شهر خرّم شد از شهریار | که گلشن ز فیضِ سحاب بهار
فرحناک گشتند مردم چنان | که مخمور از ساغر می همان
طرب آنقدر خلق را داده دست | به هر سوی افتاده بی‌باده مست
همه راحت‌افزا همه کامیاب | چو بیمار مستسقی از شرب آب
ز بس خرمی یافت شهر هری | به فردوس دارد سر همسری

خان صاحبقران یک چند روز در دارالملک خراسان یا عزّ و جلال چون شخص اقبال در حریم دلها فارغ‌البال متمکن گشت و در این اقلیم چهارم صدای صلای پنج نوبت اسلام از شش جهت به گوش عالمیان معبد هفتمین فلک می‌رسانید. خطبه از القاب همایونش به مقام رفعت و پایهٔ بلندی رسید و سکّه از نام با احترامش در دارالضرب دوران صاحب نقد و درم گردیده و قل‌بابای گوکلتاش که از معتمدان خان بود امارت ولایت هری را بدو تفویض کرد و خود از دریای آمویه گذشته عازم ماوراءالنهر گردید. تاریخ این فتح را بعضی از فضلا چنین گفته‌اند:

تاریخ

شه جم‌نشان خان عالم که هست — همایون همای فریدون فری
کشید از پی فتح شهر هرات — ز ریگ بیابان فزون لشکری
خرد گفت ناچار تاریخ فتح — «مبارک باو باد شهر هری»

تاریخ فوت فضیلت‌پناه خواجه شاه

خواجه شاه از ولایت خواف است. خواف از اقلیم چهارم از ممالک خراسان است نزدیک به ولایت مشهد مقدس. در عهد سلطنت نوّاب عبداللّه خان فضای ولایت سمرقند مع توابع مفوض به آن جناب بود. گویند عدالت را به درجهٔ رعایت داشته که در دارالمحکمهٔ قضا منافات بین‌التضاد را به اشارت حکم نافذ برداشتی و به ایمای فرمان قضا جریان میان نقیضتین عقد مصاحبت و مؤالفت می‌داشتی. عمری روزگار صحایف مختارالاخیار را در کف کفایت‌اقتدار آن شریعت‌الشعار نهاده و شاهدین عادلین کرام‌الکاتبین فرد حیاتش را در دفتر حسنة‌الابرار می‌نویشت. آخرالامر سجل حیاتش را در شهور ۹۹۶ به طغرای غرّای «اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» موشّح گردید. تاریخ فوت قاضی مشارّالیه را میر خُرد خالدی از بزرگان فضلای عصر بود مرقوم رقم یاقوت‌شیم گردانید.

رفتند خواجه شاه ازین دار بی‌مدار — جانْ دل از مصیبت ایشان بود خراب
مرگ آید و خراب کند خانمان کسی — آری ز دست مرگ بود خانمان خراب
هفتاد و پنج بود چو عمرش که فوت کرد — سوی بهشت عدن ز لطف حق آن جناب
عمر شریف و نام لطیفش اگر بهم — تاریخ سال فوت شود گر کنی حساب

تاریخ فوت ملا مشفقی شاعر

املح‌الظرفاء، افصح‌الشعراء، ملا مشفقی المروی، مشارّالیه منشأ و مولود از مرو شاه‌جهان است و از مردم اعیان آن مکان است. مرویست که ولایت مرو از بلاد خراسان و از اقلیم چهارم است و حصار آن را اسکندر ذوالقرنین بنا کرده و زمین آن ولایت به غایت ریگزار و هموار است و بسی از علما و فقها و بسیاری از مشایخ و اولیا در آنجا بوده‌اند و حکیم ابوزرجمهر نیز از آن ولایت است و ابو اسحاق تالقانی گوید که در ولایت مرو در موضعی نشسته بودیم که با جمعی از یاران کهنه‌دیواری که با بنای خراب عالم هم‌دستور و توأم بود از پای درافتاده بر سر او رسیدیم که کلهٔ آدمی از آنجا بیرون آمد، در غایت بزرگی یک دندان ریخته او را که کوچک‌ترین دندانهای او بود وزن کردند. دو من شرعی بود و اللّه اعلم. امّا مشارّالیه مدتی در بلدهٔ سمرقند به ملازمت نوّاب سلطان سعیدخان به منصب کتابداری قلمرو او سرافراز بود و شیرازه‌بندی اجزای صحبت خان عالیشان از امثال و اقران چون عنوان رسایل ممتاز می‌بود. بعد از وفات سلطان رفیع‌الدّرجات عمری در فاخرهٔ بخارا رفته، به خدمت صاحبقران زمان عبداللّه‌خان عزّت یافته و قصاید غرّا در مدح شاه خورشیدجاه انجم‌سپاه انشا کرده بل ید بیضا نموده. اما در هجویات گوی تفوق و مسابقت از اقران بلکه از تمامی عالمیان برده و کسی نمانده که ناوک الماس هجو او هدف‌وار بر جگر نخلیده و زهراب هجای او را دمادم نچشیده. از علم حکمت چون جالینوس باخبر و در باب هیأت چون بطلمیوس بلنداختر و در فن قرعه و رمل چون صاحب طالع بهره‌ور. از آنجمله در علم جنیّات چندی می‌دانسته که عقل عقلا از تصور او عاجز و ذهن اهل ذکا از تعقل او قاصر و عاطل بود و چنانچه اگر شخصی را از حوادث روزگار مشکلی در کار او افتادی نزد مشارّالیه آمده او را معلوم کردی، آن کس را فرمودی بیتی و یا رباعی برخوان آن شخص برخواندی بعد از ساعتی مشارّالیه بی‌دستیاری قرعه و کتاب در جواب بیتی خواندی همان‌طوری که مضمون آن بیت است. بدیهه نتیجه دادی و اصلاً تخلف نکردی. تصنیفات و تألیفات او بدین موجب است، دیوان غزل و دیوان قصاید به نام سلاطین و هجویات و مثنوی مسمی به گلستان ارم و نظم حسن و دل. امّا زمانی که شیرازهٔ اجزای کتاب عمرش از هم گسست و اوراق حواس پنجگانه‌اش چون طالع صحایف چهار عنصر مجزا گشت در حدود ۹۹۶ به ندای کریمهٔ «ارجعی الی ربک راضیة مرضیّه» به جوار رحمت ایزدی پیوست و دم از گفتگو دربست و در ولایت فاخرهٔ بخارا در جوار فیض آثار حضرت شیخ جلال مدفون گشت.

رباعی

آنها که محیط فضل و آداب شدند / در حل دقیقه شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز / گفتند فسانه‌ها و در خواب شدند

یکی از شعرای زمان و ظرفای دوران تاریخ وفات آن بلاغت‌ترجمان فصاحت‌بیان را چنین فرموده:

تاریخ

سال فوتش من از خرد جستم / گفت تاریخ او «سخنور نیک»

تاریخ وفات مولانا عرفی

افتخارالشعراء، افتقارالفضلا، مولانا عرفی شیرازی نهال افضالش از آب و هوای آن زمین به درجهٔ کمال رسیده گلهای اعزازش تربیت از نسیم فرح‌افزای شیراز یافته، در مثنوی عرایس‌الابکار معانی به صد رنگ در پرده‌های الفاظ به جلوه درآورده و از عبارات قصاید حدیث ترجمة‌الشوق به سامعهٔ اهل ذوق رسانیده و از گلبانگ غزل‌سرایی، عندلیبان شیراز را بی‌برگ و نوا ساخته و از روانی چهار جوی رباعی، صافی‌طبعان ابحار اشعار را در کشتی چارموجهٔ حیرت انداخته از ملک ایران روی توجه به صوب هندوستان آورده در مجلس جلال‌الدّین اکبر پادشاه وارد شده و با شعرای معتبر امثال شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل و خواجه حسن ثنایی وغیره مشاعره کرد. جمع فضلا استحسان فضل او کرده‌اند و باقصی‌الغایات در احترام او رعایت کوشیده‌اند. اما مشارّالیه را با وجود اعزاز از صحبت پادشاه جمجاه اعراض کرده. هرچند تکلیف واقع شد تکلف نموده‌اند. بالأخیر پاره‌ای ازجهت مولانا ارسال داشته. مشارّالیه بر بالاخانه نشسته بود. هرچند احسان ظاهر کرده‌اند اقبال ننموده و این رباعی را به بدیهه انشا کرد:

رباعی

عرفی دل ما کیش دگرگون نکند / دریوزه بجز درون پرخون نکند [کذا]
سامان بهشت اگر ازین کوچه کشند / امید سر از دریچه بیرون نکند

امّا هنوز نهال فضل و افضالش بر وجه کمال مثمر نگشته بود که از صرصر فنا در حدود ۹۹۸ درهم شکست و مطلع حیاتش به مقطع ممات پیوست. در حالت انتزاع که هنگام

وداع است این رباعی را انشا نموده و روح در قالب معنی دمیده:

رباعی

عرفی دم نزع است همان مستی تو — آخر به چه بار بار بربستی تو
فرداست که دوست نقد دیدار به کف — جویای متاع است تهی‌دستی تو

از نتایج طبع اوست دیوان غزل و مثنوی خسرو و شیرین و مثنوی عرایس ابکار در جواب مخزن‌الاسرار و دیوان قصاید و مقطعات و رباعیات.

تاریخ وفات خواجه حسن ثنایی

خواجه حسن ثنایی اصل او از ولایت مشهد مقدس است که طوطی طبعش را میل شکرخایی هندوستان شده و طاووس همّتش در هوای سیر هند بال‌افشان گردیده، نشو و نما در آنجا یافته و آینهٔ خاطر صفاآثرش مهرانجلا بلکه چون جوهر عقل به درجهٔ اعلی رسیده. در حضور شهنشاه سپهرجایگاه انجم‌سپاه اکبر پادشاه تقرّب و اعتبار تمام و عزت لاکلام داشته. اکثر در صحبت بهشت‌آئین بهجت‌قرین خاطرنشین بوده. چون دار بی‌مدار دنیا جای و مأمن استقامت نیست در تاریخ ۹۹۹ طغرای کتاب اعمالش به صحیفهٔ اختتام رسید و مزار او در ملک هندوستان است. دیوان غزل و قصاید بین‌الانام اشتهار تمام دارد.

تاریخ عمارت حوض معین‌الفضلا محبّ‌العلماء مربی‌الفقراء مغفوری حاجی بی اتالیق

از مردم دورمان بود. پدرکلان او امیر اوروس بی اتالیق نوّاب عدالت نشان شاه بیک‌خان است. مولد و موضع اوقوق قورغان است که از قرای نواحی لب دریای سیحون است، محاذی اوترار و ترکستان است. امیر مذکور اول اتالیق نوّاب عبادالله سلطان بوده. بعد از شهادت سلطان نوّاب عبداللّه‌خان او را اعتبار داده تا آنجا که حاکم دارالملک ولایت سمرقند فردوس‌مانند گردید. مدّتی سمند حکومت در میدان عدالت می‌راند و عنان اعیان ولایت جنّت‌نشان در قبضهٔ تصرف و تَدَبّر او می‌بود و سرکشان ملک گردن از فتراک انقیاد او بیرون نمی‌کردند.

در تاریخ نهصد و نود و نه در ولایت مذکور حوضی عمارت فرموده به هیأت تربیع که

با وسعت سطح آبی او دور فلک آبگینه‌رنگ تنگ‌تر از غدیر می‌نمود و قعرش عمیق‌تر از غور غوّاصان صافی تخمیر. ماءالعذبش در نهر هنگام تشنه‌لبان روانتر از جوی شیر بلکه در چشمهٔ دهان چون آب حیات بی‌نظیر.

در تاریخ سنهٔ ۱۰۰۰ امیر کبیر در ولایت سمرقند در محلّ قواله قتق بیگم که قریب به شهر است چهار باغی بنا کرد که فردوس را چون لاله داغ حسرت در دل و گلستان ارم را سروآسا پای در گل و در وسط این باغ نشیمنها بنا کرده که هر یک چون قصر جنت بی‌قصور و چون ارکان بیت‌المعمور به یک دستور. الوقت که تاریخ هزار و صد و بیست هجری است هنوز آن باغ خضرت‌نشان و عمارت رفعت‌توأمان برجای و آباد است و هر یک درختان او از بزرگی ریشه چون رگ در پیکر زمین دوانیده و پنجه را همچون دست طامعان با ترنج آفتاب دراز کرده. فصاحت بیان میرزا مراد دیوان جهت باغ و عمارت او یک مصراع گفته از حرف با نقطهٔ آن مصراع تاریخ آغاز عمارت و از حروف بی‌نقطهٔ او تاریخ اتمام می‌برآید. چنانچه خود گفته

بنا با نقطه و اتمام بی‌نقطه از این مصرع «نوازشهای قصر کو کرامت بین

درین دارا «حروف با نقطه سنهٔ ۱۰۰۰ و حروف بی‌نقطه ۱۰۰».

تاریخ باغ مشهد مقدس

نوّاب عبدالله‌خان در مشهد مقدس چهار باغی بنا فرمود در اندک زمان استادان کاردان گل‌دست باغی مهیا کردند که تازه‌تر از ریاض ارم و چون حدایق جنّت خرم. بعضی از باغبانان گلشن معانی و فردوس‌طبعان انجمن فصاحت بنیانی تاریخ بنای این باغ را با نهال قلم در میدان صحیفه چنین دست‌نشان کرده.

گلهای باغ ما بود این شهر را چراغ در سینهٔ حسود ولی بر مثال داغ
تاریخ چهارباغ را پرسیدم از خرد چون گل شکفت گفت به تکرار «باغ باغ»

تاریخ فوت مولانا زاهد

مولانا زاهد از کبار مشایخ زمان و اعلم علمای دوران بوده، با محاسن اعمال و مراضی افعال آراسته و به حسن اخلاق مرضیه و به اصناف اوصاف پیراستهٔ دهر و بایستهٔ عصر

بود. در شهور ۱۰۰۴ ندای «ارجعی الی ربک راضیة مرضیه» به گوش جانش رسید و در زمرهٔ «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» داخل گردید. تاریخ وفات مشارّالیه را زبدةالاقران میرزا رستم دیوان که در عهد سلطنت جوانمرد علیخان منشور کتابداری به اسم نامی او نوشته‌اند بسی نیکو گفته:

تاریخ

آن شمع یقین که جمع بودند — پروانه صفت به گِردش احباب
بودند به خدمتش جهانی — بربسته کمر به کسب آداب
هادی هدی و مرشد دین — پیر همدان و شیخ اصحاب
چون رفت از این جهان فانی — نوشید ز چشمهٔ بقا آب
منشی قضا نوشت تاریخ — «مخدوم جهان قطب‌الاقطاب»

تاریخ وفات خواجه عبدالرشید

خواجه عبدالرشید ولد ارشد خواجه عبدالشهید که از اولاد امجاد قطب‌الابرار، غوث‌الاخیار، مرجع‌الاولیای‌الکبار، ملاذ اتقیاء ذوی‌الافتخار، حضرت خواجه احرار قُدِّس سِرّه. مشارّالیه چون نقطهٔ مرکز، قدم استقامت از دایرهٔ اطوار بزرگان بیرون ننهاده بلکه سررشتهٔ مشابهت و مماثلت آباء کرام و اسلاف عظام را از دست نداده و آستین و گریبان تقوی را به طراز اقتدار پدران مطرز گردانیده و ردای انقیاد اجدادش را به دوش اعتقاد رسانیده. چون دنیا مأمن فراغت نیست دامن همت از گرد علایق افشاند. در حدود سنهٔ ۱۰۰۰ و از روی کریمه «اهل التقوی و اهل المغفره» مقیم جنت المأوی گردید و در جوار پدران مدفون گشت. مولانا وفایی که از فضلای ولایت تاشکند است تاریخ فوت مشارّالیه را چنین فرموده:

تاریخ

رشید آن خواجهٔ با فضل و دانش — نبود او لحظه‌ای ز اهل درد منفک
بغیر از یاد حق از لوح خاطر — همی کردی ز صدق روی دل حک
به نزد همتش کمتر ز جو بود — اگر بودی طلای سرخ صد لک
چو تاریخ وفاتش را بجستم — خرد گفتا بگو «مغفور بی‌شک»

نزد محاسبان مخفی نیست که از مغفور لفظ شک را اسقاط نمایند.

تاریخ وفات مولانا صادق حلوایی

عالیجناب شریعت‌مآب مستجمع حقایق، ملاذالخلق والخلایق رکن‌الشریعة و الطّریقه والدین آخوند قاضی محمد صادق. ولادت مشارّالیه ولایت سمرقند است. کسب کمالات صوری و معنوی را در آنجا حاصل کرده و آن بحرالدّرر فضل و هنر به کام تشنه‌لبان زلال علم در ماوراءالنهر از نتایج علوم جریان نموده بعد از آن از ولایت سمرقند عازم مملکت هندوستان گردیده‌اند. خدّام آن حضرت را در ولایت کابل ایالت‌پناه حکومت دستگاه محمد حکیم پادشاه ابن همایون میرزا ابن بابرمیرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابوسعید گُرکان تکلیف کرده چندوقت در ملازمت حضرت آخوند بوده. بعضی از کتب متداوله را در حضور سعادت وفور ایشان تصحیح نموده رعایت را متجاوزالحد والغایت و متزایدالحصر و نهایت می‌کرد. بعد از چند وقت ارادهٔ زیارت حرمین‌الشریفین «زادهماالله شرفا و تکریماً» نموده جرس اخلاص در گردن ناقه عزیمت بسته حدای شوق را به آهنگ حجاز راست کرده به شرف حج شریف مشرّف شدند. بعد از مراتب حج و عمره به طواف مدینهٔ سکینهٔ رسول اکرم، شفیع امم، رسیده به تصحیح صحیح مشکوة چند وقت مقید بوده. بعد از آنجا در تاریخ نهصد و نود و چهار به وطن مألوف که ولایت سمرقند است مراجعت نمودند. چنانچه تاریخ آمدن «خیر مقدم» است که در موقعش گذشت. نوّاب صاحبقران عبداللّه‌خان قضای ولایت مذکور را نه به اقتضا بلکه به استدعا به حضرت آخوند مفوض نمود. مدت متمادی بدان مهم خطیر قیام و اقدام نموده و قدم اقامت از جادهٔ مستقیم شریعت بیرون ننهاده بعد از مدت انقضای حیات به حکم قاضی الحاجات در حدود ۱۰۰۶ سجل عمر مشارّالیه به طغرای غرای «اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» موشح گردید و به‌گوش جانش نوید «یوم ینفع الصّادقین صدقهم» رسید. مدفن آن نادره فن در ولایت سمرقند در مزار فایض‌الانوار حضرت خواجه عبدی درون است. مصنفات کثیرالبرکات او بسیار است. از آن جمله حاشیه بر تفسیر قاضی و حاشیه بر شرح ملا و چندین حاشیهٔ دیگر و دیوان غزل و قصاید بین‌الانام مشهور و معروف است. مولانا مطربی که از شعرای مقرر سمرقند است تاریخ مشارّالیه حلوائی را خامه چنین نغمه‌پرداز گشته:

تاریخ

ای دل هزار حیف که اندر بسیط خاک — آن کس که بود خاتم افضال را نگین
ذاتش که بود جامع مجموعهٔ کمال — بر مسند رسول خدا بود جانشین
سال وفات او چو بجستم ز مطربی — در گریه گشتُ گفت که «کو فخر اهل دین»

تاریخ فوت عبداللهخان

عبدالله بهادرخان ابن اسکندر خان ابن جانی‌بیک‌خان ابن خواجه محمد سلطان ابن ابوالخیر خان است. در تاریخ نهصد و چهل از ملک عدم به شبستان وجود آمد بعد از گذشتن سی و هشت سال شهنشاه حمیده‌خصال تاج اقبال به امر ذوالجلال بر سر نهاد و سریر میمنت مسیر به احترام و توقیر بی‌مشابهٔ تشویر در ساعت آرام و قرار یافت. چنانچه تاریخ جلوس خان سعادت‌مأنوس «برهان کشت» یافته‌اند که نهصد و هفتاد و هشت است. پس مدت بیست و هشت سال بر مسند خانی و مستقر جهان‌بانی چون روح بر چاربالش عنصری متمکن گشت و در ولایت ماوراءالنهر و اکثر بلاد خراسان لوای حشمت و دولت به طراز «نصر من الله و فتح قریب» مطرّز و مزین گردانید و سرادقات ظفر و سلطنت و شادروان نصرت و دولت بر قبهٔ ایوان کیوان رسانید. هزار و یک بقعهٔ خیر مثل مدرسه و خانقاه و رباط و غیره در خراب‌آباد دنیا از برای منزل آخرت عمارت فرمود. کافهٔ علماء و فضلا از رعایت بی‌غایت وی محظوظ و عامهٔ رعایا چون رمه از گرگ حوادث از حراست او محفوظ بودند. الحاصل شصت و شش سال در زمرهٔ احیا حیات داشت. چون دنیا مأمن اقامت و مستقر استقامت نیست در وقت نماز شام یوم شنبه دوم ماه رجب‌المرجب ۱۰۰۸ علم عزّت و جلال را نگون کرده رایت بندگی به درگاه حضرت ذوالجلال افراشت.

بیت

درین ره خواه سلطان خواه درویش — در آخر عقبهٔ مرگ است در پیش

اکثر فضلای فصاحت‌شعار و ظرفای بلاغت‌رفتار که در عهد خان کامکار اعتبار داشتند مرثیه و تاریخها نوشتند و چون دُر شاهوار از قعر بحار ابکار به ساحل اظهار آوردند.

تاریخ

دریــــغا رفت آن شـــاه جـلالت — دِگَر رفت از جهان عـیشِ فـراغت
فلک شرمنده شد از کردهٔ خویش — اجل هم ماند حـیران از خـجالت
سـلیمان زمـان خـاقان اعـظم — بـه جـنّت بـرد رخت اسـتقامت
نشـانی از قـیامت مـاتم اوست — بـه پـیش دیـدهٔ اهـل سـلامت
چو پرسیدم ز فوت او خرد گفت — هـمه گـفتند «قـائم شـد قـیامت»

دیگری چنین گفته:

سال هنگام فوت شاه طـلب — شـام شـنبه دوم ز مـاه رجب

نزد محاسبان زکی طبع معلوم است که در مصرع ثانی تعداد روز و ماه کرده است و نیز اعداد حروف همین مصراع تاریخ سال فوت صاحبقران می‌گردد. این نوع تاریخ از جمله محسنّات است.

تاریخ قتل عبدالمؤمن‌خان ابن عبدالله‌خان

سـلطنت‌پناه حشـمت‌دستگاه المسـتریح فـی جـوار رحـمةالله المـلک المسـتعان عبدالمؤمن بهادرخان، تا نخل حیاتش در ریاض سلطنت و در حدیقهٔ ایالت بالاکشیده جز برگ شاخ تکبّر و بغیر از میوهٔ تهوّر بارور نگردیده. غنچهٔ خـاطر دادخـواه را از نسـیم ترحم جز صرصر غضب نوزید. ولایت بلخ و حصار و بدخشان و ولایت مشـهد مـقدس و نیشابور و غیر آن در تحت تصرف خان بود. امّا به غایت نازک و غیور بوده و از ممرّ غرور دولت و هم‌صحبتی اهل غفلت انحراف با والد خود عبدالله‌خان پیدا کرد. روزی از روی خیالات خام و تدبیرات نافرجام از ولایت بلخ با توجه از هرچه تمامتر روان گردیده که والد خود را دستگیر گرداند. در آن زمان عبدالله‌خان در چول ولایت قرشی شکار می‌کرده و شاه محمّد الچیان که از امرای معتبر عبدالمؤمن‌خان بوده عرضه بـه پـایهٔ سـریر اعـلی ارسال داشته که واقـعه بـدین مـنوال است، حـاضر خـواهـند بـود. چـون ایـن مـضمون مهابت‌مقرون به استماع انجامید خان مذکور از روی اضطرار بر خود قرار داده به جـانب ولایت بخارا معاودت نمود. چون خان تهورشعار از رفـتن والد خـود واقـف گشت نـاچار مضطرب گشته به ولایت خود بـخارا مـعاودت نـمود. بـعد از گـذشتن چـند وقت لشـکر

شجاعت‌اثر جمع کرده بر سر ترمذ آمده با والد خود در مقام مخاصمت و مزاحمت شد و این خبر مخاصمت‌اثر به پایهٔ سریر میمنت‌مسیر عزت‌تخمیر رسید و خان صاحبقران نیز لشکر ظفراثر جمع نموده در تقابل ایستاد. اینچنین چند نوبت خان مذکور با والد خود با لشکرهای بیکران عبور کرد. آخرالامر بعد از چند گاه خان عالیجاه از ملک و مملکت دست کشیده به جوار رحمت حق پیوست. خان پرتهور ماوراءالنهر آمده، ولایات و حشمات و خزاین و دفاین و سلطنت را متصرف شد.

ایالت‌مآب شوکت‌انتساب مملکت‌مداری فضیلت‌آثاری قلبابای گوکلتاش که همزاد نوّاب صاحبقران جنت‌مکان عبدالله‌خان است منصب دیوان‌بیگی سرکار و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهمّات را بدو مفوض کرده بود. بعد از گرفتن ولایت خراسان حکومت ولایت هرات بدو مسلم شده بود. مشارّالیه محبّ فضلا و مربی فقرا بود ارباب فضل از التفات او مشکور و اصحاب هنر از عنایت بی‌غایت او مسرور بودند. بعد از فوت عبدالله‌خان، عبدالمؤمن‌خان او را بند کرده بر گردن آن دو شاخه زده به ولایت تاشکند برد. در تاریخ هزار و شش به قتل رسانید و دیگر دوستم سلطان که عم او بود با همراهی اولادش به قتل رسانید. از آنجا عنان عزیمت به صوب ولایت اندکان و اخسیکت معطوف داشت. نوّاب اوزبک خان عم‌زاده والد او بود. از توهم در قلعهٔ اخسیکت متحصن گردید. بعد از چند روز اوزبک‌خان نیز روی به ملک آخرت آورد و آن ولایت را نیز متصرف گشته عازم سمرقند گردیده می‌آمد که خیال فاسدی در سر او افتاد. قصد امراءِ والد خود کرده که تمام ایشان را به قتل رساند. امّا از آنجا که شحنهٔ غفلت در مملکت نهاد او استیلا یافته و مدبّر خرد و عقل را بیرون کرده از کریمهٔ «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعیلها» غافل مانده و هم به‌گوش جانش آیت با درایت «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها» نرسیده و از کلام معجز نظام «من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه» چشم پوشیده.

بیت

بدی مکن که درین کشتزار زود زوال به داس دور همان بدروی که می‌کاری

چون این خبر مهابت‌اثر به سمع جمع امرای نیک‌سیر بلکه با تمام اهل لشکر رسید عبدالواسع بی و جماعتی از سرداران اتفاق کرده شبی که از ولایت زامن کوچ کرده بودند امیر مشارّالیه قدم جرأت پیش نهاده خان مذکور را هدف ناوک قضا کرد. سایر لشکری غلو کرده خودها را به خان رسانیده.

بیت

بدخواه مرا زمانه بدخواه بس است | او را ز زمانه عمر کوتاه بس است
هر که بدی کرد به بد یار شد | هم ز بد خویش گرفتار شد
آن خسرو عاقل خردمند | افتاد در آن چهی که خود کند

بعد از گذشتن شش ماه از فوت والد خود در همان تاریخ ۱۰۰۶ به قتل رسید. فضلا هر یک تاریخهای مناسب گفته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

کشتند شهی که موم می‌کرد آهن | بردند خزانه‌اش به دامن دامن
شاهی که غلامش همه مخمل‌پوشند | چرخ فلکش نه گور دادش نه کفن
دیروز به گوش من ندا در می‌داد | تاریخ وفات شه «نبرد دشمن»

دیگری از ظرفا چنین گفته:

تاریخ

شه ظالم‌طبیعت عبد مؤمن | که از ظلمش خلایق آرمیدند
چو کرد او نیّت قتل بزرگان | قضا را این سخن گُردان شنیدند
پی قتلش به فرمان الهی | امیران تیغ از هر سو کشیدند
به نیش خنجر تیز جگردوز | همان دم پشت و پهلویش دریدند
چو او بدبخت بود از تن سرش را | بریدند و به کام دل رسیدند
از آن رو گشت تاریخ وفاتش | «سر بدبخت را میران بریدند»

تاریخ فوت پیرم شیخ قُدِّس سِرّه

پیرم شیخ ابن قنبر شیخ دست ارادت به دامن پاک حضرت قطب‌الاقطاب قاسم شیخ عزیزان زده به مرتبهٔ کمال رسیده‌اند. بعد از وفات آن حضرت در مسند ارشاد نشسته جمعی را به درجهٔ رشد و رشاد رسانیدند و در خدمت حضرت شیخ جماعتی از روی اخلاص و اعتقاد به رتبهٔ اوتاد رسیده‌اند و مرتبهٔ هر یک از مریدان ایشان آن بود که به تیغ تکبیر چهارتسبیح گردن شیطان نفس و غفلت را دو نیم کرده، بذکر ارّه، نخل بی‌ثمرهٔ هوا را بقطع رسانیده بودند و حضرت شیخ کبر سن دریافته در تاریخ ۱۰۰۶

خلوت‌گزین خانقاه آخرت گردیدند. مزار آن زبدةالابرار در قریهٔ سید آهوست که از قرای ولایت سمرقند است. یکی از فضلا تاریخ وفات ایشان را اینچنین گفته:

تاریخ

مرشد راه طریقت شیخ عالم قطب دین / بود پیرم شیخ فانی شد به حکم سرنوشت
بت‌پرستان گشته‌اند از صحبت پر فیض او / هر یکی در مسند ارشاد ساکن در کنشت
از کمال همّت عالی درین دیر فنا / هرچه جز ذکر خدا بود از ضمیر خود بهشت
آفرین بر همت آن عارف اسرار حق / غیر تخم معرفت در مزرع دلها نکشت
بود مقصودش همین پیوستگی با آن جهان / رشتهٔ جان ورا چرخ قضا روزی که رشت
قطبی و شیخی بر آن شاه ولایت ختم بود / باد جا فردوس اعلی از مقامات بهشت
چونکه ختم غوث بود از آن جهت کلک قضا / «رفت ختم غوث» تاریخ وفات او نوشت

هرگاه که لفظ غوث بی‌خاتمه گردد دو حرف باقی خواهد ماند، تاریخ حاصل شود. منقول است که بعد از وفات عبداللّه‌خان عبدالمؤمن‌خان از روی بی‌تجربگی و نادانی که ثمرهٔ او پشیمانی است عم‌زاده‌های خودها را به قتل رسانید. بعد از اندک روز امرای والدش نخل حیات او را بارهٔ انتقام قطع کردند. در ملک ماوراءالنهر تفرقه روی داد. چنانکه توکل سلطان مع سلاطین جمع لشکر قزاق و عساکر قرغز و قلماق از آب سیحون گذشته ولایت سمرقند را محاصره کردند. در اندک فرصت متصرف شده عنان عزیمت به صوب بخارا معطوف فرمود. در آن زمان حاکم دارالملک سمرقند، «ایشم‌بی» بوده، چون دولت یار و بخت مساعد پایدار نبود بالضروره به وطن اصلی مراجعت نمود. در تاریخ ۱۰۰۷ لشکران بی‌کران قزلباش اوباش عراق بر سر ولایت بلخ متوجه گردید. در آن فرصت تنم‌جان به حکم عبدالله حاکم بعضی خراسان بود. با عساکر نصرت‌مأثر سد لشکر یأجوج‌اثر گردیده نایرهٔ قتال چنان اشتغال یافت که از تاب حملهٔ آتش آهنگ جوهر از روی شمشیر چون سپند به هر طرف می‌جست و همای جنگ از گرمی جدال چون زاغ کمان پر و بال می‌سوخت و سر سنان از حرارت در میدان قتال چون شاخ ارغوان شعلهٔ آتش گردید.

بیت

فتادند توسن‌سواران ز پای / زمین گشت چون سنگ آهن‌ربای
ز بس جبّه‌پوشان که دادند جان / زمین گشت دوکان آهنگران

و ظفر هیچ‌یک ازین دو لشکر میسر نگردید. بالأخیر تنم‌جان به جانب ولایت بلخ شتافت و خصم نیز مراجعت نمود و بعد از اندک فرصت در همان تاریخ که تفرقه در میان سلاطین ماوراءالنهر افتاده بود از ولایت خراسان اولاد نوّاب یار محمدخان به ولایت ماوراءالنهر استیلا یافتند و یک چند روز مملکت به ایشان قرار گرفت و سلطنت بی‌مدار با ایشان اعتبار یافت.

تاریخ وفات قاضی پایندهٔ زامنی

قطب‌الاقطاب حضرت خواجه اسحاق ولد حضرت مخدومی قُدِّس سِرّه‌اند. آن حضرت راکه اوج سپهر ولایت‌اند چهار فرزند بوده. هر یک آسمان بزرگی را چون قطب در استقامت و یا نیّرین اعظم در انوار کرامت بلکه همچون صبح سعادت از افق صداقت لمعان گردیده اکثر جهانیان را از ظلمت ضلالت بیرون آورده به روشنایی شمع هدایت از شاهراه توفیق در بدایت به کمال نهایت رسانیده‌اند و حضرت مخدوم را بعد از وفات حضرت مخدومی قُدِّس سِرّه مقبول درگاه حضرت اله مولانا لطف‌الله طوری که دست ارادت به دامن پاک مخدومی دادند نتیجهٔ خود را مخدره تتق عصمت و پرده‌نشین حجلهٔ عفت‌اند محبوبهٔ حضرت مخدوم زاده گردانیده‌اند و از این اقتران‌السعدین در هر ولایت و دیار نتیجهٔ بی‌شمار و همه در اوج عزت و معراج اعتبارند. امید است که این سلسله تا روزشمار پایدار باشد و حضرت مشارٌالیه کبر سن دریافته بودند. بعد از آنکه اجل موعود رسید در تاریخ ۱۰۰۷ کریمهٔ «یدعوا الی دارالسلام» به‌گوش هوش رسید، در قریهٔ سفیدک در جوار مزار فیض‌آثار جد بزرگوار خود مدفون گشت.

صاحب افضال پسندیده رکن الشریعه قاضی پاینده تولد در ولایت زامن که از مضافات سمرقند است یافته و تحصیل علوم نموده اهلیت حاصل کرده. در زمان نوّاب مرحومی ابدال سلطان قضای ولایت زامن بدو متعلق بود. مومیٰ الیه را رساله‌ای است در باب عروض و قافیه و صنعت شعری و غیره. مسمی بتنفیدالدُرَر که تاریخ آن کتاب همین است. الحق در آن تصنیف داد سخنوری داده.

بعد از فوت عبدالمؤمن خان در ولایت بلخ رفته در قصبهٔ مدینة‌الرجال ترمذ می‌بوده. در تاریخ ۱۰۰۸ سجل حیاتش به توقیع ممات موشح گردید.

تاریخ وفات حضرت مولانا عصمت‌الله قُدِّس سِرّه

مقتدای اعلم مخدوم اعظم مشاهیر اهل سلف، استاد جماهیر خلف قبلهٔ فضلای انام، قدوهٔ علمای اسلام، معاقد فروع و الاصول، قواعد معقول و منقول، محب حضرت اله، محبوب اهل اللّه، سالک طریق معرفة‌اللّه، رکن الشریعة و الطریقه والدین، مولانا عصمت‌اللّه قُدِّس سِرّه ولد امجد مولانا محمود ابن مولانا نعمت‌الله‌اند. به چند واسطه به حضرت سلطان العارفین خواجه عارف ریوگری بخاری می‌رسند. از طرف والدهٔ آن مخدوم به حضرت شیخ خادم قُدِّس سِرّه قربت فرزندی دارند. مزار فایض‌الانوار مذکور در ناحیهٔ سمرقند است. حضرت آخوند در تاریخ جلوس سلطان سعید بن سلطان ابوسعید در ولایت مذکور قدم گرم از شبستان عدم به فضای عرصهٔ وجود نهاده و طایر هستی از آشیانهٔ ظلمات نیستی در هوای عالم مکوّنات پرواز اظهار نموده، در ولایت سمرقند کسب فضایل صوری و معنوی را به مدارج و مقامات «والذّین اوتوا العلم درجات» رسانیده و از مفتاح او ریاضت ابواب معضلات و مشکلات موضح و گشاده گشته و به ذروهٔ مقاصد و مآرب تصاعد و ترقی نموده، جوهر ذات کامل به مآثر علوم طبیه و به مفاخر فنون حِکَمیه از نظریّه و عملیّه متجلی و چراغ عرفان علم ابدان در مشکاة صدر و زجاجهٔ قلب افروخته. کنزالرموز دقایق هر فن در خزانهٔ باطن بر وجه ذخیره اندوخته. فلاطون طبعان عصر را نکته‌ها در علوم ریاضی و غیره آموخته. در عهد سلطنت صاحبقران عبدالله‌خان منصب اعلم‌العلمائی سمرقند به توقیع قبول ایشان بوده ایام و اوقات و ساعات جز به تکمیل ذات و تحسین اخلاق و صفات نگذرانیده اکثر اوقات به عبادت خالق الارض و السّماوات مشغولی می‌نموده‌اند. الحاصل همگی همّت و قصارای نهمت بر اکتساب فضایل و اقتباس انوار محاسن خصایل و از دقایق و جلایل و دفع موانع ذمایم و رفع حواجب ذوایل مصروف و محصور داشته‌اند. طلاب در خدمت آن جناب اکتساب فنون علوم که موجب حصول امانی و آمال و طریق تحصیل کمال که سبب ترقی بر مدارج جاه و افضال است رسیده. مشارّالیه را تنها وجود شریف به زیورهای علوم ظاهر آراسته نبوده بلکه خیاط قدرت با کمال عصمت دیده لباس والای ولایت با قامت باستقامت ایشان چسبان دوخته، چنانچه قطب‌الاقطابی حضرت قاسم شیخ عزیزان علیه‌الرحمه و الرضوان می‌فرموده‌اند که ملا عصمت‌الله ولی‌اند و صاحب علم لدنی. گویند در ایام بهار که اعتدال لیل و نهار است و اظهار ازهار و نمو الوان گل و لاله‌زار و نسیم شمیم شمال از کمال اعتدال اطفال شیرمست نبات را در کنار مهد زمین از خواب بهار بیدار می‌کرد، جمعی از طلبه که

ریاض اعتقاد و انقیاد در گلستان باطن هر یک گلهای خیرخواهی رنگارنگ و بی‌اندازه می‌شکفت حضرت مولانا را به‌تکلیف سیر صحرا استدعا نمودند. در آن فرصت غنچهٔ مراد یاران شکفت و معروض یاران مقبول ایشان گردید. بی‌توقف و بی‌شایبه تکلف روی به راه آورده طلاب در رکاب میمنت‌مآب سعادت‌انتساب می‌رفتند. در آن میان جوانی بوده که شمسیهٔ عارضش را نکته‌سنجان رمز دقیق از روی تصور و تصدیق شرح‌ها می‌نوشتند و از حاشیهٔ مطالع سواد صفحهٔ عذارش مطالعه‌های روشن می‌کردند و از سطور ابروانش پیوسته مشکلات اشارت می‌فهمیدند و از مردم چشمش رموزها از بحث نظر می‌شنیدند و از حدثیات زبانش علم کلام تمام می‌آموختند. الحاصل آن جوان چون سرو روان دامن ناز برچیده در ساحت بوستان با جمعی از رفیقان هر طرف می‌خرامید و سبزه را از میمنت قدم حیات خضر می‌بخشیده، ناگاه کف پای که از خراش برگ گل آزرده می‌گشت خار تیززبان از روی بی‌ادبی بوسه زده، عشاق سوخته‌جان لاله‌سان داغ و چون غنچه دلتنگ از گشت باغ شدند. حضرت مولانا آن گل‌اندام را خار در پا دیده به دستیاری قلم آزاده‌طبع بیتی رقم کردند بزخم خار او مرهم گردید.

بیت

به مژگان خون برآرم گر به پا خاری رسد او را　　　سری مویی نمی‌خواهم که آزاری رسد او را

آن شجرهٔ پرثمره علم قریب صد سال ریشه حیات بر زمین دنیا محکم داشته شاخ و برگ زندگانی از سدرة المنتهی سما برافراشته بر رؤوس انام سایهٔ فضیلت گسترانید. عاقبت در شهور ۱۰۰۶ عالم شهود که عبارت است از دار بی‌مدار غرور روی با سرای سرور و مقام حضور آورده به مضمون «الدنیا دارالبلا و مقام الابتلا» جنةالمأوی اختیار کردند. مصنّفات کثیرالبرکات بدین موجب است. آنچه مشهور است نجات‌القاری در قواعد قرآن، سؤال و جواب مسئلهٔ غریبه، رسالهٔ راسیه، رسالهٔ حسنیّه در آداب طهارت، رساله در تحقیق سلسلهٔ جهریّه، حاشیه بر شرح ملّا تا بحث فعل، حاشیه بر شرح عقاید از عذاب قبر تا آخر. راقم سواد هیچمدان که چون طفل نوباوهٔ دبستان بیاض لوح ضمیرش از رقم فضل و هنر ساده و پیش برق تازان آتش عنان میدان معانی چون کودک نی‌سوار پیاده و از یاد معلم عقل پوشیده و پنهان بلکه از لباس خرد عاری و عریان. به چند واسطه نسبت فرزندی است با آن ملجأ و ملاذ عالمیان. هرچند نسبت دادن به فرزندی عین بی‌ادبی و کمال بی‌خردی است. کمند ذرّه کجا، قصر آفتاب کجا. مگر از آن شجرهٔ پرثمر علم شاخچهٔ

پستی که از نسیم عمیم بهار فضل مأیوس و محروم دمیده و از صرصر خزان جهل خشک و بی‌برگ در مقام خویش گردیده و یا ریشهٔ فسرده که نمی از ترشح بحر بی‌کران علم و هنر نرسیده بلکه نسبت این عدم به آن ملکه، مصداق کریمهٔ «یخرج المیت من الحیّ» خواهد بود. جد والد راقم حضرت امیر فتحی ابن امیر سید ابراهیم که اصل ایشان از ولایت اندگان است و مناسبت به سادات ولایت تاشکند یافته تاشکندی گردیده‌اند. تاریخ وفات حضرت ایشان را چنین نظم کرده:

تاریخ

عالم علم لدنی عصمت اللّه ولی — چون ز عالم رفت در عالم دگر عصمت نماند
از وفات آن فرید العصر آن یکتای دهر — عالمان را قدر رفت و علم را قیمت نماند
سال تاریخ وفاتش فتحی ماتم‌زده — ناله‌ها کرد و بگفتا «در جهان عصمت نماند»[1]

مجلد جسدش را که مملو از اسرار کتاب الهی و مشحون از صحایف احادیث حضرت رسالت پناهی است در جوار فایض‌الانوار قطب‌الابرار مظهرالآثار اولیاءالکبار حضرت خواجه احرار قُدِّس سِرّه در صندوق خاک ودیعت نهادند.

ای شده مغرور جهان خراب — چند نهی دیدهٔ غفلت به خواب
عمر گرانمایه سبک همچو باد — رفت تو از مرگ نیاری به یاد
خیز سرانجام سفر ساز زود — دست گزیدن ز ندامت چه سود
نادره‌طبعان دقایق‌اساس — نکته‌ربایان برون از قیاس
مجمعهٔ علم چو اوراق پاک — دست قضا کرد به صندوق خاک
دار فنا هیچ ندارد ثبات — برگ بقا نیست به نخل حیات
با شجر عمر تمنا مکن — صَرصَر مرگت کَنَد از بیخ و بن
رنگ بقا نیست به عالم پدید — بوی وفا در گل انسان که دید
داری اگر دیدهٔ عبرت‌گشا — چرخ کند جسم ترا توتیا
نطق در آن خفته به کام لحد — همچو لب گور خموش ابد
همسفر خانه‌بدوشان شدند — قافلهٔ شهر خموشان شدند
عادت خوی فلک کینه کوش — سرمه کند خاک تو یعنی خموش

۱. دراین مصراع قافیه تکرار شده است.

صاف‌دلان زیر.زمین صد هزار / مــانده چـو آئـینهٔ زیـر غـبار
هرکه چشد جرعه ز شهد حیات / نـوش کـند زهـر ز کأس ممات
کـنج لحد هم‌نفس مار و مور / تـا دم مـهلت‌گه یـوم‌النشـور
مـی‌کشد از جـاذبهٔ کـهربا / شـد نـفس گـور دم اژدهـا
گر بخورد مغز کسان باک نیست / خاک کم از افعی ضحّاک نیست
خون کسان را پی هم روز و شب / پاک خـورد خـاک بمالد به لب
راقم ازین عجب و ریا پاک باش / پیشتر از خاک شدن خاک باش
گِـرد سـرافـرازی و آزادگـی / خـاک‌صفت باش به افتادگی
یـاد عـزیزان تـو بکـن هـر نـفس / تـا کـه ز بَعد تـو کُـند یـاد کَس

تاریخ فتح بلخ و حصار در دست باقی‌محمدخان

بعد از ختم فوت خان صاحبقران عبدالله بهادرخان و عبدالمؤمن‌خان و بر هم خوردن اخوان خان عالیشان و آمدن اولاد نوّاب یارمحمدخان از ولایت خراسان به ولایت ماوراءالنّهر و استیلا یافتن ایشان. امّا باقی‌محمد بهادرخان زمانی که همای مملکت‌گیری بر سر بختش سایه انداخت و همت بلند راست‌اندیشهٔ به عرصهٔ دماغش افراخت فتح و اقبال را چاکرمثال در رکاب امتثال خویش می‌دید. نصرت و فیروزی در شبانه‌روزی بنده‌وار در عنانش می‌رسید، بر بادپای غیرت نشسته و زمام اختیار به دست جرأت سپرده روی توجه به صوب ولایت بلخ آورد. بعد از تسخیر آن ولایت عنان عزیمت را به جانب حصار شادمان کشید، مجمل آنکه با وجود طول مسافت که در میان است در عرض دو ماه این دو شهر را در تاریخ ۱۰۱۰ فتح نمود. در آن عهد تاریخها نویشتند. از آن جمله ملا باقی درزی که سررشتهٔ سخن در دست او بود و خیاط ازل لباس فضل و هنر را با قامت مولانا چسبان دوخته بود جواهر این تاریخ را چنین در سلک نظم کشید:

تاریخ

شاهی که ز عدل اوست آراسته دهر / دهر از عدلش بتازگی یافته بهر
بگرفت حصار و بلخ در عهد دو ماه / کلکم پی تاریخ رقم کرد «دو شهر»

تاریخ فوت دو بزرگ حضرت مولانا پایندهٔ اخسیکتی و حضرت خواجه عبدالخالق بن مولانا خواجگی قُدِّس سرّ هما

هریک قطب فلک هدایت و بدر سپهر ولایت بودند که به نور ارشاد عباد را از ظلمت ضلالت بیرون آورده به شاه راه اعتقاد می‌رساندند و به روشنایی هدایت اهل سلوک را در بدایت به انتهای نهایت می‌گذرانیدند. امّا چون اجل موعود رسید به مضمون کریمهٔ «اذا جاء اَجَلَهُم» در شهور ۱۰۱۰ پناه به آیت «انّا للّه و انّا الیه راجعون» بردند. تاریخ وفات این دو بزرگ نیز از رشحهٔ قلم بدایع‌رقم یاقوت‌شیم مولانا باقی درزی است که در لباس تعمیه اظهار نموده:

تاریخ

دو مرشد از جهان رفتند و بردند قـرار و صـبر از دلهـا سـراسـر
بـروی سـینه‌ها از بـهر تـاریخ رقـم کـردند «آه دل مکـرر»

پوشیده بر اولوالالباب نماند که مراد از آه دل قلب آه است و صورت قلب آه یعنی عکس آه از روی علم هندسه این است ۱۰۱۰ و این شکل هزار و ده است هرگاه که مکرر رقم کرده شود، تاریخ مقصود حاصل می‌گردد.

مزار سعادت فیض‌آثار حضرت مولانا پاینده در ولایت بخارا است که الوقت مشهور است به فیض‌آباد و مرقد منوّر فیض‌آثار مقبول‌الخلایق حضرت خواجه عبدالخـالق در ولایت سمرقند در قریهٔ دهبید در جوار جدّ بزرگوار مدفون است.

تاریخ فوت حضرت مولانا خواجگی

حضرت قطب‌الاقطابی مولانا خواجگی امکنکی ولد امجد مولانا درویش مـحمد و ایشان مرتبهٔ کمال از حضرت صاحب حال خود مولانا محمد زاهد خلیفه یافتند و مولانا محمد زاهد دست ارادت به دامن قطب‌الاقطابی زبدة‌الاولیا، خلاصة‌الاتقیا، قدوة‌الابـرار، اسوة‌الاخیار حضرت خواجه احرار قُدِّس سِرّه زده از اصحاب کرام و خلفای عظام ایشان گردیدند و حضرت مولانا خواجگی را بسی مریدان کامل‌اند که هر یکی مملکت ولایت را ولیعهد بودند و از اولاد امجاد خیریت مراسم خواجه ابوالقاسم‌اند که مخزن‌الاسرار قلب را به نور لآلی هدایت اندوخته و خلوتخانهٔ دل به چراغ معرفة‌اللّه افروخته و از ایشـان نـیز

فرزندانند که تا بالوقت چراغ آبا و اجداد را روشن دارند. در شهور ۱۰۱۰ روح پرفتوح حضرت مولانا را از صومعهٔ تن مبارکش به خانقاه عالم بالا بردند و مرقد منورش در قریهٔ امکنه است که از توابع ولایت شهر سبز می‌باشد.

تاریخ فوت میرزا بدیع‌الزمان

میرزا بدیع‌الزمان طرف پدر به عالیحضرت قطب‌الطریقه، غوث‌الحقیقه، سلطان ولایت‌شعار، پیشوای مشایخ کبار، رکن‌الشریعة و الطریقة و الدین خواجه علاءالدین عطار می‌رسد و والده‌اش همشیرهٔ پادشاه انجم‌سپاه جلال‌الدین اکبر پادشاه است. به غایت ظریف و خوش‌طبع بوده در فنون علوم ماهر و در تمام فضل و هنر متبادر. چون در تبار او پادشاهی مضمر بود بنابراین به اتفاق جمعی از مردم اوباش برآمده قدم در بیابان طلب نهاده به مستجا رفته و از آنجا عازم قراتگین گشته، حاکم او را کشته، آن قلعه را گرفته و چند روز در آنجا بود. عنان عزیمت به جانب بدخشان معطوف فرمود. همایون که حاکم آنجا بود به مخاصمت برآمده در مقام جنگ و جدال شد. به اندک توجه همهٔ آن مردم اطاعت کرده سر همایون را پیشکش بارگاه فلک‌اشتباه میرزا بدیع‌الزمان کردند. ولایت بدخشان تمام به تصرف میرزا بدیع‌الزمان درآمد و چند وقت علم ایالت و رایت ولایت در آنجا افراشت و خاطر بر احوال فقرا و مساکین گماشت. از آنجا که ناسازگاری بخت بود نوّاب خلافت مکانی باقی‌محمّدخان با لشکر بی‌شمار متوجه ولایت بدخشان گردید. میرزای مذکور از روی اضطرار با خیل حشم با خزاین و درم درون قلعه قندوز متحصن گشت. آنچه امکان اهتمام است بجای آورد. چون دولت یاری و بخت پایداری نکرده عساکر نصرت‌مآثر شهریاری به اندک توجه قلعه را که سر رفعت با کنگرهٔ کیوان می‌رسانید، پاسبانش خود را به کوچهٔ کهکشان بلکه به بام آسمان می‌دید، با خاک تیرهٔ مغاک برابر کردند و میرزای مذکور را به پایمردی دولت دستگیر کرده در شهور ۱۰۱۱ به قتل رسانیدند و قلعهٔ قندوز را متصرف گشتند. میرزا محمدزمان ولد شاهرخ میرزا بدخشانیست که در دست میرزا بدیع کشته شده بود در ولایت بخارا آورده دست ملازمان باقی‌محمد خان می‌بود. شبی او را چندی اتفاق نموده بدخشان بردند. او نیز چند روزی علم ایالت و حکومت در آن ولایت افراخت. افسوس بخت نامساعد کاری نساخت. در ۱۰۱۲ شاه محمد الچیان که ملازم عبدالمؤمن‌خان بود میرزای مذکور را به قتل رسانید.

تاریخ وفات میرزا هاشم دیوان

جناب آصف‌جاه، وزارت‌دستگاه، افتخارالزمان، مرحوم میرزا هاشم دیوان، اصل او سمرقندی است. آبا و اجداد عالی او به وزارت سلاطین ذی شوکت اشتغال داشته‌اند. از آن جمله ملا خرد که والد کلان اوست به وزارت جنّت‌مکان شاه بیک‌خان معزّز گشته بودند. در ولایت هرات بنای حمام و کاروانسرای او هنوز باقی است. اما جناب میرزا هاشم دیوان در زمان نوّاب سعید شهید عباداللّه‌خان دفتردار سمرقند بوده و در عهد سلطنت عبداللّه‌خان چند وقت دیوان سرکار و اختیار کل امور بدو تعلق داشته. زمانی که اجل رسید در شهور ۱۰۱۳ دفتر اعمالش منقطع شد.

تاریخ ولادت پیغمبر اکرم

بدان که ولادت آن حضرت صلی اللّه علیه و سلم در سال چهل و دوم از حکومت انوشیروان بود. از زمان بعثت عیسی علیه‌السلام تا زمان ولادت خاتم انبیا به روایت اسحاق ابن عباس رضی‌الله عنهم ششصد سال بوده و هشتصد و هشتاد سال از وفات اسکندر ذوالقرنین گذشته و از زمان داود علیه‌السلام دو هزار و سیصد سال منقضی شده و از زمان ابراهیم علیه‌السلام سه هزار و هفتاد سال گذشته و از زمان حضرت آدم علیه‌السلام شش هزار و هفتصد و پنجاه سال به تقدیم پیوسته تا وقت عام فیل. بعضی گویند در آن روز اصحاب فیل این دولت عظیم جمال نموده و بعضی بعد از حادثه به پنجاه روز، بعضی دو سال و دو ماه و بعضی زیاده گفته‌اند، و اصح روایت آن است که هم در آن سال به وقوع پیوسته و به هر حال دفع آن قضیهٔ بدیعه و آن بلیهٔ شنیعه به برکت ظهور وجود آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مشهور آن است که در ماه ربیع آن حضرت صلی الله علیه و سلم به وجود آمده‌اند و بیشتر بر آنند که روز دوازدهم ماه مذکور بود. جمهور محدثان و ارباب سِیَر در تاریخ شب دوازدهم تعیین نمودند.

تاریخ فوت شیخ علاءالدین در تاریخ ۸۹۲

آن معتکف صوامع قُدّس و مقیم مجامع انس، حضرت قدسی منزلت، سلطان کشور ولایت، سرسبز حدیقهٔ هدایت، آفتاب سپهر عنایت، عالی‌مآب، خطابت‌ایاب، مکرمت‌نصاب، معانی‌انتساب، مقتدای طوایف‌الامم، رفعت‌انتباه، سعادت‌دستگاه، سالک مسالک طریقت، واقف مواقف حقیقت، قدوةالاکابر و الاشراف، سلالة الاعاظم والاسلاف،

ارشادشعار، معارف‌دثار، حضرت شیخ علاءالدین عطار که از دست ساقی اجل شربت «کلّ نفس ذائقةالموت» چشیده به همراهی قافلهٔ قَدَر بحکم کردگار «فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» از ملک وجود رخت بسته، قدم در راه عدم نهادند. یکی از جملهٔ اخلاص‌کیشان که سر ارادت بر آستان ملایک‌پاسبان ایشان داشته تاریخ فوت مشارّالیه را از مبدأ فیاض به عالم صورت بدین طریقه تصویر نموده است:

تاریخ

پیر اهل حق علاءالدّین که بود — پای پاکش بر فراز نه سریر
خواستم تاریخ سال رحلتش — طفل دوراندیش گفتا «رفت پیر»

[کورنش‌خانهٔ باقی محمد بهادرخان در سمرقند]

در تاریخ ۱۰۱۴ خان خاقان‌نشان شهنشاه عالیشان باقی محمدبهادرخان در ایّام دولت و اوقات سلطنت خویش در ارگ ولایت سمرقند فردوس‌مانند که مقام پادشاهان است کورنش خانهٔ امر فرموده استادان بنا در اندک روز بنای آن خانه را چون دارالسّلام بهشت برپای کردند، الحق هر درش بر روی اهل سعادت چون دَرِ دولت همیشه گشاده و چهار دیوارش همچون ارکان عناصر بر وجه عدالت برپای استاده، سقفش در رفعت از همت کریمان به چند پایه رفیع‌تر و صفهٔ شه‌نشینش مسند صدارت را زینت‌گستر. شرفهٔ ایوانش در سرافرازی برابر ثریا، مقرنس‌کاری ایوان و ستونهایش چون مد نگاه راست نظر به سوی آسمان. در تاریخ اتمام این دولتخانهٔ عالیشان و این قصر جنّت‌نشان مولانا ناظمی که از ظرفای دوران و از شعرای زمان خود بود چنین فرمود:

گفت برگوی ناظمی از ذوق — «رشک قصر جنان» ز کلک بیان

و این نظم پاکیزه‌گوهر را به آب زر بر کتابهٔ بالای در به خط نسخ‌تعلیق ثبت کرده‌اند.

[کورنش‌خانهٔ بخارا]

دیگر از عمارتهای عالی و چهارباغ در ولایت بخارا برپا کرده بود. باقی‌محمد خان مدت هشت سال خطبهٔ از القاب بلندآوازه و سکه از اسم نامی گرامیش نو به نو نقش تازه

می‌نمود چند روز مُهر مهرنشان خود را بر سپهر سلطنت فرمانروا می‌دید و لوای والای گردون‌سایش بر فرق فرقدان می‌رسید. عاقبت در تاریخ ۱۰۱۴ در اواخر شهر رجب‌المرجب مُهردار قضا و سرهنگ قَدَر به اشارهٔ انگشت نگین حیاتش را در هم شکست و قهرمان بی‌امان اجل رایت زندگانی او را چون سایه بر زمین نقش بست. فضلا و ظرفای وقت که هریک از خوان نوال شاهی بهره‌مند بودند. تاریخها نوشتند از آن جمله این است:

تاریخ

گفت تاریخ شهنشاه خرد «مُهر شد بی سر و پا و کمر طوغ شکست»

هرگاه که مُهر بی‌سر و پاگردد حرف اول و آخر آن اسقاط خواهد یافت و کمر طوغ که حرف میانهٔ اوست شکسته شود حرف اول و آخر او باقی خواهد ماند تاریخ مقصود به حصول می‌پیوندد.

در تاریخ ۱۰۱۴ پادشاه معدلت‌نشان ولی محمد بهادرخان از ولایت بلخ به دیدن برادر بزرگوار باقی‌محمدخان در ولایت کیش آمده برادر خود را رنجور و ناتوان یافت. بعد از فوت خان خلافت‌نشان تمامی سپاه در رکاب دولت‌مآب به موجب وصیت دست بیعت داده بر سریر خلافت نشانیدند. پادشاه عالیمقام در شهر محرم‌الحرام بر فراز تخت گردون‌قدر ماوراءالنهر چون خورشید انور جلوس نمود یا بر سپهر سریر همچون بدر منیر قرار گرفت یا چون صبح صادق بر اوج افق مشرق طالع گشت. از سحاب گهربار مکرمت و از بحر بی‌کنار معدلت، ماوراءالنهر از نهر سیحون تا کنار رود جیحون تازه و خرّم بلکه چون ساحت ارم کرد. فراز منبر از قدر رفعتش پایهٔ بلندی گرفت و سکه از نام بااحترامش مرتبهٔ ارجمندی حاصل کرد. عامّهٔ انام را چون اغنام از حراست سیاست چون شبان از گرگ حوادث محفوظ و مصون می‌داشت. مولانا دوست میرک که از فضلای ولایت سمرقند است با طبع دقت‌اساس و فهم لطافت‌اقتباس، قصیده‌ای جهت جلوس نوّاب ولی محمدبهادرخان بر تخت ماوراءالنهر چهل مصرع تاریخ گفته، عقل از تصور آن لال و فهم از تفعل آن در انفعال است. الحق مصراعی از آن ابیات چون دُرِّ خوشاب و گوهر نایاب است. مقدمات تاریخ این است که ایراد می‌نماید:

تاریخ

ای سکـندر نشان عرش مکـان / وی سـلیمان پـناه مـلک جـهان
فـهم در وصـف ذات تـو قـاصر / عـقل در کـنه فـعل تـو حـیران
سـالها از عـدالتت بـه فـلک / عـدل اسـتاده پـلهٔ مـیزان
سر به خط تو مانده است سپهر / مـاه نـو بر سرش خط فـرمان
مـقدم تـو بـه مـاوراءالنّـهر / شـد مـبارک بـه عـرصهٔ تـوران
اخـتراعـی نـمود بـندهٔ تـو / در جـلوس تـو ای شـه دوران
گـفت تـا بیست بیت در تـاریخ / شد دو تـاریخ هـر دو مصرع آن
پـادشاها سـخنوران هستند / داده داد سـخن بـه تـیغ زبـان
لیک مـن در سخن چـو خـاقانم / چون به ملک جهان تویی خاقان
دارم امـید آنکـه در مـدحت / شهره گردم به دهر چون حَسّـان

تاریخ دیگر

بـاد پـاینده مـقدم خـاقان / دور جـاه ولی مـحمدخان
هـمه آسـوده زیـر فـرمانش / بـاد والی بـه دهـر خـان زمـان
زد تـفأل نشـان نـیکو داد / قـرعهٔ رمـل از کـف دوران
از لبـان عـیسی است روحافـزا / وز دهن رشک چشـمهٔ حـیوان
سـعد اکـبر شـدی بر اوج لقا / بـنما مـهر در طـلوع قـران
در عـدالت رسـید بـا جـاهی / کـه رمهٔ گـرگ از قـبیل شـبان
چـه عـجب کـز عـدالت دارا / یاد گیرند صد چون نـوشیروان
فـلک هـفتمش بُـده مأوی / تـا نـیارد دگـر سـپهر از آن
دولت سـرمدی طـالع سـعد / آمـدی پـادشاه مـهر نشـان
عـلم از دولت شـه عـالی / از خداجـوی در جـمیع جـهان
رونـقی دادهٔ بـه شـرع نـبی / بـدعت کـارها بـبر ز مـیان
وز لطـافت یکـی بـود در دل / قـد زیـبای تـو چـو روح روان
مـاه گـردون سـریر عـالم عـز / کـی ودا را بـر آسـتان دربان
سر شـاهان ربـع مسکون بـاد / جـایگاه آشـیان عـالیشان
مـاوراءالنـهر جـای بـندهٔ تـو / مـلک دنـیا برو وسیع مکـان

در کفایت به انفعال آمد　　کَفَش آورده در دل عمّان
شاه دارا مکان مهر علم　　مه سیّاره‌سیر پاک‌نشان
تا بود مهر و ماه را به سما　　رونق طالع از تمام جهان
تا چمن را صبا دهد آرای　　چمن دهر را مباد خزان

در تاریخ جلوس شاه سلیم

پادشاه عدالت‌گستر و شهریار ملک‌پرور جلال‌الدّین اکبر سه پسر شاهزادهٔ عالی‌سِیَر در عرصهٔ فانی ناپایدار، باقی و یادگار ماند. شاه سلیم و سلطان مراد و میرزا دانیال. زمانی که اکبر پادشاه از قید بند جسمانی که عبارت از عالم فانی است درگذشت روی به سرحد اقلیم روحانی که مملکت باقی است آورد و آن سه شاهزاده عالمیان هر یک در چهار دانگ هندوستان تا به حدود ولایت پنجاب از شش جهت راه مخالفت و مخاصمت مسلوک می‌داشتند و آوازهٔ این امور عظیم در هفت اقلیم می‌رسید و صدای این اثر در نه گنبد افلاک می‌پیچید. عاقبت شاهزادهٔ واجب‌التعظیم شاهزاده سلیم که ملقب به شیخو پادشاهست در تاریخ ۱۰۱۴ در شهر ربیع‌الاول بر اورنگ شهریاری چون رنگ بر سریر میمنت‌مسیر نشست و سلیمان‌وار ببلقیس مملکت پیوست. زبان تهنیت مترنم به این ترانه می‌گردید:

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی　　که سایه بر سرش انداخت خسرو غازی

در عهد عدالت آن کیمیااثر نام مبارکش را بر جبین خود نقش کرده از بوتهٔ گداز دور گشت و نقره لقب شریفش را به سکهٔ قبول رسانید. از گرفت و گیر کار نفور گشت. آری هر که را حضرت عزّت جل جلاله به منصب لوای والای نصرت‌آئین و بامداد سعادت‌قرین مستسعد گرداند لاجرم اعادی و خصوم مظفر و منصور نگردند. بلکه طناب عجز و انکسار در رقبهٔ احتیاج و افتقار در ربقهٔ مسکنت او انداخته سرافکنده و شرمسار در نظر او آورد. دیگر از فضلای عصر تاریخ جلوس میمنت‌مأنوس را از لوح خاطر چنین بر کرسی نشانید:

تاریخ

چون شاه اکبر شد از جهان فانی　　بر تخت نشست آنکه ندارد ثانی
تاریخ جلوسش از خرد جستم گفت　　«بر شاه سلیم باد ملک ارزانی»

در تاریخ ۱۰۱۴ در اواخر ربیع‌الاول بعد از آنکه ولی محمدبهادرخان از جلوس مبارک تخت سلطنت را زیب و زینت بخشید امام‌قلی محمدبهادرخان و نَدَر محمدبهادرخان که فرزندان دین‌محمّد بهادرخان‌اند این دو خسرو کامکار و این دو شهریار نامدار و دو شاهزادهٔ عالی‌مقدار به شبدیز غیرت سوار گردیده جهت عروس مملکت کام آرزو به مذاق خواستگاری شیرین می‌کردند.

بگشـتند هر یک بـابلق سـوار　　　چو خورشید بر رخش ابر بـهار

در این هنگام و در این مقام صدای نوای این خبر مهابت‌اثر و آوازهٔ این صوب صلابت‌قدر در پردهٔ سامعهٔ کوچک و بزرگ لشکری والی مملکت ولی محمدبهادرخان پی در پی رسیدن گرفت و ناخن غیرت هر یک تار رگ جان ایشان را تحریک می‌کرد و پنجهٔ جرأت هر کدام گوشهٔ قانون دل را به آهنگ جنگ چون چنگ گوشمال می‌داد. عاقبت آوازهٔ این خبر نیز از شش جهت چون شش آوازه به گوش ولی محمدبهادرخان رسید. علی‌الفور به دستیاری پی‌ریز تیر و به اقتدار بازوی ضرب‌الفتح شمشیر و با جمیع لشکر نصرت‌اثر راکب گردیده و به زخمهٔ تازیانه اوج و حضیضِ مقامات راه می‌پیمود. در اندک فرصت ملاقی عساکر فیروزی‌مآثر از دو طرف بر سر ولایت ترمذ نزدیک بر لب آمویه روی داد. خواستند این دو دریای لشکر چون موج بر یکدگر پیچند و در این هنگام درین فرصت و اهتمام صدای مصالحه از هادی توفیق بسامعهٔ هریک به تحقیق رسید که از محاربه و مقاتله جز سر به گرداب فنا دادن هیچ چیز حاصل نمی‌گردد. در حال آتش غضب را که اشتعال داشت بآب بی‌غبار صلح فرو نشانیدند و شیاطین فتنه را که گرم افسونگری بود به تازیانهٔ لا حول منهزم و منعدم گردانیدند.

بیت

گردون فرو گشاد کمند از میان تیغ　　　ایـام بـرگرفت زه از گـردن کـمان

و این مصالحه که در میان پادشاهان بمضمون «الصلح خیر» واقع شده بود در سنهٔ مذکور در اوایل شهر رجب روی داد. بعد از فراغ این حالت روی توجه به ولایت خود کرده هر یک مراجعت نمودند. ولی محمد بهادرخان عزیمت به ولایت بخارا که پایتخت است کرد و آن دو شهنشاه با عزّ و جاه با جمیع سپاه نصرت‌دستگاه زمام اختیار به جانب بلخ سپردند. اما پادشاه عالی‌صفات در ارتکاب محرّمات به غایت دلیر بود. به مصاحبت پسران ساده‌عذار و

جوانان خورشیدرخسار و دختران ماه‌پیکر و زهره‌جبینان خجسته‌منظر میل تمام می‌نمود و ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمانان دراز می‌کردند، بساط حرمت اهل هوس درمی‌نوشتند. اهل بخارا و سمرقند که سالهای فراوان در ظل حمایت عبدالله‌خان و باقی‌محمدخان به فراغ بال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور متحیر می‌بودند.

در تاریخ ۱۰۱۹ ولی محمد بهادرخان سه تن را از امرای عظام ذوی‌الاحتشام مثل دوستم بی ارغون و شاه کوچک بی‌دورمان و حاجی بی‌نیمان که از معتمدان عبدالله‌خان بودند بعد از خان مذکور مدتی در خدمت باقی‌محمدخان به منصب امیرالامرایی سرافراز بودند و با این سه امیرکبیر اعتماد نداشت. با جرم بی‌گناهی هر سه دلاور را یک روز به قتل رسانید. مولای عرشی که در سپهر بلاغت پایهٔ سخن را به معراج رسانیده و بنای فصاحت را به کرسی نشانیده در تاریخ قتل این سه امیر چنین تحریر کرده:

تاریخ

چرخ گردون پادشه را در جلالت یافته — تیغ جلّاد قضا را بی‌مروّت یافته
دوستم با شاه کوچک حاجی بی در زیر تیغ — هر یکی تاریخ خود «شهد شهادت یافته»

و هم در تاریخ شهر ذی‌الحجه مرتبهٔ دوم امامقلی‌خان با جنود نامعدود به ولایت نَسَف عازم گردید. از این طرف ولی‌محمدخان با سپاه بی‌کران که محاسبان زمان از شمار آن قاصرند رسید. هردو لشکر در محاربهٔ یکدیگر کوشیدند. پردلان چندان گرم مقاتله گردیدند که از پرواز باز بر کبوتران ارواح از قفس قالب هر یک می‌پرید و خیاط تیغ سیمابی‌رنگ قبای گلگون بر قامت دلیران می‌برید.

بیت

کشیدند شمشیرهای دو روی — فشاندند خون از دو سو جوی جوی
چو زنبور پیکان گذشت از زره — دمید آب زهر و بدل زد گره
پریدند مرغان تیز از هوا — به خون غرق گردیده منقارها
ز بس تیرباران به پشت سپر — فتاده سپر کشت یک مشت پر
چنان تیر افتاد در پهن‌دشت — که روی زمین جمله نیزار گشت
فرو ریخته خون چو لعل عقیق — در آن مرده و زنده گشته غریق

گلو را که پیچید بی‌جان کمند چو افعی رسانده گلو را گزند
چنان خون ز رگهای جان درکشید که جان از بدن در عدم آرمید
اتاقه بفرق یلان گشته آل ز خون در شفق همچو سرکش هلال
برآمد چو از کوس روئین خروش یلان را زد از استخوان مغز جوش
یلان چون خروسان جنگی مست ز خون گشته گلگون سر و پا و دست

از آنجا که تصوّر باطل در دماغ ولی‌محمدخان راه یافته بود که کثرت لشکر مور را با موکب سلیمان چه شمار و به بطلان اعتقادی که هجوم نجوم و سیّاره را در پیش آفتاب نیزه گذار چه قدر و چه اعتبار چون این دغدغه در نهاد خان می‌گذشت منصوبهٔ عکس روی داد که پای صبر از ذیل طاقت بیرون آورده قدم به وادی فرار نهاده روی بازگشت به جانب سمرقند نماند که بعضی افعال نامرضی از خان واقع شده امثال قتل بعضی از امرا و تکلیف مطالب از فقرا و دست تغلّب بر سایر رعایا و رنجه خاطر شدن اکابر و اشراف و اتفاق نمودن مشایخ و موالی بر خلافت خان بنابر این همه نااعتمادی که در ماوراءالنهر داشت توجه خاطرش به ملک عراق اتفاق افتاده و با این همه اساس، پناه به شاه عباس برد. در تاریخ ۱۰۲۰ در اوایل شهر رجب خان عالیشان ولی‌محمدخان و جانی محمدخان بن یارمحمدخان با سپاه تام و تمام بمملکت عراق و خراسان و جمیع لشکر هزیمت‌اثر اوباش قزلباش را به طلب ماوراءالنهر آورده در کنار ولایت سمرقند بر لب کولاب ماغیان که از ناحیت ولایت مذکور است نزول اجلال فرمود. خان جم‌فرمان امام‌قلی محمد-بهادرخان تیغ جرأت بر کف نهاده بر سمند غیرت نشسته و توکل با پروردگار جزو و کل کرده و دعا و مدد از ارواح طیبّه و استعانت از باطن اعزّه طلبیده از ولایت سمرقند با سپاه بیرون از چون و چند برآمد.

در همان تاریخ حضرت قطب‌الاقطاب اعظم اعاظم خواجه هاشم قُدِّس سِرّه درین دیر پرآفات در وهلهٔ حیات بودند. خان کشورستان از حضرت ایشان استدعای فاتحه نموده و استمداد خواسته و آن حضرت فرمودند که ظفر در لشکر فیروزی‌اثر تو خواهد بود. خان صاحبقران از این اشارت بابشارت تسلی یافته و غیرت پادشاهی زیاده گردید. در کنار کول ماغیان دو پادشاه عالیشان را تلاقی صفین روی داد. به جنگ و جدال بی‌اهمال متوجه گردیدند.

مثنوی

دو دریای لشکر بهم در شدند همه بر سر تیر و خنجر شدند
گهی تیغ گه نیزه و گاه تیر ببارید و شد در زره جایگیر
کمان اژدها تیر شد تیر مار سر مار پیکانِ زهر آبدار
گهی شکل پیکان چو کژدم نمود بنشتر رگ جان مردم گشود
دو کشته که مر یکدگر را بتیغ بکشتن نگفتند بر خود دریغ
فتادند هردو ببالای هم توگوئی که زادند از یک شکم
قطاس سواران چابک‌خرام ز خونابه گردیده شنگرف‌فام
یکی را زره گشته گلگون‌قبای دگر را حنارنگ گردیده پای
یکی سر نهاده بزیر قدم یکی سر کشیده بزیر عَلَم

در آن وقت هزیمت با لشکر ولی‌محمدخان افتاده ظفر در عساکر نصرت‌مآثر امام‌قلی‌خان روی داده و جمیع اوباش قزلباش هر طرف پراکنده و پریشان شدند.

بماندند رو بر هزیمت هَمَه چو از بیم گرگان به هامون رمه
در آن پهن هامون پریشان شدند پراکنده بر خویش حیران شدند
بکشتند چندان به شمشیر تیز که روی زمین شد گل لاله خیز

غیرت پادشاهی ولی‌محمدخان را بر آن داشت که از خصم روی جرأت نگرداند. بنابراین در کنار همان کول تلی واقع شده در آنجا به درجهٔ شهادت رسانیدند. نوّاب رستم سلطان که فرزند خان مذکور است به بعضی از لشکر هزیمت‌اثر قزلباش به جانب ملک خراسان به صد هراس به خدمت شاه عباس رفتند تا بالوقت فرزندان ولی‌محمد خان در ملک خراسان در ولایت هرات ساکن می‌باشند و خان ظفر توأمان امام‌قلی‌خان با عزت و نصرت از هرچه تمامتر به ولایت سمرقند رجعت نمود. از فضلای عصر تاریخ وفات ولی‌محمدخان را چنین گفته‌اند:

تاریخ

شاه غازی ولی‌محمدخان زد سوی گلشن بهشت قدم
کلک عرشی ز بهر تاریخش «پادشاه بهشت» کرد رقم

و نیز در تاریخ خان عالیشان چنین فرموده‌اند:

تاریخ

شاه عادل ولی‌محمدخان آنکه در صف کین ز غیرت مرد
سال تاریخ فوت او برگوی «بامید آمده بحسرت مرد»

در همان تاریخ ۱۰۲۵ امام‌قلی بهادرخان به تخت ماوراءالنهر نشست و ندرمحمد بهادرخان به اقبال و شأن به جانب بلخ شتافت. در همان تاریخ ۱۰۲۵ تولد حضرت خواجه محمدیوسف ابن خواجه محمدیعقوب احراری است که از زندان مشیمه امّهات بیرون آمده عزیز مصر مکنونات گردید. چنانچه بعضی از ظرفای وقت سال تولد ایشان را از زادهٔ طبع چنین فرموده:

تاریخ

چو هست او ز نتاج بزرگ عظام به تاریخ مولود گفتم «عظیم»

در تاریخ ۱۰۲۱ حضرت عزیزان خواجم شیخ قُدِّس سِرّه که بندگی حضرت حق و خدمت واجب‌الوجود مطلق را در سلسلهٔ جهریه می‌کرد، معتکف خلوتکدهٔ خاک گردیده قاضی محمدیار که در کوفن است با حضرت عزیزان خواجم شیخ قُدِّس سِرّه بندگی حضرت حق و خدمت واجب‌الوجود مطلق و اخلاص یقینی داشت. در تاریخ فوت ایشان چنین گفته:

تاریخ

مقتدای عصر خواجم شیخ آن عالی‌نسب زد ازین عالم به سوی جنة‌المأوی قدم
در فراق آن سپهسالار مُلک معرفت ریخت خون از دیده‌های خون‌فشانم دمبدم
کاتب روز ازل از روی صدق و راستی سال تاریخ وفاتش «شیخ عالی» زد رقم

تاریخ بنای مدرسهٔ قاضی ساقی

در تاریخ ۱۰۲۳ بنای مدرسهٔ قاضی مشارٌالیه است از ولایت زامن می‌باشد و ارباب‌زادهٔ ولایت مذکوراند. تحصیل علوم را در ولایت سمرقند و بخارا نموده و گوی تفوق از اقران و امثال ربوده تا به جایی که مرجع و ملاذ عالمیان گردیده‌اند. در عهد سلطنت امام‌قلی محمدبهادرخان به قضای ولایت سمرقند و توابع آن منصوب بوده‌اند.

در همان تاریخ مذکور مشارّالیه در ولایت سمرقند مدرسه‌ای بنا فرمودند. در اندک فرصت استادان بنا و معماران مهندس دانا، آن بقعهٔ عالی را به اتمام رسانیدند. الحق چنان دارالعلمی که صریر طبقات ابوابش به گوش اهل طلبه نوید یا «مفتح‌الابواب» می‌رسانید یا اولوالالباب را بشارت فاتحةالکتاب می‌خواند و در ساحت آن عمارت فیض‌امارت حوضی بنا کرده که در غایت وسعت و عمقش در نهایت مسافت در باطن آبش صفا چون آب جیات مضمر و جویبارش روانتر از ساقی کوثر در همان مدرسهٔ عالی آن قدوةالموالی مادام‌الحیات طلبه را درس می‌فرمودند و طلاب نیز در دایرهٔ درس اصول علوم با فروعات با شفا و قانون اشارات می‌فهمیدند. در تاریخ تمامی آن مدرسهٔ عالی یکی از اهالی چنین گفته:

تاریخ

لو سئلت الیوم من اتمامه   اطلب التاریخ من «خیرالمقام»

و دیگری از دانشمندان علوم هندسه در تاریخ تمامی آن مدرسه چنین فرموده:

تاریخ

مکعب ده ضعف ده مثلث ده   برد ملال ز طبع محاسب آگه

که هر عددی را که در نفسش ضرب کنند، عدد اول را جذر گویند و مبلغ را مجذور. چون جذر را با مجذور ضرب نمایند اول را کعب نامند و مبلغ را مکعب. پس مکعّب ده هزار می‌گردد و ضعف ده بیست و ثلث ده سه مجموع هزار و بیست و سه می‌شود.

تاریخ تولّد عبدالعزیزخان بن نَدَرمحمدخان

در هنگام بهار که سلطان سریر سپهر چهارم یعنی خسرو سیارات و انجم بر تخت حمل نشست و اطفال نبات از بطن خاک به عرصهٔ وجود آمده بود او در کنار مهد عناصر که عبارت از امّهات عالم سفلی است نمو می‌نمود.

در همان فصل ربیع در اوایل شهر ربیع‌الثانی در تاریخ ۱۰۲۳ خان خاقان‌نشان و شهنشاه جم‌فرمان سید عبدالعزیزخان ابن ندرمحمدخان ابن دین‌محمدخان از شهرستان عدم به مملکت وجود ظهور کرد. بعضی از فضلا که طفل طبع هر یک در دبیرستان معانی پیر عقل را معلم بود و فلاطون خرد را ابجد تعلیم در کنار می‌نهاد در

تاریخ مولود خان عالیشان از مشمیهٔ غیب به عالم ظهور آورد.

تاریخ

شـهنشاه جـمجاه عـبدالعـزیز نـظیرش بـه عـالم ز مـادر نـزاده
براندی اگر اسب غیرت به هر جا دواندی شهان را به هر سو پیاده
زبان بداندیش چـون قـفل بسـته در عـزّ و دولت بـه رویش گشـاده
چو تاریخ مولودش از عقل جستم به تعظیم گفتا که «با بـخت زاده»

کتابخانهٔ قاضی محمد عارف

در تاریخ ۱۰۲۴ قـاضی مـحمدعارف ولد امـجد ارشـد اخـوند مـولانا صـادق است. مشارّالیه قاضی عسکر عساکر نصرت‌مآثر و پادشاه زمان ولی‌محمد بـهادرخـان بـوده از فنون علوم باخبر و از جمیع فضایل و هنر بهره‌ور بود. و در علم حدیث و تفسیر بی‌نظیر و در فن نحو و کلام بر وجه تمام. شروح و رسایل در اکثر مسایل بسیار است. یکـی از آن جمله کتاب «حصن حصین» را ترجمه کرده. میرحاج که محمل‌کش شام سواد سـخن و قافله‌سالار اهل فن بوده در تاریخ تمامی کتاب تـرجـمهٔ «حـصن حـصین» کـه عـبارت از احادیث حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم است و این کتاب مدینهٔ فضلا بلکه کعبهٔ علما است چنین فرموده:

تاریخ

قـاضی دیـن‌پرور شـرع آنکـه هست خـاک درش سـرمهٔ عـین‌الیـقین
نـادره‌سنجی کـه بـود گـاه فـهم عـقل کـل از خـرمن او خـوشه‌چین
ز اهـل درایت نسب او بـزرگ در ره دانش حسب او گـزین
عـارف کـامل بـه قـوانـین شـرع قـاضی عـامل بـاسالیب دیـن
از اثـر بـخت سـعادت نشـان آمـدش الطـاف الهـی قـرین
حـصن حـصین جـزری را تـمام تـرجـمهٔ کـرد چـو مـاء مـعین
تـرجـمهٔ سـر بـه سـر اسـرار غـیب چشـم‌گشا سِـرّ الهـی بـوبین
هـر الفـی راست بـه چشـم شـهود مـیل کش دیـدهٔ دیـو لعـین
عـقل رقـم زد پـی تـاریخ او «تـرجـمهٔ کـلی حـصن حـصین»

تاریخ عمارت کتابخانهٔ آخوند ملایوسف قراباغی

سلطان العلما مولانا یوسف که در مصر معانی تخت‌نشین اریکهٔ اقلیم فضیلت و نگین مسند دانش را عزیزالقدر و سپهر بینش را همچون بدر. در فنون علوم نزد همگینان ممتاز و مستثنی و در حسن اخلاق و رسوم رشک اخوان‌الصّفا بودند. در ولایت فاخرهٔ بخارا کتابخانه‌ای بنا فرمودند. در اندک فرصت استادان معمار دارالعلمی مهیا کردند از اوراق جدارش با علوی قدر شرح قدوری می‌توان فهمید [کذا] و از صفحات دیوار گچ‌آثارش که چون صبح انور است به مسائل کافوری می‌توان رسید. قطعات ابوابش ارباب طلب و اصحاب مطلب را مرآت‌الفتوح و پیوستگی زنجیرش اهل عرفان را معانی سلسلة‌الذهب در غایت وضوح، این خانهٔ رفیع‌نشان و این قصر کیوان‌ایوان، در عهد سلطنت امامقلی‌خان در شهور ۱۰۲۷ به پایان رسید. فضلای زمان و ظرفای دوران هریک از برای تمامی مکان تاریخها نوشته منظور می‌کردند و حضرت مشارٌالیه می‌فرمودند که کلبهٔ فقیران نگارخانهٔ یوسفی نیست بلکه بیت‌الاحزان یعقوبی است. این ویرانه را تاریخ چه لایق با وجود هر کدام تاریخها ظاهر می‌کردند. از آن جمله یکی از فضلای عصر تاریخی نیکو نوشته:

تاریخ

ای خضر دانش مسیح‌انفاس یوسف انتساب نزد صور فهم تو عقل فلاطون است حصر
شد به تاریخ بنای خانه این مصرع تمام «صاحب این بقعهٔ میمونه افلاطون عصر»

تاریخ مدرسهٔ یلنگتوش بهادر

یلنگتوش بهادر از امرای جماعة الچین است. در عهد شباب امیر کامیاب مدتی در رکاب سعادت‌انتساب سلاطین نامدار ذوی‌الاقتدار صاحب‌اختیار قدم از سر و سر از قدم نشناخته نقد حیات را صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده، فتح‌ها نموده تا بدانجای انجامید که آوازهٔ صلابت امیر واجب‌التعظیم در هفت اقلیم رسیده و سرکشان مخالف از مهابت شمشیرش در هرجا مخالف بودند و قوم اشرار و روزگار از ضرب تیغ آبدارش حدیث «الفرار» تکرار می‌کردند و فوج دشمن در میدان ستیز چون روز رستخیز هر سو راه گریز می‌گرفتند. از مردم قرغیز و قزاق بلکه جمهور اهل نفاق امثال گروه قلماق با مخالفان تمام عراق بانقیاد او اتفاق داشتند قلعه‌ها و قریه‌ها از سرکشان صاحب‌طغیان

مثل مردم هزاره و افغان فتح نمودند. اهل بدعت و ضلالت را هدایت به جادهٔ شریعت هدایت کرده از آنجا از زرهای بی‌شمار و غنیمت بسیار در عهدهٔ تصرف خود درآورده بعد از آن ترک خدمت سلاطین و خواقین کرده متوجه بقعات خیر گردیده از مدرسه و خانقاه فی سبیل‌الله عمارت کرده.

در تاریخ ۱۰۲۸ در ولایت سمرقند فردوس مانند برابر مدرسهٔ الغبیک میرزا مدرسه‌ای بنا کرد که از بزرگی در مداین جسامت وهم و خیال نگنجد و در عظمت کوه‌پیکری که در سطوح حرف و بیان درنیاید. این عمارت بزرگ‌مرتبت را نه به حوصلهٔ امارت برپای کرده بلکه به قوت بازوی ولایت و به همت دستیاری کرامت مهیا نموده.

لمؤلّفه

نظر کن به این طاق عالی‌اساس — نگنجد به مقیاس و عقل قیاس
به پهنا و بالا چو البرز کوه — ز بار گرانش زمین در ستوه
خرد چون برد بر فرازش پناه — که ماند نگه تا قیامت به راه
همه کاشی زر نشان درنمود — چو انجم نمودار چرخ کبود
دو تصویر شیرش به نزد خرد — بود هشتمین چرخ برج اسد
بود خشت این طاق چرخ انتظام — چو خورشید و مه از زر و سیم خام
بود کرسی این بنا طاق عرش — دو بازوی او برتر از ساق عرش
در آن دم که معمار کرسیش بست — سر ابروی طاق کسری شکست
دو دروازه‌اش چون دَرِ فیض باز — رساند سعادت به اهل نیاز
چه دروازه باب‌السلام حرم — رسد فتح بابش در اول قدم
نمودی دو ابرو بر آن طاق فرد — چو قوس قزح در نظر سرخ و زرد
دو ابرو ندارند یک مو نفاق — که دارند اهل نظر اتفاق
دو گلدسته‌اش از دو سو در هوا — گذشت است از سِدرةالمنتهی
تمام این بنا خشت آئینه‌فام — زمین فرش از مَرمَر و از رُخام
همه خشت او از خفی تا جلی — مجلّا چو آئینهٔ صیقلی
بهر کس که مغز خرد در سر است — ز آئینه این حرف روشن‌تر است

در تاریخ اتمام مدرسهٔ عالی محافل موالی سراج مولانا میرحاج که مهار محمل معنی را از سواد شام سخن بارها به کعبهٔ مقصود رسانیده چنین گوید:

امیر صفدر عالی یلنگتوش که آمد | پی مدیح کمالش زبان ناطقه پُر دُر
بنای مدرسهٔ کرد آنچنان که زمین را | به اوج چرخ رسانید از آن لوای تفاخر
به سالها نرسد بر فراز طاق رفیعش | عقاب عقل به نیروی سعی و بال تدبّر
به قرنها نرسد بر سر منار منیعش | حریف پر فن اندیشه با کمند تفکر
چو راست کرد مهندس نمونهٔ خم طاقش | فلک ز ماه نو انگشت می‌گزد ز تحیّر
یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد | حساب سال بنایش «یلنکتوش بهادر»

و نیز در تاریخ ۱۰۲۸ بر مزار فایض‌الانوار قطب سپهر کرامت، مرکز دایره ولایت، مرجع اولیای ربّانی، ملاذ اتقیای سبحانی، حضرت مولانا خواجگی کاشانی، امیر عالیجاه یلنگتوش بی خالصاً للّه خانقاهی عمارت کرد الحق بیت‌الله است که مستّحان گنبد افلاک با معتکفان مقید خاک چنین خانقاهی را مصلای طاعت نگسترده بلکه نی‌های بوریای این بنا گرد ریا از خود افشرده‌اند. هرگز غبار آلودگی طینت خاکش را نرسیده و صفای صبح از دیوارش دمیده و هر تخته پاره چوبش ساخته‌ای است از شجرهٔ نور و هر سنگ تجلی ظاهرش قطعه‌ای است از کوه طور.

ندارد این‌چنین کس خانقه یاد | شده ز آب و هوای فیض آباد
مگر خشت بنایش سنگ طور است | مقامات تجلی را ظهور است
به هر بابی که هرکس رو نهاده | در فیض فتوحی را گشاده
ز رفعت هرچه گویی آنقدر هست | که دارد هر بلندی رتبهٔ پست
چه گوید کس بزرگی را که چون است | ستونها هر یکی چون بیستون است
پی اثبات حق از روی عادت | به وحدانیت انگشت شهادت
کسی ناگه درین منزل درآید | برنگ پیر کامل می برآید
دمد از مشرق دل صبح امید | بود فانوسش از قندیل خورشید
بود نور صفا و فیض با هم | ز یمن مرقد مخدوم اعظم
نماید خانقه وین مرقد از دور | به چشم زائران نورٌ علی نور

و این خانقاه در عهد عالیجاه معارف‌پناه، کرامت‌دستگاه، قطب‌الاقطاب، قدوة‌الاعاظم، حضرت خواجه هاشم که فرزند بواسطهٔ حضرت خواجه مخدومی‌اند برپای گردیده و امیرکبیر بعضی از املاکات خود را وقف خانقاه فی سبیل‌الله کرد. الوقت همان خانقاه

خلایق پناه عبادتگاه اهل‌الله است. یکی از شعرای وقت که سباح بحار اشعار بود زلال تاریخ این خانقاه را از ینبوع طبیعت چنین جریان ساخته:

تاریخ

تـــاریخ خـــانقاه فـــرح‌بخش فـــیض‌بار ینبوع فیض جای حضور ار بود رواست

تاریخ وفات قاضی ساقی زامنی

جناب فضایل‌مآب فقاهت‌اَیاب، واسطهٔ ترفع موالی، رابطهٔ تفوق اهالی، مالک ممالک تحقیق، سالک مسالک تدقیق، المخصوص به عنایت‌الملک الباقی رکن‌الشریعة والطریقه و الدین حضرت قاضی ساقی. اصل مشارٌالیه از ولایت زامن که از مضافات ولایت سمرقند است می‌باشد و والد ایشان از مردم متعین آنجا بوده، خود عمری در ولایت بخارا و سمرقند تحصیل علوم دینیه و تکمیل فنون شرعیه نموده از الطاف حضرت باری و به عنایت پروردگاری و هم از یاری طبع نکته‌سنج و امداد ذهن بیرنج و از رفاقت توفیق و استقامت در آن طریق و از کثرت خاطر عاطر فیض مآثر و هم از اثر بخت بلند و یمن دولت ارجمند به اندک زمانی مولوی و دانشمند و فرید عصر و بی‌مانند گشته‌اند و آوازه صیت فضل و کمال و رفعت و جلال چون خورشید عالم‌گیر شد. در عهد سلطنت امام‌قلی محمد بهادرخان قضای ولایت سمرقند با جمیع تومان مفوّض به آن ملاذ عالمیان بوده و نیز تدریس طاق اعلای مدرسه رفیعهٔ منیعه سلطان سعید شهید املح الفضلاء و افصح‌الظرفاء الغبیک میرزا با ایشان تعلق داشته. دایم‌الاوقات در مسند افاده نشسته طلبه را در علوم شرعیّه درس می‌گفته‌اند. سلاطین و خواقین از کلام بلاغت‌نظام آن عالی‌مقام بسی مسرور، علما و فضلا و عموم خلایق و جمهور رعایا از خُلق خوش ایشان راضی و مشکوراند. شریعت رعایت منزلت محمدی را به معراج رواج رسانیده و ملّت هدایت مرتبت احمدی را سراج وهاج گردانیده. در دارالمحکمه‌اش امّهات سفلی را با آبای علوی عقد ازدواج به فرمان قاضی الحاجات بستی و در بیت‌العدالتش نزاع را که در طبیعت چهار عنصر است صلح انگیختی. امّا چون عالم اجسام جای مقام نیست و آدمی را رحلت ازین رباط خراب و کوچ از این منزل تراب که عین سراب است باید ناچار حصول ثبات کرد و قرار درین بی‌مدار بی‌اختیار، در تاریخ ۱۰۲۹ شاهدین عادلین کرام‌الکاتبین محضر حیاتش را به توقیع وقیع «کلّ من علیها فان» مسجّل گردانید. در آن عصر مولانا

مطربی که زمزمهٔ مرغان خوش‌نوای معانی را در قفس قالب لفظ به نغمات داودی به سمع خداوندان سماع و دریابندگان زمزمهٔ استماع می‌رسانید تاریخ فوت قاضی را چنین نواسنج گردید:

تاریخ

قاضی ساقی که کرد حق را راضی   از کثرت خیرْ شیوهٔ مرتاضی
چون رفت خرد سال وفاتش با من   می‌گفت که «آه آه حیف از قاضی»

تاریخ عمارت مسجد ندربیگی

و نیز در تاریخ ۱۰۲۹ ولایت بخارا در عهد سلطنت خاقان جم‌نشان شهنشاه ظفرتوأمان امام‌قلی بهادرخان مجمع الکمالات و منبع‌الخیرات والحسنات، ندر-دیوان‌بیگی اُرلات جهت رضای خالق الارض و السّموات مسجدی بنا فرمود بس عظیم‌الشأن که مهندسان عقل دوربین در افراشتن قصر متین دست اختیار از آستین اقتدار بیرون آورده در کمال صنعت قصب‌السبق از اقران می‌ربودند و خورده‌بینان خرد طاق کیوان‌طباق او را از مرکز زمین به ذروهٔ اعلی علیین رسانید. اساس این عمارت عالی و بنای از خلل خالی که از گلگونهٔ صور و معانی زیب و زینت تمام یافته و معمار افکار در تزیین و تذهیب آن سعی جمیل به تقدیم رسانید تا اصل این بنیاد را به رسوم و نقوش زیب تمام داده چنانچه ناظران خبیر و دانش‌وران بصیر از مشاهدهٔ صور و مبانی او انشراحی حاصل می‌کردند تا بدانجا که مقدمات آن قصر بی‌قصور باتمام رسید. مسجدی که چهار دیوارش چون ارکان خانهٔ کعبه قبله‌گاه اهل حاجات و ثلاث ابوابش سه جهت مُفَتَّح‌الابواب مناجات و پنج نوبت اذان محمدی‌اش صلایی است سرمدی که روز و شب راکعان سبحان ربی العظیم را از روی تعظیم به عرش عظیم می‌برد و ساجدان سبحان ربی‌الاعلی را به ذروهٔ علیا می‌رسانید.

لمؤلّفه

چه مسجد که دارد ز قصر بهشت   چو ارکان کعبه طهارت سرشت
چه مسجد که دارد ز اقصی نشان   چه مسجد بود قبلهٔ مقبلان
در آن پنج وقت اهل بازار و کو   نه از یک طرف بلکه از چهار سو
درآیند چندان چو اهل حرم   گهی سجده آرند بالای هم

خلایق چو خورشید و مه صبح و شام | یکی در سجود و دگر در قیام
ز بس فیض‌بخش است دارد صفا | اجابت رسد پیشتر از دعا
نگردد در آنجا کسی بینوا | نی بوریایش ندارد ریا

و این مسجد عالی را مولانا نخلی که از شاخچهٔ قلم، گلهای معنی رنگارنگ می‌نمود «محل مشایخ» تاریخ یافته و به خط جلی قصیده کرده به کتابه‌های مسجد عالی ثبت کرده‌اند. این تاریخ در همان قصیده است.

و عمارات امیر عالیجاه ندردیوان بیگی در ولایت بخارا بسیار است، چنانچه حوضی که الوقت مشهور است و مدرسه نیز در مقابل حوض مسجد واقع شده است که فی‌الحال طلبه در آنجا ساکن می‌باشند. دیگر از بقعهای خیر مثل رباط و سردابه و پل و غیره بسیار است در هر ولایت.

مسجد ملّاصالح کاهی

میرزا صالح کاهی از آدمی‌زادگان مقرّر و از مردم مشتهر ولایت سمرقند بوده و در علم سیاق وقوف لاکلام و مهارت تمام داشته و نیز پدران مشارٌالیه در تمام قلمرو از علم سیاق شهرهٔ آفاق بوده‌اند و مولانا خواجه کاه که از آبای عظام و اجداد کرام اوست در منصب دیوان سرکاری قطب‌الابرار، غوث‌الاخیار، مقرب کردگار، حضرت خواجه احرار، قُدِّس سِرّه سرافراز بوده بواسطهٔ خدمت آن حضرت در زمرهٔ خواص اختصاص یافته و در مرتبهٔ مرتاضی ممتاز سرافراز گشته. اما میرزای مذکور از روی وقوف و دانش تا درین کار شروع نموده و قلم رقم در کاغذ سیاق مانده و قدم دیانت در جادهٔ کفایت نهاده در دفتر اعمالش ظلم و ناراستی در جراید اقوالش ارقام تعدی لغو بوده طریق راستی پیشه دارد و صراط مستقیم در اندیشه و اطوار او مقبول خلایق و افعال او پسنیده و لایق.

در تاریخ ۱۰۲۹ در ولایت سمرقند درگذری که موسوم است به بازارگاه فی سبیل‌اللّه مسجدی عمارت کرد در غایت رفعت و در نهایت رتبت و زینت و تاریخ این بقعه را یکی چنین گفته:

تاریخ

به تاریخش اگر پرسند فی‌الحال | بگو «خیر محمدصالح آمد»

تاریخ فوت حضرت عالم شیخ عزیزان

قدوهٔ علمای زمان، ملاذ و مرجع عالمیان، حضرت عالم شیخ عزیزان قُدِّس سِرّه ولد ارجمند حضرت مؤمن شیخ عزیزان بن درویش شیخ‌اند و سلسلهٔ انتساب نسب آن بحرالدّرَر صافی که صدف حضرت امیرالمؤمنین صدیق

[شش سطر از متن محو شده است.]

زده‌اند و ایشان جبههٔ اخلاص بر آستان خاص‌الخاص کرامت‌اختصاص علیا مکان حضرت قاسم شیخ عزیزان نهاده‌اند و آن حضرت از خلفای قطب زمان و مهتدی دوران مولانا ولی عزیزان قُدِّس سِرّه‌اند و حضرت عزیزان از کاملان قطب‌العباد، غوث‌الاوتاد حضرت شیخ خدرالله [کذا] قُدِّس سِرّه فنون علوم دینی و رموزات مسائل یقینی را از عالم لدنی حقایق‌پناه دقایق‌آگاه استاد العلماء ملاذ الفضلا حضرت مولانا

[هشت سطر از متن محو شده است.]

منصوب می‌بودند. علمای وقت در انقیاد مشارّالیه چون فتوی متفق علیه بودند در آن فرصت شریعت نبوی را رواج و اهل علم را به اقصی‌الغایت ابتهاج حاصل می‌گردید. خلاصه آنکه در دارالفتوی ائمّه هدی در آن عهد مرجع‌الفضلا علما را آنقدرها استفادهٔ علوم بود که جواهر ظواهر مسایل خزانة‌المفتین را هر یک از محضرین در جو یک سینه ذخیره داشتند و از برای استقای مستغنی با فتوی [کذا] دیناری کم می‌پرداختند. درهای نصیحت و جواهر موعظت آن صفاطینت را پادشاهان ذی‌شوکت و شهریاران باحشمت در خزانهٔ خاطر ذخیرة‌الملوک می‌ساختند از آن معرفت‌پناه بقعات خیر خالصاً بسیار است. امثال مدرسه و خانقاه که الوقت آن عمارت عالی معمور و در آن مدرسه جمهور طلبه مسرورند. اولاد مشارّالیه در چهاردانگ ممالک هندوستان از منصب یک هزاری تا به هفت هزاری سرافرازند. یکی اهلال مهندس که فلاطون ...[1] حروف ابجد چون اب و جد آموخت و در تاریخ تمامی این مدرسه در علم هندسه چنین رقم کرده:

تاریخ

ابجد عشق چو قطب از سر اخلاص بخواند   کرد ابدال گره در دل مقلوب نشاند

---

۱. یک کلمه پاک شده.

بر محاسبان حروف هجا و راقمان ارقام مبرهن و هویدا است

[دو سطر خوانده نشد.]

شود هیئت صفر خواهد به حصول پیوست، چون این مجموع مقلوب شود رقم الف که در خانه آحاد بود در مرتبهٔ الف نشیند. بی جیم نیز منقلب خواهد گردید. پس بالضرورت رقم هزار و بیست و سه خواهد حاصل شد که این است ۱۰۲۳. درین نیز تاریخ مدرسه قاضی

[شش سطر محو شده است.]

چون قطر دوایر فنون علم را قاطع‌اند پوشیده ماند که هر محیطی را اعتبار کنند سه برابر سبع قطرش می‌باشد. مثلاً اگر محیط بیست و دو گز باشد قطر او هفت گز خواهد بود. درین مقام که قطر ۷۷۸ این محیط آن ۲۴۲ می‌شود و ضعف محیط او ۴۸۴ می‌گردد و ضعف ضعف او ۹۶۸ خواهد بود و پنج دیگر را که پنجاه و پنج به این اسلوب که ه ل، د ه پنج مجموع ل ل است. این مبلغ را پانصد و شصت و هشت جمع ساخته شود. جمع آن ۱۰۲۳ خواهد شد که تاریخ مقصود است.

ذکر تاریخ اولاد خاقان‌نشان سلیمان‌مکان ابوالخیرخان

خان خاقان‌نشان ابوالخیرخان ابن دولت شیخ اوغلان که به دوازده واسطه به خان‌گیتی‌ستان چنگیزخان می‌رسد پادشاهی بود ذی‌شوکت و صاحب‌دیانت که بعد از شهادت خواجه محمدخان پادشاه دشت قبچاق با حدود ترکستان بر او مسلم بود. در اول جوانی که هنوزش از بیست تجاوز نکرده بود ولایت خوارزم به فیروزی دولت به قوّت جاه و حشمت از قبضهٔ تصرف ارشد اولاد پادشاه فردوس‌مکان امیر تیمور گُرکان ـ میرزا شاهرخ ـ استخلاف نمود و بر اوج تخت خانی و سریر جهان‌بانی تکیه نمود. چون صیت مآثر پادشانه و آوازهٔ مفاخر خسروانهٔ او همه جا برسید، بنابراین از اطراف و جوانب آن عتبهٔ کعبه‌مراتب اصحاب حاجات و مآرب روی آوردند و هر کدام بر قدر التماس خویش موصول به حصول امانی و آمال بازگشتند. از آن جمله از اولاد امیر تیمور گُرکان سلطان ابوسعید میرزا و برادرزاده منوچهر میرزا و محمّد جوکی میرزا و سلطان حسین میرزا به خدمت خان آمده مانند دولت، ملازم رکاب همایون او بودند و به یمن امداد و زحمات او به منتهای ادعای خود رسیدند.

بیت

نه قطره ماند به دریا نه ذرّه ماند به دشت   کـه از فـوایـد احسـانش بـهره‌مند نگشت

مجمل آنکه قریب چهل سال از روی فراغ بال با عزّ و اقبال در دشت قبچاق که نزهت‌ترین اماکن آفاق است فرمانفرمای به استحقاق بود. دشت قبچاق تا سرحـد بـلغار در حـوزهٔ تصرف درآورده سلطنت می‌نمود. ممالک ترکستان را نیز با جمیع توابع و لواحق مسخر ساخته بر روی اهالی و افاضل و موالی بر کافهٔ رعایا و بر عامهٔ برایا ابواب عدل و احسان گشود.

پوشیده نماند که ابوالخیرخان را یازده پسر معدلت‌گستر بوده. اول شاه بداغ سلطان، دویم شاه محمد سلطان، سیوم احـمد سـلطان، چـهارم مـحمد سـلطان، پـنجم شـیخ صمدخان، ششم سنجر سلطان، هفتم ابراهیم سلطان، هشـتم کـوچکنجی خـان، نـهم سیونج‌خان سلطان که والدهٔ این دو شهریار بانو دختر الغ‌بیک میرزای گُرکان است. دهم آق براق سلطان، یازدهم سید بابا سلطان و این دو شهزاده از قما متولد شده و شاه بداغ سلطان دو فرزند داشته اوّل خان سعید شهید محمد شیبانی‌خان و آن حضرت را سـه فرزند بوده تیمور خان و خرّم سلطان و سیونج محمد سلطان و تیمور خان را یک پسر بوده فولاد سلطان و او را یک پسر بوده کوکبوری سلطان و ازو خلف نماند و از خرّم‌شاه سلطان نیز پسر نماند و سیونج محمد سلطان یک پسر داشت محمدیار سلطان که بـه دست برهان‌خان شهید شد و ازو نسلی نماند و پسر دویم بداغ سلطان محمود سلطان است و او را یک پسر بوده عبدالله‌خان و او را دو فرزند بـوده اول عـبدالعـزیزخـان دویـم محمدرحیم سلطان و از عبدالعزیزخان فرزند نماند و از محمدرحـیم سـلطان یک پسـر ماند برهان سلطان و او به دست میرزا بی قونجی بنابر دولتخواهی عبدالله‌خان مقتول گشت. اما پسر دویم ابوالخیرخان خواجه محمّد سلطان است که مشـهور بـه چـوخانی سلطان است و دو پسر داشت. نخست جانی‌بیک سلطان، دیگر یونانی سلطان. یـونانی سلطان را یک پسر بوده کسیک سلطان و او را دو فرزند ارجمند بوده یکی سیونج سلطان و دیگر او سیّد محمدخان و از سیونج سلطان یک پسر ماند ابراهیم و ازو خلف نماند و از سید محمد سلطان نیز یک پسر ماند جهانگیر سلطان که در ولایت بلخ به دست ملازمان شهریار عالی‌مکان ندر محمدخان به قتل رسیده و ازو نیز فرزند باقی نماند اما از حضرت خاقان‌نشان جانی‌بیک سلطان دوازده پسر نامی و شهزادهٔ گرامی در عرصهٔ وجود آمدند

برین ترتیب: اوّل دوست‌محمد سلطان، دویم کسین‌قرا سلطان، سیوم پاینده محمد سلطان، چهارم رستم سلطان، پنجم اسکندرخان، ششم اسفندیار سلطان، هفتم سلیمان سلطان، هشتم پیرمحمد سلطان، نهم شاه‌محمد سلطان، دهم یارمحمد سلطان، یازدهم جان‌محمد سلطان، دوازدهم نورمحمد سلطان. اما از دوست‌محمد سلطان و پاینده‌محمد سلطان و اسفندیار سلطان و شاه‌محمد سلطان و جان‌محمد سلطان و نورمحمد سلطان فرزند در عرصه نماند و از کسین‌قرا سلطان دو پسر ماند، خان‌قرا سلطان و قلیچ‌قرا سلطان و از هر دو ایشان خلف نماند و از رستم‌خان یک پسر نیکوسیر به عالم ظهور آمده مسمی به عمر غازی المشهور به اوزبک خان و اوزبک خان را دو فرزند گرامی است، اول اسکندر سلطان که به هزاره سلطان اشتهار دارد و دویم پیرمحمد سلطان که آن دو برادر به دست توکل سلطان قزاق به درجهٔ شهادت رسیدند و از سلیمان سلطان دو فرزند بوده یکی محمود سلطان و دیگر پیرمحمد سلطان و محمود سلطان یک پسر داشته محمدقلی سلطان که در دست توکل سلطان شربت شهادت چشیده و از پیرمحمدخان سه پسر به وجود آمد، اوّل محمدسلیم سلطان که به دست ملازمان ولیخان کشته گردید. دویم رستم سلطان، سیوم عبدالله سلطان که این دو برادر به صغر سن به دست ملازمان باقی‌محمدخان کشته شدند و یارمحمّد سلطان را یک پسر بوده خسرو سلطان که در محاصرهٔ شهر سبز به دست باباخان به درجهٔ شهادت رسیده و از خسرو سلطان یک پسر ماند، اسفندیارخان سلطان و او را یک پسر بوده رستم سلطان. به موجب حکم عبدالمؤمن خان شربت شهادت چشیده و ازو یک پسر ماند بهرام سلطان که در صغر سن به موجب حکم باقی‌خان کشته گردید. از پیرمحمد خان ابن جانی‌بیک خان سه پسر ماند اوّل دین‌محمد خان، دیگر شاه محمد سلطان، سیوم شاه محمد سلطان [کذا] بنابر مخالفت هر سه برادر به موجب فرمان قضاجریان عبدالله‌خان مقتول گشتند و از اسکندرخان پنج پسر خجسته‌اثر در دهر ماند. اول خاقان زمان صاحبقران دوران عبدالله‌خان، دوم عباد‌الله سلطان، سیوم عبدالقدوس سلطان، چهارم عبداللطیف سلطان، پنجم عبدالمطلب سلطان که در صغر سن وفات یافت و از عبداللّه‌خان یک پسر دلپسند به عالم وجود آمد عبدالمؤمن‌خان و از عبدالمؤمن‌خان خلف نماند و از عبادالله سلطان یک پسر در عرصهٔ روزگار [بوجود آمد] یادگار محمد سلطان که در صغر سن فوت یافت و بعد از فطرت عبدالمؤمن‌خان نکوای جهان سلطانیم دختر کِسک سلطان یک پسر دیگر عبدالامین‌خان ظاهر ساختند و ازو نیز خلف نماند و از عبدالقدوس سلطان

چهار فرزند بود. اول پاینده محمّد سلطان، دویم یارمحمد سلطان، سیوم فولاد سلطان، چهارم شاه‌محمد سلطان و از پاینده سلطان در عرصهٔ جهان یک پسر سعادتمند بوده به دست ملازمان توکل سلطان قزاق شهید شد و از یارمحمد سلطان و فولاد سلطان و شاه‌محمد سلطان فرزند نبود و از عبداللطیف سلطان نیز نماند.

تاریخ فوت حافظ آدینه لنگ

نقاوهٔ نغمه‌سرایان عالیمقام، خلاصهٔ مغنّیان ذوی‌الاحترام، انیس بزم عیش و طرب، جلیس مجلس عشرت و طلب، زمزمه‌ساز مجرهٔ خاص، نغمه‌پرداز پردهٔ اختصاص، مجلس‌افروز بساط نشاط، روح‌افزای محفل انبساط، زنگ‌زدای خاطر عشاق، طرب‌فزای سینهٔ مشتاق، گویندهٔ صوت بی‌ریو و رنگ حافظ آدینهٔ لنگ. در تاریخ ۱۰۹۰ بلبل روح او از شاخسار حیات پرواز نموده به جانب گلشن قدس طیران نموده، جوهر شمشیر خواهش و فطرت دم تیغ بینش و رأفت، ذوالفقار میدان دلیری هژبر نکته‌ربایان بیشهٔ دلاوری، امارت‌پناه قلیچ بی دادخواه به تیغ زبان خاطرنشان اصحاب دانش گردانید.

تاریخ

این کهنه چمن که نقش قلب است فساد — حافظ ز عمل پا بره راست نهاد
در تاریخش هزار دستان خرد — فریادی زد که «نغمه از پای افتاد»

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب.

لله الحمد شاهد تسوید این کتاب دُرربیان بعنایت حضرت واجب‌الاذعان و به دستیاری قلم معجزکلام در آینهٔ اختتام عکس پذیرفت و این کمینهٔ بی‌مقدار کم‌بضاعت در اوان کتابت هر سهو و خطائی که بنابر عدم قابلیت و نادانی به عالم وقوع آمده باشد چون به نظر کیمیااثر خردمندان نیکوتخمیر و روشن‌ضمیران خورشیدنظیر در آید توقع آن است که به قلم‌تراش اصلاح در تصحیح آن کوشیده دهان به طعن و سرزنش نگشانید.

بهر مکتوب کتاب ارجمند — رنجها بردم بسی ای هوشمند
للّه الحمد چهرهٔ تحریر او — جلوه در آینهٔ تمّت فکند

۱۳۳۳ هفتم ماه رمضان مبارک بود
که به دست محمّد عاشور بن نورمحمّد
به عنایت حضرت واجب‌الوجود
اتمام پذیرفت.

اللّهم صل علی سیّد الخلق محمد و آله و سلّم

غرض از طالبان پارسایی — کنند از لطف بر کاتب دعایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند — که هستی را نمی‌بینم بقایی

وفیات و سایر سوانح و اتفاقات

به‌ترتیب سنوات هجری قمری

۷۳۶. تاریخ وفات سلطان ابوسعید که آخر پادشاهان چنگیزخانی است. در همین تاریخ ۷۳۶ جسد حضرت علاءالدولهٔ سمنانی در صوفی‌آباد در حظیرهٔ عمادالدین عبدالوهاب دفن شد.

۷۳۸. در این تاریخ عبدالرزاق سربداری دست از خوان نعمت الوان دنیا کشید.

۷۴۲. در این سال همای روح پرفتوح خواجوی کرمانی از آشیانهٔ بدن پرواز کرد.

۷۴۴. تاریخ وفات شیخ حسن کوچک.

۷۴۵. تاریخ وفات ابن یمین قطعه‌گو.

۷۴۷. تاریخ فوت صدرالشریعه عبدالله بن مسعود.

۷۵۴. تاریخ وفات طغان‌تیمور که نتاج چنگیزخان است.

۷۵۶. در این سال شمس‌الدین سربداری به‌دست حیدر قصاب کشته شد. در همین سال امیریحییٰ سربداری به‌دست مقربان خود شهید شد.

۷۵۷. تاریخ وفات امیرشیخ حسن نویان بن امیرحسین.

۷۵۸. در این تاریخ شاه شیخ ابواسحاق در اصفهان اسیر شد و در میدان سعادت شیراز به فرمان امیر مبارزالدین محمد مصطفی به قتل رسید و در همین میدان مدفون شد.

۷۶۵. در این تاریخ شاه شجاع در قلعهٔ سفید فارس چشم از جهان پوشید.

۷۶۹. تاریخ وفات خواجه سلمان ساوجی و در ولایت بغداد به خاک سپرده شد.

۷۷۰. این سال ابتدای کشورستانی امیرتیمور گرکان است.

۷۷۲. در این تاریخ امیرتیمور نقض عهد با تغلق تمورخان کرد و لشکر به اطراف سمرقند برد.

۷۷۳. در این تاریخ امیرتیمور بر سریر ولایت بلخ متمکن گشت.

۷۷۴. در این سال امیرتیمور فتح ترکستان کرد.

۷۸۱. در این سال یوسف صوفی که در خوارزم یاغی شده بود از امیرتیمور شکست خورد.

۷۸۴. در این تاریخ امیرتیمور عمارت «آق‌سرا» را ساخت.

۷۸۶. تاریخ وفات سیدعلی همدانی و دفن جسد او در ختلان‌کولاب. در همین تاریخ مولانا لطف‌الله نیشابوری فوت شد و جسد او در سر کوه نیشابور نزدیک به قدمگاه سلطان خراسان مدفون شد. در همین تاریخ شاه شجاع ــ حاکم شیراز ــ فوت شد. قبرش در شیراز است.

۷۸۷. تاریخ فوت خواجه جلال‌الدین تورانشاه.

۷۸۸. تاریخ فوت خواجه علی مؤید از امرای سربداری. جسد او را به سبزوار آوردند.

۷۸۹. قتل‌عام اصفهان به دست امیرتیمور گورکان.

۷۹۰. در این سال باباسنگوی به دارالبقا روی نمود. قبر او در اندخود است.

۷۹۱. تاریخ وفات مولانا زین‌الدین. در همین تاریخ خواجه بهاءالدین نقشبند در روز پنجشنبه محرم‌الحرام فوت شد و در قصر عارفان مدفون گردید. در همین تاریخ خواجه حافظ شیرازی در شیراز فوت شد و در خاک مصلّی دفن شد.

۷۹۲. تاریخ وفات خواجه کمال‌الدین خجندی، در تبریز فوت شد و در اولیاکوی مدفون است. در همین تاریخ علامه تفتازانی فوت شد جسدش را از سمرقند به سرخس بردند و در گورخانه‌ای که پدرش برپای کرده بود به خاک سپردند.

۷۹۸. در این سال امیرتیمور به‌جانب اوروس و چرکس روانه شد.

۷۹۹. در این تاریخ امیرتیمور برای دختر شاه‌جهان‌بیگی سلطان، کوشکی در شمال سمرقند بنیاد نهاد.

۸۰۰. در این تاریخ امیرتیمور در قرشی و در سمرقند بنای قصر رفیع و باغ مسمی به «دلگشا» به‌نام توکل‌خانم برپای کرد.

۸۰۱. در این سال امیرتیمور روی توجه به‌سوی سواد هندوستان آورد.

۸۰۲. سال توجه نمودن امیرتیمور به آذربایجان و خطهٔ روم.

۸۰۴. سال به‌دنیا آمدن سلطان یحیٰی فرزند امیرزاده محمدسلطان در بیستم شهر ذی‌القعده. در همین تاریخ امیرتیمور بعد از فراغ مهمات شام متوجه دارالخلافه بغداد گردید.

۸۰۷. تاریخ جلوس میرزاخلیل سلطان بن میرانشاه برتخت سمرقند. در همین تاریخ امیرتیمور چشم از جهان پوشید. در همین تاریخ مولانا محمد مغربی فوت شد. قبر او در سرخاب ولایت تبریز در مقام مزار بابا مزید است.

۸۰۹. تاریخ فوت میرزا عمر بن میرانشاه در پنجم ذی‌القعده. او را پهلوی امام فخر رازی دفن کردند.

۸۱۰. تاریخ فوت میرانشاه بن امیرتیمور به دست قرایوسف ترکمان در چهارم ذی‌القعده.

۸۱۱. تاریخ فوت میرزا ابابکر بن میرانشاه.

۸۱۳. در این سال در شب شنبه سوم ربیع‌الاخر سلطان احمد بن سلطان اویس به‌قتل رسید.

۸۱۴. در این تاریخ سلطان خلیل بن میرانشاه بن امیرتیمور گورکان در هژدهم رجب به جوار رحمت ایزدی واصل گشت.

۸۱۶. تاریخ وفات میر سید شریف جرجانی است. مدفن او در ولایت شیراز است.

۸۱۷. در این تاریخ در یوم جمعه ثانی جمادی‌الاول شاهرخ‌میرزا چشمان اسکندرمیرزا را میل کشید.

۸۱۹. در این تاریخ میرزا بایقرا بن عمر شیخ در ممالک فارس خروج کرد، شاهرخ‌میرزا به دفع او لشکر کشید و پس از دستگیر کردن او را شربت شهادت چشانید.

۸۲۷. تاریخ فوت شاه نعمت‌الله ولی، مرقدش قریهٔ ماهان.

۸۳۲. تاریخ فوت خواجه محمد پارسا، مرقد منوّر او در مدینهٔ شریفه است. در همین تاریخ ابوالفتح ابراهیم سلطان از دارالملک شیراز متوجهٔ آذربایجان شد به‌قصد اسکندر بن قرایوسف ترکمان.

۸۳۶. در این سال ابوالفتح ابراهیم سلطان شبدیز مراد از تنگ میدان جهان جهانید.

۸۳۷. تاریخ وفات بایسنغرمیرزا در صبح شنبه هفدهم جمادی‌الاول در دارالسلطنهٔ هرات در باغ سفید. در همین تاریخ شاه قاسم انوار توجه به دار آخرت آورد، مزار او در «خرجرد» جام است. در همین تاریخ خواجه عمادالدین فوت شد، جسد او را در حلب دفن کردند.

۸۳۹. تاریخ وفات مولانا حسین کبروی. در همین تاریخ نیز پهلوان کاتبی روی در نقاب خاک کشید.

۸۴۰. تاریخ وفات خواجه عصمت، مزار او در ولایت بخاراست. همین تاریخ فوت محمد جوکی‌میرزاست.

۸۵۰. در این سال در شهر ذی‌الحجه شاهرخ‌میرزا بن امیرتیمور گورکان از این تنگنای

جهان درگذشت و در سمرقند مدفون شد.

۸۵۳. در این تاریخ الغبیک میرزا به‌دست عباس از امرای عبداللطیف ابن الغبیک میرزا کشته شد. در ماه ربیع‌الاول پس از گذشتن شش ماه عبداللطیف به‌دست باباحسین شربت شهادت نوشید.

۸۵۴. در این تاریخ مولانا طالب جاجرمی در شیراز فوت شد و در جنب مزار خواجه حافظ در مصلّی مدفون گشت.

۸۵۷. تاریخ فوت امیرشاه سبزواری است در بلدهٔ استراباد بمرد، جسد او را به سبزوار نقل کردند.

۸۵۸. تاریخ وفات مولانا شرف‌الدین علی یزدی است، مرقدش در دارالعباد یزد است.

۸۵۹. در این سال روز چهارشنبه جمادی‌الثانی مولانا سعدالدین از جهان فانی به سرای باقی شتافت. مدفنش در ولایت هرات است.

۸۶۱. تاریخ وفات بابرمیرزا ابن بایسنغرمیرزا.

۸۶۴. میرزا علاءالدوله در خانهٔ ملک بیستون در کنار دریای خزر، سفینهٔ حیاتش غریق گرداب فنا گردید. نعش او را به هرات برده، در بیت‌المغفرهٔ مهدعلیا گوهرشاه بیگم به خاک سپردند.

۸۶۵. تاریخ فوت خواجه ابونصر پارساست. مزار فیض‌آثار او در ولایت بلخ است.

۸۶۶. تاریخ فوت شیخ آزری است. در قصبهٔ اسفراین مدفون است.

۸۷۳. تاریخ وفات سلطان ابوسعید ابن سلطان محمد ابن میرانشاه بن امیرتیمور گورکان در شانزدهم رجب قبای اهل شهادت پوشید.

۸۷۴. در این سال پرده‌نشین شرم و حیا مخدّره مهدعلیا فیروزه‌بیگم مستورهٔ حرم خاک گردید.

۸۷۵. در این تاریخ میرزا یادگار محمد بن سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در ماه صفر، از آفتاب حیات به سرحد شام ممات رسید. در همین سال مولانا عبدالرحمن جامی اتمام شرح قصیدهٔ میمیهٔ خود نمود.

۸۷۶. تاریخ وزارت امیر علیشیر نوائی است.

۸۸۶. در این تاریخ مولانا جامی بر لمعات شیخ فریدالدین ابراهیم همدانی شرحی نوشته. در همین تاریخ حضرت خواجهٔ احرار به ولایت اندجان رفتند جهت صلح دو برادر، یکی عمر شیخ، دیگری سلطان احمد.

۸۸۸. در این سال بابرمیرزا ابن عمرشیخ ابن سلطان ابوسعید در اندجان از ظلمات ملک عدم به روشنائی شهرستان وجود آمد.

۸۹۲. تاریخ وفات سید نقی‌الدین محمد کرمانی است.

۸۹۵. در این سال خواجه عبیدالله احرار در قریهٔ کمانگران سمرقند رخت از این جهان بربست.

۸۹۶. تاریخ فوت سلطان احمدمیرزا ابن سلطان ابوسعید. در یازدهم صفر ۸۹۶ یعقوب‌میرزا ابن حسن‌بیگ ابن علی‌بیگ ابن عثمان‌بیگ از پادشاهان آق‌قویونلو از دار دنیا به دار عقبی شتافت.

۸۹۸. در این سال مرغ روح پرفتوح جامی از قفس قالب پرواز نمود. نعش او را به عیدگاه به تخت مولانا سعدالدین کاشغری بردند.

۹۰۰. تاریخ فوت قاضی نظام‌الدین ابن مولانا شرف‌الدین ابن حاجی محمد فراهی است. در همین تاریخ میرمحمد امین از امرای سلطان حسین بایقرا فوت شد.

۹۰۴. در این تاریخ در ماه شعبان در شب برات میربابای مهردار را چرخ بدمهر مُهر خموشی بر دهان نهاد. در همین تاریخ مولانا کمال‌الدین ولد مولانا شهاب‌الدین طبسی فوت شد. در همین تاریخ ملاشمس‌الدین محمد روحی در ماه رمضان‌المبارک به عالم باقی شتافت. در همین تاریخ امیرعلیشیر نوائی در هرات مسجدی بنا کرد. در همین تاریخ امیرحسین معمائی نیشابوری فوت شد. در همین تاریخ امیرعلیشیر نوائی به عالم باقی شتافت. در همین تاریخ محمدخان شیبانی قد علم کرد و کمند همّت بر فراز کنگرهٔ سمرقند انداخت. در همین تاریخ شاه اسماعیل علم سلطنت برافراشت.

۹۰۵. در این سال کتاب انوار سهیلی مولانا کمال‌الدین حسین واعظ به انجام رسید.

۹۰۹. تاریخ فوت مولانا جلال‌الدین دوّانی است. در همین تاریخ امیرعلیشیر نوائی منبری برای مسجدی که در هرات ساخته بود تهیه کرد که تمام آن از سنگ مرمر بود. در همین تاریخ مولانا معین‌الدین فراهی، کاتب اعمال قلم از جریدهٔ احوال او کشید.

۹۱۰. در این سال مولانا حسین واعظ مُهر خاموشی به لب اظهار زد و عالم آخرت را منزل ساخت و در ولایت هرات مدفون گشت.

۹۱۱. در این تاریخ مولانا عبدالجمیل از دار بیمدار دنیای فانی به ریاض جاودانی رحلت کرد. در همین تاریخ مولانا حسامی بساط بسیط عالم عنصری را چهارتکبیر گفت. در همین تاریخ فراش قضا شادروان سلطنت و پیشخانهٔ دولت سلطان حسین‌میرزا بایقرا را به سوی دارالملک آخرت کشید.

۹۱۲. تاریخ فوت مولانا عبدالغفور از شاگردان مولانا جامی.

۹۱۴. سال توجه نمودن محمدخان شیبانی بعد از فتح هرات به جانب خجند. در همین تاریخ محمدخان شیبانی نامه‌ای نصیحت‌آمیز به شاه اسماعیل نوشت.

۹۱۶. جنگ شاه اسماعیل با محمدخان شیبانی و کشته شدن محمدخان.

۹۱۸. تسخیر کردن عبیدالله‌خان ماوراءالنهر را ازدست میرزابابر.

۹۱۹. در این سال میریارمحمد معروف به نجم ثانی به‌دستور شاه اسماعیل لشکر به ماوراءالنهر کشید و قرشی را محاصره کرد و حکم قتل‌عام داد و تا حوالی غجدوان آمد. در همین تاریخ مولانا فصیح‌الدین محمد روحش به عالم علوی شتافت.

۹۲۱. مولانا سیدعلی خواب‌بین در این سال رحلت کرد. مولانا ریاض نیز در این سال شیرازهٔ دفتر حیاتش ازهم گسسته گردید.

۹۲۲. تاریخ وفات خواجه شهاب‌الدین ابن خواجه شمس‌الدین است. در همین تاریخ مولانا بنائی را قهرمان بی‌رحم قضا قصر حیات بنائی را منهدم گردانید.

۹۲۳. در این تاریخ میرمحمد یوسف روی توجه به دارالملک مصر آخرت آورد. در همین تاریخ مولانا آصفی که از وزیرزادگان ملک خراسان بود بهار حیاتش به صرصر خزان رسید.

۹۲۵. تاریخ وفات امیدی طهرانی است.

۹۲۷. در این تاریخ قاضی اختیارالدین ـ قاضی مملکت خراسان ـ محضر حیاتش به مُهر خاتمه رسید. در همین سال میرزا رضی‌الدین مبارک را چرخ بیمدار آفتاب فلک‌فصاحت و اختر برج بلاغت را از ذروهٔ افلاک به حضیض خطهٔ خاک انباشت.

۹۲۸. در این سال خواجه عبدالله هاتفی که اهل جام است، جام شوکران مرگ را نوشید.

۹۲۹. در این تاریخ روح پرفتوح میرمحمد امین از آشیانهٔ بدن پرواز کرد.

۹۳۲. تاریخ وفات ملّا ابتری است.

۹۳۶. در این تاریخ علیک گوکلداش در ولایت معمورهٔ سمرقند مسجدی بنا کرد و کوجکنجی‌خان بن ابوالخیرخان منبری از سنگ مرمر تقدیم مسجد کرد.

۹۳۷. بابرمیرزا ابن عمر شیخ رخت فنا از دار بیمدار دنیا به دروازهٔ شهر بقا کشید.

۹۴۰. تاریخ جلوس عبیدالله‌خان به تخت ماوراءالنهر است و در همین تاریخ عبدالله بهادرخان از مشیمهٔ غیب در مهد ظهور آمد.

۹۴۲. در این تاریخ میرعرب در ولایت فاخرهٔ بخارا مدرسه‌ای بنا کرد. مولانا اهلی شیرازی را در این تاریخ صرصر اجل چراغ زندگی او را در محفل دنیا فرو نشاند.

۹۴۳. مولانا عصام‌الدین ابن مولانا عربشاه اسفراینی در این تاریخ از دار بیمدار دنیا روی برتافت.

۹۴۶. عبیداللهخان ولد محمودسلطان در ماه ذیالقعده یوم دوشنبه آفتاب سریعالسیر دولتش با سمند تیزرو عمر بهجانب مغربزمین مرگ دواسبه تاخت.

۹۴۷. عبدالله بن کوجکنجیخان در سیوم ربیعالاول سرهنگ اجل بهفرمان عزّ و جلّ حواس پنجگانه او را از مملکت تن معطل کرد. در همین تاریخ میر ابوالبقا از سادات حسینی در فاخرهٔ بخارا به درجهٔ شهدای کربلا رسید.

۹۴۹. در این تاریخ مولانا خواجگی کاسانی در تاریخ بیست و یکم محرمالحرام یوم شنبه وقت چاشت از عالم انسی به مقام قدسی ارتحال و انتقال نمود.

۹۵۰. تاریخ رفتن همایونمیرزا از هندوستان به جانب عراق.

۹۵۱. تاریخ بنای خانقاه حضرت خواجه بزرگ شاه نقشبند که به اتمام رسیده است. در همین تاریخ کرامالکاتبین روزنامهٔ حیات مولانا میرعلی کاتب را به توقیع ممات رسانید.

۹۵۲. شاه طاهر دکنی از جماعت خاوندیان است. اول درکاشان ماوراءالنهر مقیم بود بعد به دکن رفت. در این تاریخ طوطی ناطقهاش در شکرخائی منقار بست.

۹۵۳. تاریخ فوت میرزاجغتای است. در همین تاریخ جلالالدین اکبرشاه از شبستان شام عدم به شهرستان صبح وجود ظهور نمود.

۹۵۷. مولانا کمالالدین ابوالخیر در این تاریخ به معشوق حقیقی واصل گشت. در همین تاریخ جمالالدین عطاءالله مشهدی دعوت حق را لبیک اجابت گفت و جسدش را در مزار شیخ علی صوفی دفن کردند.

۹۵۸. در این تاریخ مرغ روح عبدالعزیزخان ابن عبیداللهخان از قفس تن پرواز نمود و در شاخسار سدرةالمنتهی آشیان کرد. مرقدش در جوار خواجهٔ نقشبند است.

۹۵۹. عبداللطیفخان بن کوجکنجیخان بن ابوالخیرخان در این تاریخ ندای «ارجعی» به سمع اجابت تلقی نمود.

۹۶۱. در این سال سلطان محمود گجراتی و اسلام شاهدکنی و نظامالملک بحری سه صاحبقران هندوستان در عهد سلطنت اکبرشاه از دربند صورت فانی دنیا چشم پوشیده به سرحد ملک باقی عقبی جایگیر شدند.

۹۶۲. تاریخ ختم مشکوة مولانا مصطفی رومی در ولایت بخارا. در همین تاریخ روز دوشنبه همایونمیرزا ابن بابرمیرزا قفس قالب را شکسته سایهٔ پرواز به شاخسار سدرةالمنتهی انداخت.

۹۶۳. براقخان تاشکندی مدتی حاکم دارالملک سمرقند بود. در این تاریخ قهرمان قضا برق اجل در خرمن هستی او انداخت.

۹۶۴. در این تاریخ سیّاف قضا قطع حیات برهان خان کرد.

۹۶۶. تاریخ ختم بنای خانقاه حضرت قاسم شیخ عزیزان. در همین تاریخ کتابخانهٔ مولانا میرمفتی عمارتش تمام شد. در همین تاریخ مولانا مصطفی رومی مشکوة حیاتش به توقیع «تَمّ‌الکتاب» مستحیل شد.

۹۶۷. در این سال مولانا یوسف برصدر مسند صدارت عبدالله‌خان نشست.

۹۶۹. در این تاریخ شاه سلیمان رومی با شاه طهماس مصالحه کردند. در همین تاریخ پنج تن از امرا که در چهاردانگ هندوستان در زمرهٔ عثمانیان شهرت داشتند در یک روز به سعادت شهادت رسیدند.

۹۷۱. در شهور این سال حضرت خواجهٔ کلان خواجهٔ جویباری غریق دریای بیکران رحمت الٰهی گردید.

۹۷۳. در این سال در شانزدهم شوال مولانا ضیاءالدین رخت اقامت را از این دار فانی به حیات عدن باقی کشید.

۹۷۵. در این تاریخ خسرو سلطان که از سلاطین اوزبک است از باباخان تاشکندی شکست خورد و کشته شد. در همین تاریخ سلطان سعید ابن سلطان ابوسعید خان ابن کوچکنجی‌خان در سمرقند باغی بنا کرد و حوض بزرگی میان آن باغ ساخت. در همین تاریخ در زمان سلطنت سعیدخان ملا شاه‌محمد که از ولایت مرو است مشق سیاق را به اقصی‌الغایات رسانید.

۹۷۶. در این تاریخ سلطان سعیدخان چهارسوئی عمارت فرمود.

۹۷۷. تاریخ تولد شاهزاده سلیم‌میرزاست و در همین تاریخ از نهال برومند دولت شاه اکبر شکوفهٔ دیگری شکفت که او را «سلطان مراد» نام کردند.

۹۷۹. تاریخ وفات شیخ کپور مجذوب است و مزارش در هندوستان است. در همین تاریخ ملا خواجه‌جان دیوان به وزارت عبدالله‌خان منصوب و مقرر گشت.

۹۸۰. در این تاریخ سلطان سعید بن بوسعیدخان رخت اقامت در خیمهٔ تنگ خاک انداخت. در همین تاریخ جوانمرد علی‌خان ابن ابوسعیدخان ابن کوچکنجی‌خان بن ابوالخیرخان به تخت خانی نشست.

۹۸۲. تاریخ فوت خیرحافظ از موسیقیدانان عهد سلطنت عبدالله‌خان که این سلطان او را به یک مضراب بی‌آهنگ بر دار کرد. در همین تاریخ نیز مدبّر قضا روزنامهٔ اعمال اشرف علما را درنوشت. در همین تاریخ شاه طهماس ــ شاه ممالک عراق و فارس استخر عظیمی ساخت.

۹۸۳. در این تاریخ در اوایل ربیع عبدالله بهادرخان با عساکر بیرون از چون و چند برکنار

دریای خجند نزول اجلال فرمود. ازطرف مقابل باباخان ابن براق‌خان چون عرصه را تنگ دید از دَرِ صلح درآمد.

۹۸۴. در این تاریخ میرابوالبقا که شرح مولانا جامی را حاشیه نوشته از دار بیمدار بقا رحلت نمود.

۹۸۵. در این تاریخ ملامحمد امین به زیارت حرمین رفت و در همان جا فوت شد و به خاک سپرده شد. در همین تاریخ جلال‌الدین اکبرشاه خانقاهی بنا فرمود. آوازهٔ بزرگی و رفعتش صدا در گنبد نه‌توی فلک انداخت. در همین تاریخ عبدالله‌خان در بخارا برای قماش‌فروشان چهارسوئی بنا فرمود.

۹۸۶. در این تاریخ شاه طهماس ـ پادشاه عراق و فارس ـ رخت هستی از دروازهٔ فنا به شهر بقا کشید. در همین تاریخ عبدالله بهادرخان قلعهٔ سمرقند را محاصره کرد. چون لشکریان تاشکند و ترکستان و دشت قبچاق به امداد سمرقندیان آمدند عبدالله‌خان از سر قلعهٔ سمرقند برخاست. در همین تاریخ جوانمردعلی‌خان و فرزندان او کشته شدند. در همین تاریخ خواجه خاوند که خداوند حسن و دلبری بود فوت شد.

۹۸۷. تاریخ فوت ابدال سلطان ابن عبداللطیف‌خان ابن کوجکنجی که به دست اوزبک سلطان ابن رستم سلطان به قتل رسید، جسدش را به گورخانهٔ ابوسعیدخان در ولایت سمرقند دفن کردند.

۹۸۹. حضرت قاسم شیخ عزیزان در این سال از عالم جسمانی به روضهٔ ریاض روحانی ارتحال و انتقال نمودند. مزار او در ولایت میانکال در قصبهٔ کرمینه است.

۹۹۵. در این سال شاه محمد سلطان ابن دوستم سلطان ابن اسکندرخان را یکی از محرمانش به ایمای ابروی شمشیر مردمک چشم او را زخمی رساند، به همان جراحت دیده از عالم فانی پوشاند.

۹۹۶. خواجه شاه خوافی در این سال سجل حیاتش به طغرای غرّا موشّح گردید. در همین سال ملامشفقی شاعر که از مرو شاه جهان است به جوار رحمت ایزدی پیوست و در ولایت فاخرهٔ بخارا در جوار حضرت شیخ جلال مدفون گشت.

۹۹۸. در این تاریخ مولانا عرفی شیرازی که هنوز نهال فضل و افضالش بروجه کمال مثمر ثمر نگشته بود، از صرصر فنا درهم شکست.

۹۹۹. در این سال خواجه حسن ثنائی طغرای کتاب اعمالش به صحیفهٔ اختتام رسید. در همین تاریخ حاجی بی‌اتالیق حوضی مربع‌شکل در سمرقند بساخت.

۱۰۰۰. در این سال حاجی بی‌اتالیق چهارباغی در نزدیکی شهر سمرقند بنا کرد.

۱۰۰۳. عبدالله‌خان اوزبک در مشهد مقدس چهارباغی بنا کرد.
۱۰۰۴. در شهور این سال مولانا زاهد روی در نقاب خاک پوشانید.
۱۰۰۶. در این سال آخوند قاضی محمد صادق مشهور به مولانا صادق حلوائی در سمرقند فوت شد و در مزار خواجه عبدی درون به خاک سپرده شد. در همین تاریخ عبدالمؤمن‌خان کشته شد. در همین تاریخ مولانا عصمت‌الله به سرای باقی شتافت.
۱۰۰۸. عبدالله بهادرخان ابن اسکندرخان ابن جانی‌بیک‌خان ابن خواجه محمد سلطان ابن ابوالخیرخان در این سال یوم شنبه دوم ماه رجب‌المرجب علم عزّت و جلال را نگون کرده رایت بندگی به درگاه حضرت ذوالجلال افراشت. در همین سال پیرم شیخ خلوت‌گزین خانقاه آخرت گردید. مزار او در قریهٔ سیدآهوست که از قرای ولایت سمرقند است.
۱۰۱۰. تاریخ فتح بلخ و حصار به‌دست باقی‌محمدخان. در همین تاریخ مولانا پاینده اخسیکتی و خواجه عبدالخالق بن مولانا خواجگی فوت شدند. مزار حضرت مولانا پاینده در ولایت بخارا در محل فیض‌آباد و مزار عبدالخالق در ولایت سمرقند در قریهٔ دهبید است. در همین تاریخ جسد مولانا خواجگی امکنگی ولد مولانا درویش محمد در قریهٔ امکنه از توابع شهر سبز به خاک سپرده شد.
۱۰۱۱. تاریخ فوت میرزا بدیع‌الزمان است.
۱۰۱۲. در این تاریخ شاه محمد الچیان که ملازم عبدالمؤمن‌خان بود او را به قتل رسانید.
۱۰۱۳. میرزا هاشم دیوان که خود و پدرانش بیشتر مقام وزارت داشته‌اند اهل سمرقند است، در این سال دفتر اعمالش منقطع شد.
۱۰۱۴. محمد بهادرخان در ارگ ولایت سمرقند در این سال کورنش‌خانه‌ای ساخت. در همین سال ولی‌محمد بهادرخان برادر بزرگوار باقی‌محمدخان در ولایت کیش به دیدن برادر آمد. در همین سال شاه سلیم پسر جلال‌الدین اکبر در شهر ربیع‌الاول بر اورنگ شهریاری نشست.
۱۰۱۹. در این تاریخ ولی‌محمدخان سه تن از امرا را مثل دوستم بی‌ارغون و شاه کوچک بی‌دورمان و حاجی نیمان که از معتمدان عبدالله‌خان بودند، دستور کشتن داد. در همین سال در تاریخ شهر ذی‌الحجه برای مرتبهٔ دوم امام‌قلی‌خان با جنود نامعدود عازم ولایت نسف گردید.
۱۰۲۱. در این سال حضرت عزیزان خواجم شیخ از سلسلهٔ جهریه از عالم فنا به عالم بقا رفت.
۱۰۲۳. تاریخ اتمام بنای مدرسهٔ قاضی ساقی در ولایت زامن. در همین تاریخ قاضی ساقی

در ولایت سمرقند مدرسه‌ای بنا فرمودند. در همین تاریخ در فصل ربیع اوایل شهر ربیع‌الثانی سید عبدالعزیزخان ابن ندرخان محمد ابن دین‌محمدخان از شهرستان عدم به مملکت وجود ظهور کرد.

۱۰۲۴. در این سال قاضی محمد عارف ولد آخوند ملانا صادق کتاب حصن حصین که عبارت از احادیث حضرت سیدالمرسلین است تمام کرد.

۱۰۲۵. در این سال امام‌قلی بهادرخان به تخت ماوراءالنهر نشست و ندرمحمد بهادرخان به چانب بلخ شتافت. در همین سال تولد خواجه محمدیوسف ابن خواجه محمد یعقوب احراری است.

۱۰۲۷. تاریخ اتمام بنای کتابخانهٔ آخوند ملایوسف قراباغی است.

۱۰۲۸. در این تاریخ یلنگتوش بهادر در ولایت سمرقند برابر مدرسه الغ‌بیک‌میرزا مدرسه‌ای بنا کرد. در همین تاریخ یلنگتوش بهادر خانقاهی بر سر مزار مولانا خواجگی کاشانی ساخت.

۱۰۲۸. در این سال قاضی ساقی زامنی رخت از دنیای فانی به عالم باقی کشید. در همین تاریخ ندر دیوان‌بیگی ارلات جهت رضای خالق‌الارض والسموات مسجدی بنا فرمود. در همین تاریخ میرزاصالح کاهی در ولایت سمرقند در گذری که موسوم به بازارگاه است فی‌سبیل‌الله مسجدی عمارت کرد.

فهرست اعلام اشخاص

ع ـ غ

ف ـ ق

ن

و ـ ی

فهرست جغرافیایی و ایلات

و ـ ی

فهرست کتابها

فهرست انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شمارهٔ انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۱	سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه) تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین	تألیف دکتر محمود افشار	۱۰۰۰
۲	مجلهٔ آینده، جلد اوّل (چاپ سوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۳	مجلهٔ آینده، جلد دوّم (چاپ سوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۴	مجلهٔ آینده، جلد سوم (چاپ دوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۵	مجلهٔ آینده، جلد چهارم (چاپ سوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۶	گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)	تألیف دکتر محمود افشار	□
۷	گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار واقف و دیگران)	گردآوری دکتر محمود افشار	□
۸	سیاست اروپا در ایران با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی‌اکبر داور	تألیف دکتر محمود افشار ترجمهٔ ضیاءالدین دهشیری	□
۹	افغان‌نامه جلد اول (چاپ دوّم)	تألیف دکتر محمود افشار	۳۱۰۰۰
۱۰	افغان‌نامه جلد دوم (چاپ دوّم)	تألیف دکتر محمود افشار	۲۲۰۰۰
۱۱	زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران	تألیف مهندس ناصح ناطق	□
۱۲	زبان دیرین آذربایجان	تألیف دکتر منوچهر مرتضوی	□
۱۳	افغان‌نامه جلد سوم (چاپ دوّم)	تألیف دکتر محمود افشار	۳۴۰۰۰
۱۴	تاریخ و زبان در افغانستان (چاپ دوم)	تألیف نجیب مایل هروی	۲۲۵۰
۱۵	سفرنامه و دفتر اشعار	اشعار دکتر محمود افشار	□
۱۶	پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است)	نگارش دکتر محمود افشار	□
۱۷	ایران از نگاه گوبینو	نگارش مهندس ناصح ناطق	۵۰۰
۱۸	ناموارهٔ دکتر محمود افشار جلد اوّل (۳۸ مقاله)	گردآوری ایرج افشار همهٔ جلدها با همکاری کریم اصفهانیان	□
۱۹	ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)		□
۲۰	ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد سوم (۲۴ مقاله)		□
۲۱	ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)		۱۳۹۰۰
۲۲	فرمانروایان گمنام (جلد اول)	تألیف پرویز اذکائی	□

□ نشانهٔ نایاب بودن کتاب

شمارهٔ انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۲۳	ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۴۷ مقاله)		۱۱۸۰۰
۲۴	وهرود و ارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)	ژزف مارکورات، ترجمهٔ دکتر داود منشی‌زاده	۱۲۰۰
۲۵	زبان فارسی در آذربایجان (جلد اول، ۲۷ مقاله نوشتهٔ دانشمندان)	گردآوری ایرج افشار	۶۰۰۰
۲۶	اسناد محرمانهٔ قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)	ترجمهٔ دکتر جوادشیخ‌الاسلامی	۳۵۰۰
۲۷	گنجینهٔ مقالات (سیاستنامهٔ جدید) جلد اول	نگارش دکتر محمود افشار	۴۰۰۰
۲۷ مکرر (۲۸)	گزارش سفارت کابل (سفرنامهٔ ابوالحسن قندهاری)	به کوشش محمد آصف فکرت	۶۵۰
۲۹	تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران	نوشتهٔ مارتین انتنر، ترجمهٔ احمد توکلی	۸۰۰
۳۰	فلسفهٔ اشراق به زبان فارسی (چاپ دوّم)	اسماعیل ریزی، قرن هفتم، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه	۱۹۰۰۰
۳۱	ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب	امیر محمودبن خواندمیر، به کوشش غلامرضا طباطبائی	□
۳۲	کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او	تألیف غلامرضا رشد یاسمی	□
۳۳	عین‌الوقایع، تاریخ افغانستان	محمدیوسف ریاضی هروی، به کوشش محمدآصف فکرت	۱۲۰۰
۳۴	گفتارهای ادبی و اجتماعی	نگارش دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی	۳۷۰۰
۳۵	گنجینهٔ مقالات (مقالات ادبی و اجتماعی جلد دوّم)	نگارش دکتر محمود افشار	۳۸۰۰
۳۶	شاعران همعصر رودکی	تألیف احمد اداره‌چی گیلانی	۳۲۰۰
۳۷	نامورهٔ دکتر محمود افشار، جلد ششم (۳۳ مقاله)		۱۶۵۰۰
۳۸	سرایندگان شعر فارسی در قفقاز	تألیف عزیز دولت‌آبادی	۲۰۰۰
۳۹	قند پارسی (جلد اوّل)	تألیف دکتر نذیراحمد	۴۶۰۰
۴۰	ادبیات فارسی در میان هندوان (تألیف دکتر سید عبدالله)	ترجمهٔ دکتر محمد اسلم‌خان	۲۶۰۰
۴۱	زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم، ۲۳ مقاله نوشتهٔ دانشمندان)	گردآوری ایرج افشار	۸۳۵۰
۴۲	تاریخ روابط ایران و روس	تألیف سید محمدعلی جمالزاده	۳۴۰۰
۴۳	خلد برین (تاریخ صفویه)	محمدیوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث	۶۸۰۰

شمارهٔ انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۴۴	آذربایجان و ارّان	تألیف دکتر عنایت‌الله رضا	۲۹۵۰
۴۵	بلوچستان در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری	تألیف عبدالرضا سالار بهزادی	□
۴۶	ذیل تاریخ گزیده	تألیف زین‌الدین مستوفی، به کوشش ایرج افشار	۳۳۰۰
۴۷	نامورارهٔ دکتر محمود افشار، جلد هفتم (۳۲ مقاله)		۱۱۹۰۰
۴۸	معاهدات و قراردادهای تاریخی دورهٔ قاجاریه	به کوشش غلامرضا طباطبائی	□
۴۹	نامه‌های خان احمدخان گیلانی	به کوشش فریدون نوزاد	۶۵۰۰
۵۰	دیوان اشرف مازندرانی	به کوشش دکتر حسن سیدان	۹۰۰۰
۵۱	رساله‌ها و مقاله‌های ادبی، تاریخی رشید یاسمی	به کوشش ایرج افشار با همکاری محمدرسول دریاگشت	۲۰۰۰۰
۵۲	ممالک و مسالک (ترجمهٔ قرن هفتم هجری)	اصطخری، به کوشش ایرج افشار	۱۵۰۰۰
۵۲ مکرّر	تاریخ‌نگاران ایران (جلد اول)	تألیف پرویز اذکائی با جلد گالینگور	۱۱۵۰۰ ۱۳۰۰۰
۵۳	گزارشها و نامه‌های امیرنظام‌گروسی در واقعهٔ شیخ عبیدالله	به کوشش ایرج افشار	۱۱۵۰۰
۵۴	دستور شهریاران	ابراهیم زین‌العابدین نصیری تصحیح محمدرضا نصیری با جلد گالینگور	۱۵۰۰۰ ۱۷۵۰۰
۵۵	نامورارهٔ دکتر محمود افشار، جلد هشتم (۲۵ مقاله)		۱۴۰۰۰
۵۶	مجموعهٔ مقالات	هادی حسن (ایرانشناس هندی)	۸۴۰۰
۵۷	زبدةالتواریخ	محمدمحسن مستوفی، به کوشش بهروز گودرزی	۸۸۰۰
۵۸	نامورارهٔ دکتر محمود افشار، جلد نهم (۴۱ مقاله)		۲۸۰۰۰
۵۹	بیان‌الادیان	ابوالمعالی فقیه بلخی به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه	۷۵۰۰
۶۰	ارمغان ادبی (پژوهشهای ادبی در ادبیات فارسی)	دکتر یونس جعفری	□
۶۱	نامه‌های دوستان	گردآوری دکتر محمود افشار به کوشش ایرج افشار	۱۲۵۰۰

شمارهٔ انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۶۲	روضة‌الصفویه (در تاریخ صفویه)	میرزابیگ جنابدی، به کوشش غلامرضا مجد طباطبائی	۳۱۰۰۰
۶۳	اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ (جلد اوّل)	ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی با جلد گالینگور	۱۱۰۰۰ ۱۳۵۰۰
۶۴	گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران)	سید محمدعلی جمالزاده	۸۵۰۰
۶۵	گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی	دکتر امیرحسن عابدی، گردآوری دکتر سید حسن عبّاس	۱۶۰۰۰
۶۶	قائم‌مقام‌نامه (مجموعهٔ مقالات)	به کوشش محمدرسول دریاگشت با جلد گالینگور	۹۷۰۰ ۱۲۵۰۰
۶۷	ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد دهم (۵۸ مقاله)	باهمکاری محمدرسول دریاگشت	۲۶۵۰۰
۶۸	جغرافیای تاریخی ایران	ویلهلم بارتُلد، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده	۲۲۵۰۰
۶۹	دارالضربهای ایران در دورهٔ اسلامی	عبدالله عقیلی	۱۹۵۰۰
۷۰	اسناد محرمانهٔ وزارت خارجه دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ (جلد سوّم)	ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی با جلد گالینگور	۹۵۰۰ ۱۲۵۰۰
۷۱	پژوهشهای ایرانشناسی (ناموارهٔ دکتر محمود افشار جلد یازدهم) ۴۰ مقاله		۳۶۸۰۰
۷۲	المختارات من الرسائل (کتابت سال ۶۹۳ هـ. ق)	به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار	۴۸۵۰۰
۷۳	جغرافیای اداری هخامنشیان	توین‌بی، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده	۱۹۱۰۰
۷۴	پژوهشهای ایرانشناسی (نامْوارهٔ دکتر محمود افشار جلد دوازدهم) ۳۴ مقاله		۳۷۰۰۰
۷۵	جستارهایی دربارهٔ زبان مردم آذربایگان	یحیی ذکاء با جلد گالینگور	۱۷۰۰۰ ۲۰۰۰۰
۷۶	مکاتیب سنائی	به کوشش نذیراحمد با جلد گالینگور	۲۷۰۰۰

نشانی مکاتبه: تهران تجریش، صندوق پستی شمارهٔ ۴۹۱ - ۱۹۶۱۵

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

تلفن ۲۷۱۷۱۱۴ نمابر ۲۷۱۷۱۱۵